

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور مباحث گذشته: فرمایشات امام رحمه الله در آیه أحلّ

بحث ما درباره فرمایشات حضرت امام رحمه الله در آیه «أحلّ الله البيع» بود، عرض شد که امام رحمه الله در «أحلّ الله البيع» دو بحث کلی دارند یکی مفاد آیه یکی اطلاق آیه، علت اینکه اطلاق را از مفاد جدا کردند این بود که چه در مسئله صحت چه در مسئله لزوم می خواهیم از اطلاق آیه أحلّ استفاده کنیم لذا باید ببینیم بعد از بررسی مفاد، آیه اطلاق دارد یا ندارد، در باب مفاد هم عرض شد که ایشان دو جمله اساسی دارند که حلیت می تواند حلیت زیاده باشد چون دعوا بر سر اکل ربا یعنی اکل زیاده است، می تواند حلیت بخورد به حلیت معامله اما نه حلیت دو معامله یا حرمت دو معامله از آن جهت که دو انشاء هستند نه، حلیت یا حرمت دو معامله از این جهت که حلیت یا حرمت آنها بتواند زیاده را حل کند.

بنابراین فرمایش امام رحمه الله، اگر مستقیماً با خود زیاده کار کردیم، حلیت قبلاً تکمیل شده است، اگر مستقیماً با معامله کار کردیم حلیت وضعی است.

نکته بعدی ایشان در مفاد این بود که حلیّت چه تکلیفی باشد چه وضعی باشد معنایش این نیست که لفظ در دو معنا استعمال شده یا در جامع بین دو معنا استعمال شده بعد خصوصیات را با قرینه به دست بیاوریم نه، امام رحمه الله می فرمایند: در این گونه موارد هم در اینجا هم در غیر اینجا وضع و تکلیف را از مراد جدی به دست می آوریم یعنی لفظی داریم، معنایی داریم لفظ را در معنا استعمال می کنیم بعد از استعمال لفظ در معنا، تکلیف بعضی خصوصیات معلوم می شود از باب مناسبت حکم و موضوع بدون اینکه معنای مستعمل فیه عوض بشود و چون به مراد جدی مربوط می شود و مراد استعمالی جامع منتفی می شود، از همین جا فرمایشات محقق اصفهانی رحمه الله یا سید یزدی رحمه الله و محشّین مکاسب که دنبال جامع هستند را امام رحمه الله تقد کرده اند، آنجا هم مفصل گفته شده و هم با این جمع بندی که سر عبارت آقای اصفهانی رحمه الله کردیم ذهن رفقا آماده است و خوب تفاوت این دو مدرسه را می بینند این مفاد است.

ولی حلیّت چه تکلیفی باشد چه وضعی باشد صحت بیع از آن به دست می آید حلیّت تکلیفی زیاده، نشان می دهد که خود آن معامله ای که این زیاده نتیجه آن است و الآن اکل آن زیاده حلال است آن معامله صحیح است چون نمی توانیم بر یک حلیّت تبعدی حملش کنیم، توضیح داده ایم. حلیّت خود معامله از سببی یا مسببی خیلی معلوم است حلیّت خود معامله که نشان می دهد حلیّت این معامله حلیّت وضعی است یعنی صحت، پس به هر دو بیان می شود از اهلّ برای صحت بیع استفاده کرد با همین سازمانی که امام رحمه الله ارائه می کنند.

اما اینجا که بحث تمام می شود بحث استفاده از اطلاق اینها است برای اینکه بتوانیم معاطات را - که أخذ و إعطاء است - درست کنیم کما اینکه در مانحن فیه می خواهیم از اطلاق اینها لزوم را درست

کنیم شیخ رحمه الله می خواستند این طور استدلال کنند که باید اطلاق را درست کنیم بعد برویم سر بحث لزوم بینیم امام رحمه الله آنجا گفته اند؟ عبارت ایشان را خواندیم خواهش می کنم تحلیل کنید.

سه اشکال امام رحمه الله در استفاده اطلاق از آیه

در باب اطلاق عرض کردیم ایشان دو اشکال اولیه وارد می کنند لقائل ان يقول به اینکه آیه اطلاق ندارد چون اصلاً آیه در مقام بیان حلیت نیست چه حلیت وضعی چه حلیت تکلیفی، آیه در مقام نفی تسویه است «قالوا إنما البيع مثل الربا» آیه می خواهد بگوید نه «أحلّ الله البيع و حرم الربا» اگر مولا در مقام بیان حکم نباشد نمی شود بر آن حکم اطلاق گیری کرد اول باید احراز بشود که مولا در مقام بیان این حکم است بعد بگوییم می توانسته این حکمی را که می گوید، با قید بگوید اما نگفته پس حکم اطلاق ندارد اما اگر گفتیم آیه در مقام نفی تسویه است دیگر نمی توانیم اطلاق گیری کنیم.

اشکال دوم این است که اصلاً آیه انشاء است یا اخبار است؟ اگر گفتیم آیه از چیزی خبر می دهد که جای دیگری انشاء شده آن موقع اطلاقش تابع آن اطلاق محکی است، آن محکی می تواند اطلاق نداشته باشد بالجمله و مهمل باشد باز خبر درست است و با همین اخبار از یک امر مهمل بالجمله تسویه به هم می خورد.

چرا اخبار است؟ گفتیم امام رحمه الله دو قرینه می آورد یکی اینکه این مذمت شدیدی که «الذین یا کولون الربا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس» این مذمت شدید به تعبیر زیبای علامه طباطبایی رحمه الله عرض کردیم فرمودند: این مذمت در ربا هست این مرتبه از مذمت فقط در تولی اعداء دین است که اعداء دین را تولی کند؛ بنابراین، این مذمت شدید حکایت می کند از اینکه حکمی بوده اینها هم می دانستند و از آن حکم خبر می دهد کما اینکه خود تسویه این طور است «قالوا إنما البيع مثل

الربا» چون می دانستند تسویه می کنند پس اگر کسی این را می دانسته و تسویه می کند این را می دانسته و رباخواری می کند و مستحق این مقدار مذمت شدید است، آیه خبری می شود اگر آیه خبری شد اطلاق ندارد و باید ببینیم محکی آن چه وضعیتی پیدا می کند این اشکال است.

اشکال سومی که امام رحمه الله به آن خیلی می پردازند بحث تشریح است اگر کسی گفت نه، آیه اخباری نیست انشایی است عیب ندارد، انشاء و تشریحات قرآنی قابلیت اطلاق گیری دارند این در جای خودش بحث شد که اختصاص به این آیه هم ندارد لقائل ان يقول به اینکه اطلاقات قرآنی در آیات تشریح می خواهند «فی الجملة» را درست کنند اگر آیات تشریح بخواهند کار فی الجملة انجام بدهند نه کار بالجملة آن موقع نمی توانیم برای اینها بگوییم مولا با تمام خصوصیاتش در مقام بیان حکم است اگر مولا در مقام بیان حکم با تمام خصوصیات نباشد بلکه فقط در مقام تشریح فی الجملة حکم باشد باز اطلاق گیری محل اشکال می شود.

که البته عرض شد این اشکال اختصاصی به آیه ندارد در همه تشریحات قرآنی این نکته باید دقیق بشود که مولا در مقام تفصیل ریزه کاری هاست و می خواهد همه خصوصیات را بگوید بعد اگر باشد آن موقع انشاء باشد یک، در این انشاء تشریح همه خصوصیات باشد دو، آن موقع می شود اطلاق گرفت اگر اخبار باشد محل اشکال است، اگر انشاء تشریح باشد اصل تشریح باشد باز محل اشکال اطلاق است.

لذا امام رحمه الله با این سه اشکال مهم و اساسی می خواهند اطلاق آیه را محل اشکال قرار بدهند و عرض کردیم که ایشان از خودشان یک اشکال چهارمی در حاشیه بیع دارند که از اشکالات مهم ایشان است حالا ما آن موقع که این را بحث می کردیم مخصوصاً با آن بیانات بسیار خوب علامه طباطبایی رحمه الله و ارتباطاتی که با هم داشتند در اطلاق آیه دچار مشکل می شویم اگر این را حل

نکنیم ایشان در حاشیه بیع خودشان بعد از اینکه سعی می‌کنند این سه اشکال را برطرف کنند - که وارد برطرف کردن آنها می‌شویم - یک فتاوی دارند که در آن یک پاورقی دارند که اشکال چهارم می‌شود که ان شاء الله بحث می‌کنیم.

برسی اشکال اول توسط امام رحمه الله

اولین اشکال را بررسی کنیم که زمینه اشکال چهارم را فراهم کنیم ما آنجا خیلی بحث داشتیم، بحث بیع در جلد سوم از آن عبارتهاست که خیلی عبارت مهمی است فرمایشاتی مرحوم آقای طاهری رحمه الله و مقرر امام رحمه الله مرحوم آقای قدیری داشتند، تعدد اشکال یکی دوتا سه تا وجود دارد، مفصل عبارتها را با عبارات بیع امام رحمه الله بررسی کردیم آقایان مراجعه کنند. اجمالاً اصل مسئله را می‌گوییم که برسیم به بحث اطلاق آیه در باب نزول که امام رحمه الله متعرض اشکالی شده‌اند علی اشکال به اطلاق اشکال گرفته‌اند. امام رحمه الله اینجا می‌گویند: به نظر ما اشکال اول وارد نیست یعنی کسی نمی‌تواند بگوید آیه در مقام بیان حکم تسویه است نه خیر، چون از ظاهر آیه می‌دانستند ربا حرام است و می‌خوردند و قائل به تسویه می‌شدند لذا آیه نمی‌خواهد تسویه را نفی کند یعنی موضوع بحث آیه تسویه نیست به خاطر اینکه از صدر و ذیل آیات که مفصل توضیح دادیم علی النسبة اشکالات، اجمالاً اینجا عرض می‌کنیم از صدر و ذیل آیه موضوع بحث تسویه نیست موضوع بحث رباخوارانی هستند که حکم را می‌دانستند، عدم تسویه را هم می‌دانستند، حرمت شدید ربا را می‌دانستند حرمت ربا برای ایشان تشریحی شده بود ولی باز قائل به تسویه بودند لذا آن مذمت شدید ناظر به این است یعنی ناظر به کسانی است که می‌خواهند حرام را مرتکب بشوند توجیهش می‌کنند آن هم حرام سنگینی مثل ربا.

پس ما نمی‌توانیم بپذیریم که آیه در مقام بیان حکم تسویه است، آیه در مقام بیان حکم تسویه نیست چون بطلان تسویه معلوم بوده، خدا رحمت کند علامه را آنجا بیان کردند که آنها یک اصلیتی برای ربا قائل بودند که گفتند بیع مثل ریاست نه ربا مثل بیع، خدا حفظ کند استاد ما علامه آقای جوادی دام‌ذله العالی را با یک بیانات خیلی نزدیک به هم امام رحمه‌الله و علامه رحمه‌الله یک بحث قشنگی می‌کنند، نه ما نمی‌توانیم بگوییم آیه در مقام بیان حکم تسویه است مثل اینکه حکم تسویه معلوم نبوده، حکم ربا معلوم نبوده نه هم حکم ربا معلوم بوده هم معلوم بوده که اینها یتخبط به شیطان شدند متخبط به کار شیطان گیر شدند یک اصلیتی برای ربا و فرعیتی برای بیع قائل‌اند.

لذا امام رحمه‌الله می‌فرمایند: اشکال اول را راحت می‌شود حل کرد، از سیاق آیات و روال آیات و محتوای آیات رد اشکال اول آسان است.

برسی اشکال دوم و سوم توسط امام رحمه‌الله

اما در اشکال دوم مقداری گیر داریم اگر گفتیم آیه در مقام اخبار است و اطلاق گیری از آیه‌ای که خبر می‌دهد، سخت است و محکی آن باید اطلاق داشته باشد، باید در جای خودش ببینیم آن جای دیگری که حرمت ربا جعل شده، اطلاق دارد یا ندارد، اینجا که از حرمت ربا خبر می‌دهد.

امام رحمه‌الله برای دفع این اشکال - که عرض کردیم آنجا تفصیلاتی داریم نسبت‌های بین تیترا اشکالات و ارتباط اشکالات با هم که مراجعه می‌کنید - اجمالاً خلاصه گویند: اینجا دو اخبار داریم یکی «قالوا إنما البيع مثل الربا» اخبار به تسویه و یکی اخبار به حلیت، اگر خبر هم باشد دو اخبار است اگر دو خبر داشته باشیم که خدای متعال اینجا خبر می‌دهند از تسویه و خبر می‌دهند از حلیت بیع و حرمت ربا، چشم دو خبر داریم، مطلب این است: موضوع خبر دوم که «أحلَّ اللهُ البيع» و «حرم الربا»

است از موضوع خبر اول به دست می‌آید اصل سخن امام رحمه‌الله این است می‌فرماید: چون موضوع خبر دوم یعنی «أحلّ الله البيع» از بیعی به دست می‌آید که در تسویه آمده - اگر این باشد که ظاهرش این است حالا چه واو حالیه باشد چه استینافیه باشد حالیه هم باشد به حرف امام رحمه‌الله نزدیک‌تر است - اگر موضوع خبر دوم از خبر اول به دست بیاید آن موقع چون خبر اول تسویه بین مطلق بیع و مطلق ربا است و الا کار این هم خراب می‌شود.

لذا اگر کسی بخواهد تسویه کند بین مطلق بیع و مطلق ربا اینجا به تعبیر علامه رحمه‌الله مطلق بیع را فرع مطلق ربا قرار بدهد می‌گوید بیع مثل ربا است اگر این‌طور باشد آن موقع ما آیه اولی داریم که موضوعش اطلاق دارد آن موقع نمی‌شود بگوییم آیه دوم موضوعش اطلاق ندارد چون به تعبیر ایشان نقض آن حرف نمی‌شود یعنی سیاق کلام.

امام رحمه‌الله آنجا تعبیر قشنگی دارند که می‌گویند: اینجا اطلاق قرینه خاصه دارد چون می‌دانید از مقدمات حکمت جایی استفاده می‌کنیم که به‌عنوان قرینه عامه باشد - خدا رحمت کند ایشان را خیلی قشنگ می‌گویند - در فضایی که می‌گویید اخبار است، نه اخبار از حلیتی است که می‌خواهد آن تسویه را به هم بزند و آن تسویه موضوع این خبر را درست می‌کند منتهی تسویه خودش اطلاق دارد اگر موضوع آن تسویه اطلاق داشته باشد من یک بیعی در «قالوا إنما البيع مثل الربا» دارم یک ربایی دارم آنجا که اطلاق دارم آن موقع نتیجه‌اش این است که خود این اطلاق در خبر اول قرینه می‌شود بر اطلاق بر وجود اطلاق در خبر دوم لذا مشکل ما حل می‌شود.

و به تعبیری که عرض کردیم آنجا خیلی مفصل جمع‌بندی کردیم آن موقع این‌طور می‌شود که ما می‌خواهیم بگوییم اینها می‌دانستند ربا حرام است رباخواری می‌کردند می‌دانستند تسویه‌ای وجود

ندارد تسویه می‌کردند و اطلاق این تسویه‌ها محل کار اینها بوده است با مطلق ربا کار می‌کردند و می‌خواستند مطلق بیع را فرع یا مثل مطلق ربا قرار بدهند.

لذا آن مذمت شدید که جمع بین این می‌شود که مثل اینکه اشکال اول خودبه‌خود این‌طور منتفی است فرض بحث این است که آنها می‌دانستند و می‌کردند بعد آیه در این فضا می‌خواهد از حلیت مطلق بیع و حرمت مطلق ربا خبر بدهد و کاسه و کوزه اینها را به هم بزند.

لذا امام رحمه‌الله می‌فرماید: این‌طور اشکال بعدی را برطرف می‌کنیم. اگر این‌طور بشود با این فضا آن موقع اگر تشریح هم باشد باز همین قانون حاکم می‌شود، اگر گفتیم اخبار نیست انشاء است، باز در همین فضا می‌شود، انشاء تسویه را به حمل شایع خراب می‌کند اخبار به حمل اولی اگر اینها قائل شدند به تسویه بین مطلقین، دوباره انشاء آن را خراب می‌کند چون انشاء دوباره موضوعش را از آن اخبار می‌گیرد.

لذا امام رحمه‌الله می‌فرماید: با عنایت به اینکه درست می‌گویید آیه‌ای به نام تسویه داریم یک آیه داریم بنام **أحلّ و حرمّ و أحلّ و حرمّ** در فضای این تسویه، انشاء می‌شود یا اخبار می‌کند از یک انشائی، این همان قانون را دارد چون راحت‌تر است، اگر بحث را جای دیگر نبریم، اینجا اطلاق راحت‌تر است چون قرینه خاصه داریم لذا به نظر حضرت امام رحمه‌الله هم مشکل اخبارمان حل می‌شود هم مشکل **(قسمتی از صوت ضبط نشده است)** مشکل اول که این‌طور حل است، در مقام بیان حکم بیع و ربا است برای آنکه تسویه را خراب کند هم تسویه معلوم بوده هم حکم ربا معلوم بوده اما با بیان حکم حلیت و حرمت برای مطلق بیع و ربا تسویه را خراب می‌کنیم یا اخباراً یا انشاء و تشریحاً، مشکل برطرف می‌شود.

و جمله‌ای هم آنجا امام رحمه‌الله دارند که آن هم خیلی خوب بود و از آن استفاده کردیم که در این بحث هم آمد امام رحمه‌الله مفصل می‌فرمایند: تشریحات قرآنی را اگر در فضای حکم قانونی داریم نمی‌توانیم از آن اشکال‌ها کنیم، حکم قانونی نه خطاب قانونی که آنجا شرح دادیم آنجا وقتی وارد بحث بیع شدیم مفصل گفتیم امام رحمه‌الله می‌خواهند حکم قانونی بگویند و حکم قانونی هیچ منافاتی با تقیید و تخصیص ندارد مثل اینکه ما یک حکم قانونی صادر می‌کنیم بنام تسویه یک حکم قانونی دیگر صادر می‌کنیم بنام حلیت بیع و حرمت ربا، امسال با حکم قانونی زیاد کار کردیم مثل همان جملات بسیار ارزشمند آخوند رحمه‌الله که اینجا مقام قانونی است، مقام قانونی هیچ منافاتی با تخصیص و تقیید بر این ندارد ما عام «أوفوا بالعقود» را داریم عام «أوفوا بالعقود» می‌خواهد هر عقدی را درست کند «أحلّ الله البیع و حرم الربا» می‌خواهد ربا را از این عام به دست بیاورد، قانونی به دست بیاورد، بإطلاقه به دست بیاورد چه ربا در قرض چه ربا در بیع اگر عرض کردیم فرق می‌کند بستگی دارد به بحث قبلی اگر با زیاده کار کردیم حرفی نداریم می‌گوییم مطلق زیاده محل بحث است اگر با معامله بیع کار کردیم در مقابل بیع ربوی ظاهر آیه هیچ اشکال هم ندارد، می‌توانیم به یک عام قانونی تخصیص بزنیم، می‌توانیم یک عام قانونی را جعل کنیم اشکال ندارد.

و اگر ما لسان تشریح را سراغ عام و مطلق قانونی تخصیص و تقیید بردیم هیچ مانعی ندارد و در مقام تقنین شما عام‌های عقلایی قانونی خودتان را می‌گویید مطلق‌های قانونی عقلایی خودتان را می‌گویید ولی عام قانونی و مطلق قانونی که با آن کار می‌کنید مشکلی هم ندارد کما اینکه تسویه که آنها می‌کردند این‌طور بود.

لذا امام رحمه‌الله خیلی مرتب و منظم در فضای دو خبر یا یک خبر و یک انشاء تسویه خبر است، خبر بعدی حلیت و حرمت بیع و ربا است، تسویه خبر است، انشاء حلیت بیع انشاء حرمت ربا است ولی

دو خبری که موضوعشان را از خبر اول می‌گیرند یا یک خبر و انشاء بعدی که موضوع را از آن می‌گیرند می‌خواهند بگویند مشکل پیدا نمی‌کنیم و می‌توانیم اطلاق را هم با فرض اخبار درست کنیم هم با فرض تشریح درست کنیم ولی حواسمان باشد که با عام قانونی کار می‌کنیم، عام قانونی قبلاً هم گفته شد غیر از خطاب قانونی است با خطاب قانونی که اصلاً راحت‌تریم اما اگر در فضای محقق خراسانی ^{رحمه‌الله} هم قرار بگیریم عام قانونی هم مشکل ما را می‌تواند حل کند با عام قانونی کار می‌کنیم با مطلق قانونی کار می‌کنیم و مشکل تمسک به اطلاق را برای این آیات از جهت اخبار یا از جهت اصل تشریح نه در مقام بیان بودن برطرف می‌کنیم این سه اشکال را حل کردیم.

در فضای حل سه اشکال یک اشکال چهارمی متولد می‌شود آن اشکال چهارم خیلی مهم و اساسی است اشکال چهارمی اینجا وجود دارد که اتفاقاً بعد از حل این سه اشکال فضای اشکال چهارم خودش را نشان می‌دهد آن برای ما خیلی مهم است ببینیم بعد از حل این سه اشکال، فضای اشکال چهارم و نکته مهمی که در این اشکال چهارم مطرح می‌شود چیست؟ که اگر آن جا بیافتد ممکن است کلی از کارهای ما چه در صحت چه در لزوم دچار اشکال بشود. فضای اشکال چهارم امام ^{رحمه‌الله} در پاورقی بیع را ملاحظه کنید در آن جلد هم هست تا فرمایش ایشان خیلی خراب نشود حالا که این مقدار مطلب گفته شد تا ان شاء الله ادامه مطلب.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴۰۰/۳/۲۵

جله ۱۴۲

استاد شیخ عبدالکریم فرحانی (دام عزه)

خارج فقه



مرور مباحث گذشته فرمایشات امام رحمه الله در اطلاق آیه اُحَلّ

بحث ما در ارتباط با فرمایشات امام رحمه الله بود در اطلاق آیه اُحَلّ عرض کردیم امام رحمه الله دو مقام اصلی را مطرح می‌کنند اول مفاد آیه بعد اطلاق آیه و می‌خواهند بفرمایند: برای استفاده از آیه علاوه بر مفاد، باید اطلاق آیه را درست کنیم و برای انکار اطلاق آیه، سه اشکال اساسی مطرح می‌کنند آن سه اشکال را توضیح دادیم آن موقع که ما این بحث را رسیدگی می‌کردیم اختلافی بین تقریرات حضرت امام رحمه الله و عبارات کتاب البیع هست که دوستان مراجعه می‌کنند اما بالاخره اصل مسئله همین است که ایشان می‌خواهند بگویند ما سه اشکال بر وجود اطلاق داریم.

اشکال اول این است که آیه در مقام تشریح حکم دیگری است در مقام تشریح حلیّت بیع تا ما بخواهیم از آیه اطلاق بر حلیّت بیع اخذ کنیم اشکال دوم این است که آیه اخبار است نه انشاء و در موارد اخبار، اطلاق تابع محکی است نه تابع خود آن اخبار و حکایت، محکی هم باید در جای خودش بررسی بشود که آیا آنجا اطلاق دارد یا ندارد؟ و اشکال سوم هم این است که در همه موارد انشائیات و تشریعیات شارع در قرآن کریم باید ببینیم شرائط اخذ به اطلاق وجود دارد؟ یعنی واقعاً مولا در مقام بیان است یا در مقام اصل تشریح حکم است و اگر مولا در مقام اصل تشریح باشد نه در مقام بیان اخذ به اطلاق یک مقدار سخت خواهد شد این سه اشکال اصلی.

بعد عرض کردیم که امام رحمه الله می‌خواهند سه اشکال را جواب بدهند و حاصل پاسخی که امام رحمه الله داده‌اند این است که نه، انصافاً این همه توییح و تأییدی که در آیات ربا وجود دارد در آیه «الذین یاکلون الربا» اینها نشان می‌دهد که اینها حکم ربا را می‌دانستند و می‌دانستند که تسویه‌ای وجود ندارد لذا آیه در مقام بیان عدم تسویه نیست که بگوییم آیه در مقام بیان حکم دیگری به نام عدم تسویه است خیر.

بله اینکه آیه را اخبار معنا کنید و بگویید در موارد اخبار، آیه اطلاق ندارد اطلاقش تابع آن محکی است که از آن خبر می‌دهد و الا خود آیه قابل اطلاق گیری نیست، این اشکال قابل توجه است ولی باید توجه کنید که اگر «أحل الله البيع و حرم الربا» اخبار از حلیت سابق باشد و حرمت سابق منتهی این اخبار دنباله خبر تسویه آمده «قالوا إنما البيع مثل الربا و أحل الله البيع و حرم الربا» اگر دو خبر در اینجا داشته باشیم که فرض این است که هر دو خبر هستند باید بدانیم که خبر دوم موضوعش را از خبر اول می‌گیرد اگر خبر اول اطلاق دارد موضوع خبر دوم هم اطلاق دارد مشکلی از این جهت در اطلاق محکی خبر دوم وجود ندارد اگر هم کسی بگوید نه «أحل الله البيع» انشائی است نه اخباری و به اصطلاح واو را استیناف می‌گیرد که عرض کردیم قائل هم دارد اگر واو را استیناف بگیرد نه واو جمله‌ی حالیه و بخواهد أخذ به اطلاق بکند (بقیه صوت خراب است).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خارج فقه

استاد شیخ عبدالکریم فرحانی (دام عزه)

جله ۱۴۳

۴۰۰/۳/۲۶

جواب امام رحمه الله به اشکال تمسک به اطلاق در آیات تشریحی قرآن

(ابتدای صوت موجود نیست) امام رحمه الله جواب می‌دهند که اینجا برای مطلق بیع، جعل حلیت می‌کنیم اما این حلیت، قانونی است حلیت قانونی در مواردی است که بخواهیم به شکل قانونی یک مطلق یا عامی را مبنا قرار بدهیم و با مبنا قراردادن این مطلق و عام، قانون جعل کنیم و مسئله جعل حلیت و

حرمت قانونی را در کفایه از محقق خراسانی آخوند رحمه الله یاد گرفتیم که ایشان می فرمودند: این عام قانونی است و وجود عام قانونی منافاتی با مخصّصات بعدی ندارد این مطلق قانونی است و وجود مطلق قانونی منافاتی با مقیدات بعدی ندارد و به تعبیر زیبای حضرت امام رحمه الله در بیع اصلاً سیره و سنّت اهل بیت علیهم السلام هم برای بازبودن باب اجتهاد این است که در یک جایی عام مطلق را به شکل قانونی قرار می دهند و مخصّص و مقید آن را جاهای دیگری بیان می کنند و لذا استقرّ رأی العلما بر اینکه تمسک به عموم عام درست است اما بعد از فحص از مخصّص آن، تمسک به اطلاق مطلق درست است اما بعد از فصیح از مقید آن.

چرا اینها که می خواهند عام را بعداً تخصیص بزنند اول عام را می آورند؟ اینها می خواهند مطلق را تقیید بزنند چرا مطلق را اول بیان می کنند؟ ایشان می فرمایند: به خاطر اینکه یک مصلحتی در جعل قانون وجود دارد که مکلف بداند اصل در قانون، عام است هر جا مخصّص را پیدا کرد که هیچ هر جا پیدا نکرد آن عام حجت است و البته آخوند رحمه الله به صراحت این را بیان می کنند می گویند: هیچ اشکالی ندارد خدای متعال از حلیّت مطلق بیع خبر بدهد یا حلیّت را برای مطلق بیع، انشاء کند درحالی که بعداً این مطلق را تقیید می زند هیچ اشکالی ندارد.

حالا این مطلب چه ارتباطی با رفع اشکال پیدا می کند؟ ارتباطش این است که اگر رویه تقنینی را این طوری دیدیم آن موقع می توانیم بگوییم این آیات تشریح، همه اطلاق دارند اطلاق این آیات تشریح مشکل ندارد کمالینکه عموم آنها مشکل ندارد همه این آیات تشریحی قرآن در مقام بیان اطلاق اند اما اطلاق قانونی، همه عمومات تشریحی دارند عام قانونی را تبیین می کنند اگر عام قانونی و اطلاق قانونی مبنای صحت قرار گرفت دیگر کسی حق ندارد اشکال کند که تمسک به اطلاق در آیات تشریحی قرآن دچار مشکل است.

بیان اختلاف نظریه مختار با گفتار مرحوم قدیری

ما این را آنجا مفصل توضیح دادیم دوستان هم تشریف داشتند و البته آنجا اضافه کردیم چون یک اختلاف نظری با مرحوم آیت‌الله قدیری رحمه‌الله مقرر حضرت امام رحمه‌الله داشتیم که اینجا لازم نیست این مطلب را به خطاب قانونی برگردانیم، حیث مطلق و عام قانونی غیر از حیث خطاب قانونی است البته اگر خطاب قانونی بشود این مسئله راقی تر است ولی خطاب قانونی مبنای امام رحمه‌الله است عام و مطلق قانونی مبنای آخوند رحمه‌الله، شیخ اعظم رحمه‌الله و حتی فقه نجف است. ما می‌خواستیم بگوییم امام رحمه‌الله در عبارات بیع خودشان این مسیر را رفته‌اند که دوستان تفصیلش را ان‌شاء‌الله مراجعه می‌فرمایند.

خلاصه سه اشکال و جواب توسط امام رحمه‌الله

خلاصه مسئله این است که به واسطه استفاده از مسئله عام و اطلاق قانونی، مشکل تشریح در آیات قرآن و امکان تمسک به اطلاق در آیات تشریحی احکام قرآن را برطرف می‌کنیم.

پس امام رحمه‌الله سه اشکال را برطرف کردند اشکال اول این بود که آیات در مقام بیان حکم تسویه باشند نه بیع، جوابشان را دادند گفتند نه حکم تسویه معلوم بوده و این آیات لازم نیست آن را بیان کنند اشکال دوم این بود که این آیات اطلاق نداشته باشند به خاطر اینکه اخبار هستند و در اخبار، اطلاق محکی باید در جای دیگری روشن شده باشد امام رحمه‌الله گفتند: نه چون این خبر بعد از آن خبر است و خبر اول اطلاق دارد، خبر دوم اطلاق خواهد داشت انشاء هم که باشد اطلاق خواهد داشت و انکار تسویه به حمل اولی و حمل شایع شکل می‌گیرد. اشکال سوم این آیات این بود که آیات تشریح هستند و در آیات تشریح مسئله اطلاق نیاز دارد به اینکه ما ثابت کنیم متکلم در مقام

بیان خصوصیات حکم است نه در مقام اصل تشریح، امام رحمه الله فرمودند: نه خیر در آیات تشریح هم در موارد اطلاق عموم به واسطهٔ مبنا قراردادن اطلاق قانونی و عام قانونی شما می‌توانید اطلاق را أخذ کنید هیچ مشکلی پیدا نمی‌کنید.

بیان اشکال مهم دیگری توسط امام رحمه الله

امام بعد از این سه اشکال مهم - که جلسهٔ قبل عرض کردیم که در حال جمع‌بندی آنها بودیم که مقداری مشکل اینترنتی پیدا کردیم - وارد اشکال آخر و اشکال مهم می‌شوند و آن این است که کسی بگوید: نه اصلاً وقتی آیات را نگاه می‌کنیم، عنوان ربا را در مقابل عنوان بیع و عنوان صدقه قرار می‌دهند «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا» و در آیهٔ بعد می‌فرماید «يُمَحِّقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ» محق ربا و تربیت صدقه در مقابل حلیت بیع و حرمت ربا و در مقابل اکل ربا، امام رحمه الله می‌فرمایند: وقتی کسی مجموع این آیات را در نظر می‌گیرد مثل این که نشان می‌دهد آیات در مقام بیان مسئلهٔ ربا است و کاری به بیع و صدقه ندارد بلکه اشارهٔ اجمالی به بیع شدهٔ اخباراً یا انشاء اشارهٔ اجمالی به صدقه و یربی الصدقات شده اما محور کلام ربا است گفتیم این اشکال مهمی است اگر کسی گفت محور این آیات رباست و ناظر به بحث بیع یا صدقه نیستند آن موقع مشکل پیدا می‌کنیم.

فارق اشکال چهارم با اشکالات قبلی این است که اشکالات قبلی را با تسویه حل می‌کردیم می‌گفتیم اخبار از تسویه وقتی کنار اخبار از حلیت بیع است یا وقتی کنار انشاء، حلیت بیع است خبر دوم یا انشاء حلیت بیع، موضوعش را از خبر اول می‌گیرد خبر اول اطلاق دارد خبر دوم هم اطلاق دارد انشاء بیع هم اطلاق دارد اما الآن می‌خواهیم اشکال کنیم که اصلاً خبر اول هم اطلاق ندارد خبر اول

ناظر نیست به اینکه یک بحث اطلاقى دربارهٔ تسویه داشته باشم چرا؟ چون در تسویه هم محور رباست نه بیع.

اگر در تسویه هم محور ربا باشد نه بیع آن موقع مشکل ما این خواهد شد که اصلاً سیر آیات و لیست مدعاهای بسیار زیبای این آیات سورهٔ بقره نشان می‌دهند که خدای متعال جل و اعلیٰ در مقام بیان رباست اگر خدای متعال در مقام بیان مسئلهٔ رباست، نه در تسویه می‌توانم برای بیع اطلاق قائل بشوم و بگویم «قالوا إنما البیع» این بیع مطلق است نه خیر نه در «أحل الله البیع» می‌توانم برای أحل اطلاقى قائل بشوم.

حالا أحل را اخبار بگیریم یا انشاء فرقی نمی‌کند قبلاً این را شرح دادیم توضیح دادیم و نشان دادیم که چه مرحوم آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی مقرر بیع امام رحمه‌الله و چه مرحوم آیت‌الله قدیری مقرر دیگر امام رحمه‌الله توجه کافی به این بیان امام رحمه‌الله ندارند.

و امام رحمه‌الله این اشکال را به‌عنوان اشکال مهم و اساسی خودشان در حاشیهٔ کتاب البیع تقریر فرمودند که ما (امام می‌فرمایند) می‌توانیم آن سه اشکال را به یک شکلی حل کنیم که حل کردیم اما این اشکال چهارم مقداری دست ما را می‌بندد و تحقق مسئلهٔ اطلاق را در آیهٔ تسویه دچار مشکل می‌کند چون محوریتی برای بیع نداریم که بیع محط شکل‌گیری اطلاق باشد دیگر آن مسئلهٔ تشریح قانونی وقتی است که محور بیع باشد.

اگر محور تشریح در آیه ربا باشد و خدای متعال بخواهد حرمت ربا را در این آیات تشریح کند بعد هم سرزنش کند، مذمت شدید کند توعید و تأییدی که دربارهٔ رباخوار در آیه مطرح می‌شود اگر آن محور آیه باشد دیگر نمی‌توانیم بگوییم چون داریم تشریح بیع می‌کنیم پس بیع اطلاق قانونی دارد

مشکل پیدا می‌کنیم بنابراین باید برای أخذ به اطلاق آیه «أحلّ الله البيع» مسئله را حل کنیم اینجا امام رحمه الله یک جمله‌ای دارند که این جمله را ابتدا یک مقدار توضیح بدهیم بعد ببینیم بر اساس این جمله امام رحمه الله راه باز است ... صحت معاطات که با مفاد حل نمی‌شود باید اطلاق آیه درست بشود. الآن می‌خواهیم روی لزوم معاطات بحث کنیم ... مهم مسئله امام رحمه الله در مقابلش محقق خویی رحمه الله این است که ایشان می‌خواهند ... (انتهای صوت موجود نیست)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



خارج فقه

استاد شیخ عبدالکریم فرحانی (دام غزه)

جلسه ۱۴۴

۴۰۰/۳/۲۹

مرور مباحث گذشته: بیان اشکال چهارم امام رحمه الله

بحث ما در ارتباط با فرمایشات حضرت امام رحمه الله در اطلاق آیه «أحلّ الله البيع» بود و اعتذار کردیم البته مقداری انقطاع اینترنتی داشتیم. گفتیم امام رحمه الله سه اشکال را مطرح و پاسخ می‌دهند - با تفصیلاتی که هم آن موقع داشتیم هم اینکه اجمال آن را گفتیم مخصوصاً آن اشکال پایانی که مقداری از عبارت قطع شد - اشکال این بود که کسی بگوید: ممکن است انسان در «مقام بیان بودن» تشریحات قرآنی گیر کند و باید احراز کنیم که مولا در مقام بیان تفصیلات این حکم است تا اطلاق داشته باشد اما اگر کسی گفت آیه در مقام تشریح است نه، ممکن است بخواهد اصل تشریح را بیان کند - که در محل خودش در بحث مقدمات حکمت گفته شد - امام رحمه الله جواب می‌دهند که نه،

می‌توانیم این آیات را از باب بیان یک مطلق قانونی یا عام قانونی، در مقام تشریح قانون قرار بدهیم و هیچ اشکالی هم ندارد که از یک مطلق در مقام تشریح استفاده کنیم بعد مقیدات آن جدا بیاید، در روایات هم داریم - که گفتند - درحالی که اهل بیت علیهم السلام تعلیم می‌دادند که سدّ باب اجتهاد نشود و راه اجتهاد و استنباط حکم خدا را به تلامذۀ بزرگوارشان و علمای خوب شاگردان طبقۀ اول خودشان آموزش می‌دادند، این راه باز شد و این راه عقلایی هم است.

البته توضیح دادیم اگر این‌طور باشد آن موقع می‌توانم برای «أحلّ الله البيع» اطلاقی داشته باشم چه «أحلّ الله البيع» را اخبار بگیرم و موضوع این اخبار را از خبر قبلی «قالوا إنما البيع مثل الربا» أخذ کنند که دو خبر می‌شوند و دو خبر هم موضوعشان اطلاق دارد یا «أحلّ الله البيع» را انشاء بگیرم و آن خبر قبل و تسویه به حمل شایع را رد کنیم یعنی اگر نشان دادیم که خدای متعال برای مطلق بیع، حلیت جعل کرده و برای مطلق ربا، حرمت جعل کرده، تسویه به حمل شایع باطل می‌شود اگر هم خبر دادم، خیلی روشن‌تر است که باطل می‌شود بالاخره أحلّ چه اخبار باشد چه انشاء باشد موضوعش را از خبر قبل می‌گیرد موضوع خبر قبل هم اطلاق دارد اینجا هم اطلاق شکل می‌گیرد اطلاق هم اطلاق قانونی است و اطلاق قانونی هم یعنی اینکه از مطلق در مقام تقنین استفاده کنم، از عامی را در مقام تقنین استفاده کنم - که قبلاً هم توضیح دادیم و این مسیر خوبی است که محقق خراسانی رحمه الله ارائه کرده‌اند و عیبی هم ندارد - آن موقع با تخصیصات و تقییدات بعدی قابل جمع است منتهی مبنا را در تقنین به دست مجتهد و مکلف می‌دهد که عند الشک می‌تواند از آن استفاده کند، عند الشک حتی بعد الفسخ - که در جای خودش می‌گوید در مسیرهای بحث‌های علماء روشن است -

بیان اشکال چهارم

لذا امام رحمه الله می‌فرماید: پس سه اشکال ما این تا اینجا حل شد بعد اشکال چهارمی در بیان حضرت امام رحمه الله شکل گرفت - که گفتیم این اشکال را در پاورقی بیان کردند و خیلی مهم بود - و آن این بود که کسی بگوید: آیه در مقام بیان حکم بیع نیست، چرا نیست؟ به خاطر اینکه وقتی انسان سیر آیات را نگاه می‌کند بحث، بحث ربا است «الذین يأكلون الربا لا يقومون إلا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس» اگر بحث ربا شد، آیات ربا، مبنای بحث هستند بعد توضیح دادیم یک عنوانی در آیه وجود دارد - اگر هم ضبط نشد یا نرسید الآن یادآوری می‌کنیم - امام رحمه الله می‌فرماید: وقتی کسی در آیات نگاه می‌کند یک عنوان ربا وجود دارد که آیه با آن کار می‌کند، یک عنوان بیع وجود دارد، یک عنوان صدقه خدای متعال اول تکلیف ربا را معلوم می‌کند «الذین يأكلون الربا لا يقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس» این بحث ربا است «ذلك بأنهم قالوا إنما البيع مثل الربا» بیع، وارد بحث می‌شود قیاس بیع و ربا، تسویه بیع و ربا و «أحلَّ الله البيع و حرم الربا» که خدای متعال خواسته‌اند تسویه را باطل کنند ولی نه برای اینکه در مقام حکم بیع است إخباراً یا انشاءً نه بحث، بحث ربا است «فمن جاءه موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف» اگر کسی هم توبه کند از رباخواری برگردد «فله ما سلف» این بحث، بحث ربا است.

«وأمره إلى الله ومن عاد» اگر نه، بعد از این همه توبیح و تأییدی که در باب رباخواری به نظر می‌آید، به رباخواری برگشت «فأولئك أصحاب النار هم فیها خالدون» پس بحث ربا است بعد می‌آید «و یمحق الله الربا و یربى الصدقات» خدای متعال محق ربا می‌کند خدای متعال نابود می‌کند محو می‌کند محق می‌کند آن ربا را که آن زیادی باشد که از اول فرمود: «الذین يأكلون الربا» یعنی آن زیادی ربوی را خدا از بین می‌برد نابودش می‌کند و «یربى الصدقات» اما صدقه را رشد می‌دهد.

اگر خدای متعال صدقه را فزونی داد و رشد داد، امام رحمه الله می فرمایند: اصلاً دعوا بر سر این است اگر کسی از مسیر مجموعه آیات گفت: اصلاً بحث، بحث ربا است وقتی فضا در آیات، فضای ربا است چطور می خواهید برای بیع، «در مقام بیان بودنی» تصویر کنید؟ بعد از آن اطلاق بگیریید حالا اطلاق شما تشریحی باشد یا خبری یا انشایی عیبی ندارد، بحث مطلق قانونی را مطرح کنید ولی آن بنابراین است که بخواهد در مقام تشریح حکم بیع باشید یا در مقام تشریح حکم صدقه باشید.

نه بحث، بحث ربا است و مقابله عنوان ربا با دو عنوان صدقه و بیع، ولی محور آیات که می شود از آنها اطلاق گیری کرد گفتیم این اشکال مهمی است و آن حرف های قبلی این را درست نمی کند بله اینها می دانستند که ربا حرام است اینها می دانستند که تسویه وجود ندارد لذا اشکال اول برطرف شد. اشکال اول این بود که بگوییم آیه در مقام بیان حکم عدم تسویه است نه، می دانستند ربا حرام است، می دانستند بیع حلال است و لذا می دانستند تسویه ای وجود ندارد آن اشکال سر جایش حل شد.

تبیین اشکال چهارم و بیان فرق آن با بقیه اشکالات

ببینید اشکال این بود که بگوییم آیه در مقام بیان حکم دیگری است گفتیم نه، آیه در مقام بیان حکم دیگری بنام تسویه نیست ولی الآن آن را نمی خواهیم بگوییم می خواهیم بگوییم اصلاً آیه در مقام بیان ربا است نه حکم دیگری به نام عدم تسویه یا تسویه این اشکال غیر از آن اشکال قبل است.

یا شما در اشکال دوم خودتان می خواستید بگویید که آیه اطلاق ندارد به خاطر اینکه بحث بیع نیست، بحث «بیع نیست بحث ربا است» را می شد با مسئله اینکه خبر بعدی موضوعش را از خبر قبلی می گیرد حل کرد اما اگر کسی گفت: خبر قبلی هم در بیان موضع بیع نیست، ببینید ما این طوری می خواستیم حل کنیم بگوییم آیه در مقام اخبار از حلیت بیع و حرمت ربا است منتهی خبر دوم

موضوعش را از خبر اول می‌گیرد چون در موضوع خبر اول، اطلاق بود حالا می‌خواهیم بگوییم در موضوع خبر بعد اطلاق نسبت به بیع وجود ندارد چرا نسبت به بیع اطلاق وجود ندارد؟ اصلاً مجموعه آیات در مقام تبیین بیع نیست.

لذا آن موقع سعی کردیم جا بیندازیم - که این اشکال امام رحمه‌الله خلافاً با آقای قدیری رحمه‌الله در تقریراتی که از امام رحمه‌الله دارند - این که ایشان می‌خواست به امام رحمه‌الله اشکال کند و بگوید با پاسخی که شما به اشکال دوم می‌دهید موضوع اشکال چهارم شما برطرف می‌شود.

گفتیم نه خیر، پاسخی که امام رحمه‌الله به اشکال دوم می‌دهند این است که خبر دوم را از خبر اول أخذ موضوع می‌کنیم خبر اول موضوعش بیع است و بیع اطلاق دارد خبر دوم هم اطلاق پیدا می‌کند خبر اول موضوعش ربا است ربا اطلاق دارد خبر دوم هم که حرم الربا می‌آید آن هم اطلاق پیدا می‌کند اما الآن می‌خواهیم بگوییم نسبت به خبر اول هم در باب بیع هم اطلاق ما محل اشکال است.

به عبارت دیگر در اشکال قبلی می‌خواستیم به اطلاق أحلّ اشکال کنیم ولی مشکلی با اطلاق بیع در تسویه نداشتیم «قالوا إنما البيع مثل الربا» البيع مثل الربا بیع را مطلق می‌دانیم الآن می‌خواهیم بگوییم «البيع مثل الربا» هم اطلاق ندارد، اینجا داریم به اطلاق خبر اول اشکال می‌گیریم، چرا؟ چون می‌گوییم صدر و ذیل آیات در مقام بیان بیع نیست، اگر صدر و ذیل آیات در مقام بحث بیع نیست، گیر می‌کنیم.

اشکال چهارم با اشکال سوم هم فرق دارد، در اشکال سوم می‌گفتیم آیه در مقام تشریح بیع است مهملتاً اصل تشریح را می‌خواهد بگوید، اما الآن می‌گوییم: اصلاً آیه در مقام تشریح مقام بیع نیست.

اگر ما صدر و ذیل آیه را با همین روای که عرض کردیم «یاأکلون الربا» بحث ربا است «قالوا انما البیع مثل الربا» بحث ربا است «أحلّ الله البیع و حرم الربا» بحث ربا است «فمن جاء موعظةً» این موعظه این است که یکی حلال است یکی حرام است «فانتهی» یعنی فهمید که مطلق ربا حرام است بعد توبه کرد «فله ماسلف» هر چه رباخواری کرده بخشیده است و «أمره الی الله و من عاد» دوباره ربا است «یمحق الله الربا و یربی الصدقات» دوباره ربا است.

اگر گفتیم صدر آیه زیادی ربایی است آخرش «یمحق الله الربا» محق و نابودی زیادی ربوی است وسطش موعظه‌ای است برای جلوگیری از رباخواری «فله ما سلف» بخشیدم کسی که توبه کرده و رباخواری قبلی او بخشیده شد اگر این‌طور بگویید، من می‌توانم بگویم تشریح اصل حل بیع صورت گرفته اما خصوصیاتش معلوم نیست که بعد جواب بدهیم نه تشریح با مطلق قانونی صورت می‌گیرد اگر ما بگوییم تشریح با مطلق قانونی صورت می‌گیرد وجود تشریحی که با مطلق قانونی که مشکل را حل نمی‌کند چرا حل نمی‌کند؟ چون الآن اصل «در مقام بیان بیع بودن» محل اشکال است و نمی‌توانیم با «در مقام بیان بودن» مسئله را حل کنیم بنابراین عنایت کنید که ما تقویت کردیم که این اشکال چهارم، اشکال دیگری است و این اشکال چهارم محل گرفتاری است.

پس اشکال چهارم یک اشکالی است که امام رحمه‌الله روی آن ایستاده‌اند و الآن در بحث اطلاق گیری دوباره با اشکال چهارم گیر دارد که ان‌شاءالله الآن اطلاق گیری در باب لزوم، محل بحث ماست و شما را این‌همه معطل کردیم چون امام رحمه‌الله اینجا هم که لزوم را می‌گویند علی‌اشکال، این اشکال چهارم.

و ما برای حل اشکال چهارم امام رحمه‌الله آنجا که بحث می‌کردیم گفتیم امام رحمه‌الله خودشان یک نکته‌ای بیان کرده‌اند که آن نکته ممکن است راه حل ما را بر اساس بیان امام رحمه‌الله درست کند و اشکالی که

خودشان به اطلاق أحلّ وارد می‌کنند اشکال چهارم اطلاق، خودشان یک راه حلی ارائه کرده‌اند که خواسته‌اند این اشکال را برطرف کنند.

راه حل امام رحمه‌الله برای اشکال چهارم

راه حلی که خود امام رحمه‌الله ارائه کرده‌اند - و ما قبلاً بحث کردیم - این بود که بگوییم اطلاق وجود ندارد ولی یک متیقنی داریم که با این متیقن می‌توانیم مشکل معاطات را حل کنیم - که این را هم مفصل رسیدگی کردیم - متیقن از عنوان بیع، أخذ و إعطاء و معاطات است اگر گفتیم متیقن از عنوان بیع اخذ و إعطاء و مسئله معاطات است امام رحمه‌الله می‌خواهند بگویند: ولو اطلاق نداشتنه باشیم، می‌گوییم اشکال ندارد آیه اصلاً در مقام بیان وضعیت بیع نیست که بخواهیم اطلاق گیری کنیم و مطلق قانونی را مطرح کنیم یا موضوع اطلاق را از خبر اول نسبت به بیع در بیاورم نه ولی بالاخره حلّیت فی الجملة بیع که مسلم است اطلاق در کار نیست پس متیقن از حلّیت بیع بر اساس بحث سیره عقلائی أخذ و إعطاء و معاطات است.

ما آنجا توضیح دادیم گفتیم مثل اینکه امام رحمه‌الله می‌خواهند بفرمایند: کسانی مثل شیخ اعظم رحمه‌الله که برای استفاده حکم معاطات، بیع به صیغه را مبنا قرار می‌دهند، دنبال اطلاق هستند چون شیخ اعظم رحمه‌الله این طور کار می‌کردند، بیان اول شیخ رحمه‌الله می‌خواست ملازمه شرعی درست کند می‌خواست بگوید ملازمه شرعی وجود دارد، حلّیت همه تصرفات با حلّیت صحت بیع، بعد گفت: ملازمه شرعی نسبت به صحت بیع قولی وجود دارد درست است، ولی نسبت به صحت بیع فعلی یعنی أخذ و إعطاء و معاطات نه خیر، سیستم شیخ رحمه‌الله این است.

امام رحمه الله می‌فرمایند: در فضای فرمایش شیخ رحمه الله آن موقع تیقن، بیع قولی است اگر تیقن، بیع قولی بود برای آوردن بیع فعلی یعنی أخذ و إعطاء واقعاً اطلاق می‌خواهد اما در فضای صحبتی که ما داشتیم که سیره عقلایی و فهم عقلایی از اصل بیع، معاطات است و أخذ و إعطاء اصل مسئله بیع است اگر این را داشتیم آن موقع با همین تیقن عقلایی مسئله أخذ و إعطاء آن موقع اگر کسی گفت صحت بیع می‌گوییم یعنی آن صحت معاطات.

حالا آنجا با مرحوم آقای قدیری یک بحثی داشتیم که دوستان بعداً مراجعه کنند که بحث‌های مفصل خوبی داشتیم ایشان یک بیانی داشتند، ولی حصیله اش این است که عرض کردیم که اگر کسی در فضای فرمایش شیخ رحمه الله قرار نگیرد و تیقن از عنوان بیع را بیع به صیغه نداند این بیان اول شیخ رحمه الله است بلکه به سمت بیان آخر شیخ رحمه الله برود - حالا ما بعداً نظر نهایی خودمان را درباره نظر نهایی شیخ رحمه الله می‌گوییم - ولی بالاخره اجمالاً این است که از تیقن، بیع به صیغه بیرون بیاید، نیاید حلیت را سراغ بیع به صیغه ببرد نه بگوید اگر من باشم و حلیت همه تصرفات، حلیت همه تصرفات یعنی صحت بیع به أخذ و إعطاء بیع فعلی.

اگر کسی در این فضا فکر کند، در واقع امام رحمه الله می‌خواهد بگوید: مشکل آن را حل می‌کنیم، اطلاق گیر می‌کند درست می‌گویید هیچ‌کدام از آن راه‌حل‌های سه‌گانه هم بدرد ما نمی‌خورد ولی مسئله ما حل نمی‌شود این طوری. بر اساس این بیان امام رحمه الله که این طوری سیر کنیم با متیقنی که امام رحمه الله درست می‌کنند می‌خواهند مشکل را حل کنند حالا باید ببینیم این متیقن امام رحمه الله می‌تواند راهی باشد که مشکل ما را با اطلاق حل کند؟

ما امروز هم که در مدرسه بودیم شرمنده شدیم دوباره انقطاع اینترنتی عارض ما شد.



مرور مباحث گذشته: اشکال چهارم امام رحمه الله به اطلاق آیه أحلّ

بحث ما در ارتباط با فرمایشات حضرت امام رحمه الله بود و توضیح دادیم که امام رحمه الله اشکال چهارمی را به مسئله اطلاق داشتند و این اشکال چهارم اشکال بسیار مهمی است و ربطی هم به آن سه اشکال قبل ندارد.

بعد هم گفتیم: امام رحمه الله در این اشکال چهارم - که به نظر وارد می آید - می خواهند اشکال به اطلاق آیه أحلّ را از باب قدر متیقن حل کنند و اجمالاً اشاره ای هم شد که آن موقع که قدر متیقن امام رحمه الله را بررسی می کردیم، مقرر بزرگوار ایشان مرحوم آقای قدیری آنجا اشکالی دارند که ذکر می کنند که قدر متیقن امام رحمه الله، قدر متیقن خارجی است و می خواهند بگویند: قدر متیقن خارجی مشکلی را حل نمی کند، اطلاق سر جای خودش می ماند، در صورتی که نشان دادیم نه، امام رحمه الله می خواهند از فهم عقلایی در ارتباط با قدر متیقن بودن معاطات بر بیع، استفاده کنند.

اصل در بیع از منظر امام رحمه الله و استفاده صحت از این اصل

اگر امام رحمه الله بخواهند از فهم عقلایی در قدر متیقن بودن معاطات استفاده کنند، بازگشتش به این است که از نظر امام رحمه الله، اصل بیع برای عقلاء، معاطات است اصلاً بیع به صیغه، یک چیز خارج از روال عقلائی تلقی می‌شود.

اگر اصل در بیع، معاطات باشد و اخذ و اعطاء اصل در بیع است آن موقع مشکلی نداریم که اگر اطلاقی هم برای آیه درست نشود بتوانیم از آیه، صحت معاطات را به دست بیاوریم ولو اطلاقی درست نشود، ولو حلیت فی الجملة بیع مطرح باشد، حلیت فی الجملة بیع، متیقن از بیع را درست می‌کند الا اینکه کسی عنوان بیع را بیع عرفی نداند، اگر کسی عنوان بیع را بیع عرفی ندید آن موقع در فضای بیع شرعی و فهم متشرعه مثل اینکه سراغ حیث بیع به صیغه می‌رود.

اصل در بیع از منظر شیخ رحمه الله و مبنای فکری مرحوم قدیری

اگر کسی بیع به صیغه را اصل قرارداد این فضای فرمایش شیخ رحمه الله در ملازمه اول است که دنبال یک ملازمه شرعی است که شیخ رحمه الله می‌خواست از حلیت همه تصرفات شرعاً، حلیت معاطات را به دست بیاورد، صحت معاطات را به دست بیاورد در صورتی که بعداً خودشان اشکال کردند که نه چنین چیزی نیست پس این در کدام فضا است؟ در فضایی است که با بیع شرعی کار کنیم اما اگر بیع، بیع عرفی شد، متیقن تخاطبی از بیع عرفی، معاطات است.

آنجا این‌طور با آقای قدیری رحمه الله مباحثه کردیم گفتیم به نظر، ذهن شریف شما متأثر از آن فضای فرمایش شیخ رحمه الله می‌شود در صورتی که اصرار امام رحمه الله این است که در آیه «أحلّ الله البیع» در همه جاهایی که عناوین عقلاییه را مطرح می‌کنیم مفاهیم عرفیه، مبنا است مخصوصاً در جاهایی که

می‌خواهیم امر عرفی - عقلایی را امضا کنیم، ما صحت بیع عقلایی را مطرح می‌کنیم. بیع عرفی، بیع معاطاتی است و این تیقن بیع معاطاتی از باب این نیست که یک تیقن خارجی داریم خیر، چون آقایان یادشان است قدر متیقن‌ها یا قدر متیقن خارجی‌اند یا قدر متیقن‌های تخاطبی هستند آنکه مانع اطلاق می‌شود یا ممکن است ظهوری ایجاد کند برای دلیل تخاطبی هاست، خارجی‌ها که برگردند به کثرت خارجی آنها نه ظهور ساز هستند، خارجی‌ها نه مانع اطلاق نه ظهور در تقیید درست می‌کنند نه اطلاق را از بین می‌برند.

مرحوم آقای قدیری فکر کرده‌اند امام رحمه‌الله با قدر متیقن خارجی که برمی‌گردد به سمت کثرت وجودی و اینها کار می‌کنند بعد بگویند بله چون در عالم خارج اکثر عیوب، اخذ و اعطایی هستند نه، امام رحمه‌الله این را نمی‌گویند، امام رحمه‌الله می‌خواهند بگویند: اصلاً فهم عقلایی از عنوان بیع، اخذ و اعطاء است.

اگر اخذ و اعطاء یک فهم عقلایی از بیع شد و مبنای ما در بیع، عرفی شد آن موقع با تیقن خارجی کار نمی‌کنیم، با یک تیقن تخاطبی کار می‌کنیم که به نظر، آیه را قوی‌تر می‌کند و در معاطات دیگر لازم نیست اطلاق بیاید، آیه حجیتش از باب تیقن تخاطبی و فهم عرفی کالمقید است اصلاً آیه هم اگر کالمقید نباشد بالاخره همان فی‌الجمله اش معاطات را درست می‌کند.

راهکار امام رحمه‌الله برای حل مشکل معاطات بدون اطلاق

اگر این طور شد که گفتیم امام رحمه‌الله به اطلاق آیه اشکال می‌کنند اما بعد می‌خواهند بگویند نه ما می‌توانیم بدون احراز چنین اطلاقی هم مشکل معاطات را حل کنیم، یک بیع عرفی داریم این بیع عرفی حلال است، حلیت بیع عرفی ظاهر در صحت معاطات است عرفاً یعنی حلیت وضعی است یا

اگر گفتیم زیاده حلیّت تکلیفی، برای این زیاده حاصله از بیع عرفی قائلیم در مقابل حرمت زیاده که در ربا عرفی وجود دارد.

بعد هم می‌گوییم بالملازمة عقلیه از آن حلیّت تکلیفی، صحت به دست می‌آید و از حرمت تکلیفی، فساد به دست می‌آید چون شارع نخواسته یک تعبد بدهد که قبلاً آن را تحلیل کردیم، دقت کنید، می‌خواهیم بگوییم در این روال، امام رحمه‌الله گفتند نه، ما برای شما بدون مسئله اطلاق درست می‌کنیم، با تيقن کار می‌کنیم اما خود اطلاق را نمی‌توانیم احراز کنیم چون صدر و ذیل و قبل و بعد آیات اینجا بحث ربا است. «الذین يأكلون الربا و قالوا إنما البيع مثل الربا و أحلّ الله البيع و حرم الربا فمن جاءه موعظه فانتهی فله ماسلف و من عاد» اینجا بحث ربا است «یباحق الله الربا و یربی الصدقات» ربا است اگر محور آیه ربا بشود نه بیع و نه صدقه، یک بیع فی‌الجمله ای مقابل ربا هست، یک صدقه‌ای هم مقابل ربا است در صدقه اعطاء بدون داریم، در بیع زیاده محلل داریم، در ربا زیاده محرم، ولی محور ربا است.

اگر این‌طور شد اطلاق از بین رفته ولی مشکل خودمان را آنجا در صحت با قدر متیقنی که فهم عقلایی و تخاطبی است می‌خواهیم حل کنیم، این حاصل تحلیل بسیار زیبای امام رحمه‌الله از آیه است ولی اطلاق ازدست‌رفته و اگر اطلاق از دست برود این دفعه در بحث ما که می‌خواهیم مسئله لزوم را از اطلاق درست کنیم دچار مشکل می‌شویم چون می‌خواهیم از اطلاق حلیّت آن زیاده مثلاً، لزوم را درست کنیم یا از اطلاق حلیّت بیع، لزوم را درست کنیم با اطلاق نداریم. دیگر نمی‌توانیم بگوییم اطلاق دارد این حلیّت زیاده قبل از رجوع بعد از رجوع، نمی‌توانیم بگوییم حلیّت بیع به جهت تبیین حلیّت زیاده است قبل از رجوع بعد از رجوع وجود دارد نمی‌توانیم چون اطلاق از دست ما رفته

است. در سیستم حضرت امام رحمه الله در صحت معاطات توانستیم کار کنیم اما در لزوم گرفتاری ما این است که اطلاق گیر دارد چون آن اشکال چهارم هم به نظر از بین رفته.

ما همه این زحمت را به رفقا می دهیم که امام رحمه الله اینجا در بحث لزوم که همین آخری الدلیل الثامن آیه تحل البیع، احدهما ان یکون المراد به حلّیت ما حصل اگر ربح ولا یقول اطلاقه که اطلاقش بعید نیست و باید بعداً ببینیم این در لایبعد را درست کنیم و ثانیها أن المراد تحلیل البیع غیر الربوی مقابل تحریم الربوی قبلاً هم گفتیم که منظور از حلّیت بیع، یعنی حلّیت معامله در مقابل حرمت، باز معامله ربوی انشائین نیست توضیحات آن را گفتیم بلکه از این جهت که می خواهیم زیاده را درست کنیم فنی التسویه أيضاً بهذا اللحاظ، فیرجع المقصود إلى فلان، فتكون الآیة بصدد بیان حلّیة المال الحاصل، فیکون لها إطلاق من هذه الجهة، وهذا أيضاً غیر بعید، و إن كان لا یخلو من تأمل و خدشه الآن اشکال این است، باید چکار کنیم اگر اطلاق أحلّ از دست رفت؟ منشأ این را چه کنیم؟ الآن توضیح دادیم و آن این است که امام رحمه الله در اطلاق أحلّ گرفتار هستند، اطلاق أحلّ امام رحمه الله را دچار مشکل کرده است، چرا؟ به خاطر اینکه مجموع آیات این طور هستند و این اشکال هم عرض کردیم اشکال چهارم امام رحمه الله است که در حاشیة بحث های صحت معاطاتشان در ذیل آیه أحلّ در حاشیه آورده اند.

امام رحمه الله ادله صحت را آوردند بعد هم آنجا گیر انداخته اند. اینجا هم ذیل همین آیات یک فتأملی دارند و می فرمایند: وجهه یعنی یک وجهش این است که بگوییم در مقام بیان تسویه است که این را رد می کنیم مع امکان أن یقال: إن الظاهر من الآیة صدراً و ذیلاً أنّها بصدد بیان تحریم الربا لا تحلیل البیع، لأنّ تحلیله لم یکن محطّ کلامهم، فلا إطلاق فیه من هذه الجهة [منه (قدّس سرّه)].

این غیر از آن سه اشکال اصلی متن است، آنها را حل می‌کنند و اینجا دچار اشکال می‌شوند. اگر امام رحمه‌الله در اطلاق آیهٔ أحلّ دچار اشکال شدند آن موقع ما با اطلاق أحلّ چه کار کنیم؟ اطلاق حرمت زیادهٔ ربوی مسلم است، اطلاق حلیت زیادهٔ بیعی را هم بعداً ببینید چون امام رحمه‌الله آنجا به آن بخش اول در خود زیاده خیلی اشکال نگرفته‌اند اما در معاملهٔ ربوی در مقابل معاملهٔ بیعی می‌توانیم برای حلیت بیع «در مقام بیان بودن» را درست کنیم و اطلاق سازی کنیم.

در صحت معاطات هم می‌توانستیم با تیقن تخاطبی مسئله را حل کنیم تیقن تخاطبی ناشی از فهم عقلاً نه تیقن خارجی - که توضیح دادیم - اما اینجا چکار کنیم؟

پس اینجا لابد هستیم فکری برای مسئلهٔ اطلاق بکنیم تا آن خدشه از بین برود، آنجا یک بحث است، حالا می‌گوئیم اول راه حل این مطلب را ورود کنیم بعد ببینید اگر حل نشد ممکن است حتی اولی را هم خراب کند چون اولی مشکل پیدا می‌کرد که بگوییم حرمت زیادهٔ ربوی «الذین یاکلون الربا» که این زیادهٔ ربوی است به قرینهٔ اکل، اکل ربا یعنی اکل زیاده می‌گوئیم این اطلاق دارد و به تعبیر قشنگ حضرت امام رحمه‌الله قضیه شخصیه نیست نه، هرگاه قانون است حالا چه بگوییم قانون به شکل حقیقیه جعل بشود چه به شکل خارجی - اختلاف در اصطلاحات و محتواها وجود دارد قبلاً این‌ها را بحث کردیم - هر کس اکل زیادهٔ ربوی بکند، این مصیبت را دارد «لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس» منتهی آیا اکل زیادهٔ بیعی دوباره اطلاق پیدا می‌کند یا نه؟ اگر با زیاده کار کنیم بگوییم نه، مهمل آن هم کافی است، حلیت بیع در مقابل حرمت ربا اطلاق پیدا می‌کند می‌گوئیم نه آیه در مقام تشدید مجازات ربا و تأیید شدید و تویخ و مذمت شدید رباخواری است.

اشکال لزوم بیع در صورت اطلاق نداشتن آیه

نسبت به ربا چه زیاده اش چه معامله اش اطلاق داریم اما نسبت به مقابلِ ربا یعنی بیع که زیاده ای دارد محلل یا صدقه که اصلاً زیادهٔ دنیوی ندارد ما اطلاقی نداریم، اگر نداشتیم عرض کردیم صحت به نظر امام رحمه الله مشکل پیدا نمی‌کند اما لزوم اشکال دارد، صحت هم مشکل پیدا نمی‌کند با آن قدر متیقن تخاطبی، لزوم هم مشکل پیدا می‌کند چون اطلاق نداریم و می‌خواهیم از اطلاق استفاده کنیم.

آنجا برای حل مسئله اطلاق یک تلاشی کردیم، ریشهٔ تلاش هم تقریباً دو سه نکتهٔ اصلی بود که به اجمال این دو سه نکتهٔ اصلی را عرض کنیم و بتوانیم از این دو سه نکتهٔ اصلی مشکل اطلاق را حل کنیم. اگر مشکل اطلاق حل شد آن موقع بیان امام رحمه الله اینجا تمام می‌شود، اگر حل نشد آن موقع ممکن است اینجا در لزوم گیر کنیم از این بابت در صحت هم از باب تیقن تخاطبی مشکل ما حل است و اشکال امام رحمه الله این می‌شود: اشکال به انکار اطلاق از باب «در مقام بیان نبودن» نسبت به بحث بیع چه زیادت بیعی چه خود بیع.

بیان خلاصه چند نکته گذشته

آن دو سه نکته‌ای که گفتیم نکتهٔ اولش این بود که آنجا یک بحث محتوایی در آیه داشتیم که «الذین یاکلون الربا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان» قانون است، موردی نیست، شخصی هم نیست. رباخواری شیطان زدگی دارد، اعوجاج در فهم دارد «یتخبطه الشیطان من المس» یک قانون کلی و درستی دارد این نکتهٔ بسیار خوب حضرت امام رحمه الله است که توضیح دادیم امام رحمه الله هم خیلی قشنگ توضیح می‌دهند این نکته خیلی به درد می‌خورد نکتهٔ اول.

نکته دوم این «ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربا» است در اینجا که یک شیطان زدگی داریم و این شیطان زدگی سبب شده اینها قائل به تسویه بشوند امام رحمه الله فرمودند: این «ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربا» این ریشه آن توییح و تأیید شدید است، خدا چرا اینها را توییح می‌کند؟ چون این مطلب را می‌گویند و لذا امام رحمه الله خیلی قشنگ از آن استفاده کرد که این توییح نشان می‌دهد که دعوا سر تسویه نیست، تسویه را می‌دانستند اگر نمی‌دانستند که نمی‌شد به خاطر تسویه توییحشان کرد.

آن اشکال اول اطلاق را هم جواب دادند گفتند نه اصلاً آیه در مقام بیان تسویه نیست، آیه ظاهر در توییح و تأیید شدید رباخواری است ذلک به خاطر این اعتقاد به تسویه منتهی یک جمله قشنگی علامه رحمه الله به این اضافه کرد که بله این توییح شدید و سرزنش جدی که از اینها می‌شود به خاطر این است ولی محتوای این جمله را باید درست معنا کنیم که این خیلی به ما کمک می‌کند «ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربا».

علامه رحمه الله آنجا فرمودند: روال آیه این طور است که اینها رباخوار بودند به آنها می‌گفتند، چرا می‌گفتند؟ باید این طور می‌گفتند که الربا مثل البیع ولی مغلوب تشبیه کردند «قالوا انما البیع مثل الربا» دقت کنید اینجا در آیه اشکال داریم چطور آنها بگویند «انما البیع مثل الربا» آنها می‌خواهند تعلیل کنند رباخواری‌شان را، با چی؟ با تسویه بین ربا و بیع، باید بگویند انما الربا مثل البیع ما ربا می‌خوریم در ربا هم مثل بیع زیاده هست ولی آنها این را نگفتند «قالوا انما البیع مثل الربا» گفتند بیع مثل ربا است نه ربا مثل بیع.

آنجا یک بحثی مطرح شد که آیا این عبارت و این تعلیل از باب تشبیه مغلوب است که مبالغه را برساند؟ اگر از باب تشبیه مغلوب است یکجور می‌شود بحث کرد یعنی کسی به جای آنکه بگوید «زید کالأسد» می‌گوید «أسد کالزید» اینجور وضع زید در شجاعت خیلی عجیب است، تشبیه درست این

است که بگوییم: «زید کالأسد» اما مغلوبش این است که بگوییم «اسد کالزید» برای بیان مبالغه در شجاعت زید. اینجا روالش این است که بگوییم ربا مثل بیع است اما انگار داریم می گوئیم بیع مثل ربا است داریم برای مبالغه تشبیه مغلوبی می کنیم بعد خدا به این دلیل، آنها را سرزنش می کند، شما که می دانید تسویه ای وجود ندارد چطور مغلوب تشبیه می کنید؟ که در واقع وضع ربا را درست کنید علامه رحمه الله یک نظر فنی داشتند که استاد بزرگوار ما حضرت آقای جوادی هم خیلی با آن کار کردند حالا با آن تفصیلاتی که کار با نداریم که نه، این نمی تواند تشبیه مغلوب باشد چون تشبیه مغلوب برای آدمی است که تخبط شیطان در آن مطرح نباشد «لا يقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس» شیطان زدگی و مست، واقعیت آن بواسطه اینکه شیطان مستش کرده، مست شیطان و تخبطی به واسطه مست شیطان برای رباخواران به وجود می آید.

علامه رحمه الله فرمودند که نه، نباید بگوییم اینها مغلوب کار می کنند اینها معتقدشان را می گویند معتقدشان این است که ربا اصل است بیع فرع ربا است «قالوا انما البيع مثل الربا» ربا اصل است و بیع، فرع ربا است، از روی اعتقادشان حرف می زنند اعتقادشان فرع بودن بیع و اصل بودن ربا است حالا چه ربای بیعی چه غیر آن ربای قرضی فرقی نمی کند حالا در بیع یک شرایطی هست در قرض این شرایط نیست اما مطلق ربا را می خواهند اصل بکنند بیع هم یکی از فروع ربا است. علامه رحمه الله با این تحلیل می خواستند بگویند اگر این طور باشد که نه تنها می گوئیم آیه در مقام بیان تسویه نیست چون اینها می دانستند تسویه ای وجود ندارد بلکه آیه می خواهد بگوید اینها به اصلیت ربا و فرعیت بیع اعتقاد داشتند و این اصلیت ربا را اعتقاد خودشان می دانستند.

پس نتیجه می گیریم آیه می خواهد بگوید این رباخواران از روند فهم عقلایی خارج شدند، خوب دقت کنید که فهم عقلایی ما این نیست فهم عقلایی ما اصل بودن بیع است حالا بیع معاطاتی که بحث قبلی

ما اینجا به درد می‌خورد و اینکه ما وقتی روند عقلایی را ملاحظه می‌کنیم یک روند عقلایی در اصلیت بیع داریم آن هم بیع اخذ و اعطایی و عقلاً وقتی عقلاً بما هم عقلاً باشند و این فهم عقلایی باشد این طور نیست، اینها از روند فهم عقلایی خارج می‌شوند و اگر از روند فهم عقلایی خارج شدند آن موقع فتوا می‌دهند که اصل ربا است، بیع فرع ربا است، ما رباخواریم چون اصل ربا است.

بیان دو سیستم برای درست کردن مطلب

اگر این فضا درست شد که در این فضا دو سیستم کمک می‌کند یکی آن فرمایش بسیار خوب حضرت امام رحمه‌الله که «لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان» این قانون است چیز خاص موردی و شخصی نیست.

یکی این نکته دقیق علامه رحمه‌الله که «ذلک بانهم قالوا» این دلیل توییح و تأیید و سرزنش است اما با این توضیح فنی چون اینها نمی‌خواهند تشبیه مغلوب کنند اینها معتقدشان را در باب اصل بودن ربا می‌گویند. اگر این دو نکته کنار هم قرار گرفت آن موقع از آیه این به دست می‌آید: ما اینها را سرزنش می‌کنیم برای آنکه از روند فهم عقلایی خارج شدند و اگر کسی از روند فهم عقلایی خارج بشود، مستحق این همه توییح و سرزنش و تأیید است، مستحق است چون شیطان زده است و «یتخبطه الشیطان من المس» برایش اتفاق افتاده و نشان این همین است «ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربا».

حالا باید ببینیم در این فضای بسیار خوبی که آدم از این دو سه نکته به دست می‌آورد آیه «أحلّ الله البیع» را در چه فضایی می‌خواهیم تعلیل کنیم آیه «أحلّ الله البیع» با این مقدماتی که درست می‌شود چه سرنوشتی پیدا می‌کند؟ خبر است؟ انشاء است؟ نسبت به بیع اطلاق دارد؟ نسبت به ربا دارد؟ این آیه بسیار ارزشمند در این فضا و با این مقدمات چطور می‌شود؟

البته آنجا علامه رحمه الله یک نکته‌ای داشتند ما نپسندیدیم کما اینکه این نکته بسیار خوب ایشان را اینجا نپسندیدیم آن نکته را نپسندیدیم. امام رحمه الله نکات خوبی داشتند که یکی از آنها راهم عرض کردیم قانون بودن «لا يقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس» است، یکی این نکته‌ای که سر رحمه الله می گوئیم بعد اگر این نکته فنی امام رحمه الله را برخلاف نکته‌ای که از علامه رحمه الله نپسندیدیم سر این فضا بگذاریم ببینیم مشکل اطلاق برطرف می‌شود یا برطرف نمی‌شود؟ به برکت صلوات بر محمد و آل محمد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور مباحث گذشته: پاسخ به اشکال چهارم امام رحمه الله

بحث ما در ارتباط با فرمایشات حضرت امام رحمه الله بود یعنی بررسی فرمایش حضرت امام رحمه الله و پاسخ به اشکال چهارم ایشان که اصرار داشتند اطلاق در کار نیست چون آیات را که نگاه می‌کنیم آیات در محل بیان حکم ربا هستند و اگر مقابله‌ای بین عنوان ربا و عنوان بیع وجود دارد یا بین عنوان ربا و عنوان صدقه وجود دارد این مقابله سبب نمی‌شود که ما بگوییم آیات در این مقام هستند.

عرض ما به اینجا رسید که امام رحمه الله بعد از انکار اطلاق، نکته زیبایی دارند و آن نکته زیبا این است که اگر اطلاق هم نداشته باشیم از باب تیقن تخاطبی مسئله معاطات می‌توانیم از صحت فی الجملة بیع، صحت معاطات را به دست بیاوریم و در مقابل این فهم روان امام رحمه الله استاد بزرگوار و مقرر بزرگوار ایشان مرحوم آیت الله قدیری می‌خواستند اینجا ابهاماتی داشته باشند که نشان دادیم نه تیقنی که امام رحمه الله ارائه می‌کنند تیقن عقلایی است چون با بیع عرفی کار می‌کنند و بیع عرفی امام رحمه الله عند العقلاء معاطات است نه با یک بیع شرعی که تیقن آن بشود بیع به صیغه و ظاهر از آن ملازمه‌ای که شیخ رحمه الله ارائه کرده‌اند تحت عنوان ملازمه شرعی یک چنین تیقنی است که البته خود شیخ رحمه الله بعداً اصلاح می‌کنند که شاید فهم عرفی غیر از ملازمه شرعی باشد که قبلاً عبارت را خواندیم ولی اگر سراغ فهم عرفی خودمان برویم این تیقن درست است بعد عرض کردیم اگر کسی این تیقن را بخواهد

خوب تحلیل کند دو نکته بسیار مهم از امام رحمه الله و علامه طباطبایی رحمه الله اینجا وجود دارد که این دو نکته به اضافه دو نکته دیگر که امروز عرض می‌کنیم می‌تواند مشکل اطلاق را حل کند.

بیان نکات امام رحمه الله و علامه رحمه الله برای حل مشکل اطلاق

نکته اولی که از امام رحمه الله استفاده کردیم تخبط و شیطان زدگی بود که به شکل قانون مطرح می‌شد. خدای متعال یک قانون الهی دارد که اگر کسی اکل زیاده ربوی کند شیطان زده می‌شود «یتخبطه الشیطان من المس» علامت این تخبط این است که قائل می‌شود به اینکه ربا اصل است و بیع فرع است چون روال تشبیه، تشبیه مغلوب نیست برای بیان تأکید همان‌طور که توضیح دادیم بر بیان زیبای علامه طباطبایی رحمه الله قبلاً مفصل توضیح دادیم حالا اشاره کردیم بلکه آنها به جای اینکه بگویند ربا مثل بیع است می‌گویند بیع مثل ربا است اگر این آقایان تخبطشان به عنوان یک قانون الهی مسلم شد و اعتقاد آنها در فضای این تخبط و شیطان زدگی اصل بودن ربا و فرع بودن بیع است که این دو نکته، نکات مهمی‌اند که از تحلیل آیات به دست آوردیم، یک نکته زیبا از امام رحمه الله و یک نکته زیبا از علامه طباطبایی رحمه الله و دو نکته به آن اضافه می‌کنیم.

علامه طباطبایی رحمه الله در «أحلّ الله البيع» قائل بودند به اینکه لسان این آیات، لسان تشریح نیست و معتقد بودند باید در لسان تشریح، نهی باشد و آیات قبلی مثل آیات «لا تأکلوا الربا اضعافاً مضاعفه» یا «ذروا ما بقی من الربا» در قبل، تشریح را انجام داده است «لا تأکلوا» نهی است گفتند لسان، لسان نهی است «لا تأکلوا الربا اضعافاً مضاعفه» که می‌گویند «لا تأکلوا»، الذین یأکلون الربا است آن اکل زیاده ربوی است «ذروا ما بقی من الربا» رها کنید «ذروا» ظاهرش امر است اما مادتهاً نهی است یعنی رهاکردن و ترک کردن و گذاشتن لذا علامه رحمه الله اعتقادشان این بود که لسان این آیات، لسان تشریح است.

ما گفتیم نه حضرت استاد، به تبع امام رحمه الله نه، لسان تشریح الزام در نهی ندارد تشریح می تواند با أحلّ هم صورت بگیرد أحلّ می تواند تشریح حلیّت وضعی کند کما اینکه می تواند تشریح حلیّت تکلیفی کند تبعاً للإمام رحمه الله تبعاً للشیخ رحمه الله تبعاً للخوائی رحمه الله و همه بزرگان و لازم نیست که لسان تشریح حتماً لسان نهی باشد.

آنجا شرح دادیم در مقابل فهم بزرگانی مثل علامه طباطبائی رحمه الله نه خیر، عیبی ندارد أحلّ اخبار باشد ولی نه به دلیل اینکه لسانش نمی تواند لسان تشریح باشد نه خیر، محدودیتی نداریم یک. دو با آن قرینه ای که امام رحمه الله در تخبط به ما دادند ما با أحلّ یعنی با تشریح حلیّت برای بیع می خواهیم آن تخبط را خراب کنیم، تخبط را نقد کنیم.

پس این نکته را از علامه رحمه الله نمی پذیریم که أحلّ نمی تواند تشریحی باشد ما می گوئیم می تواند تشریحی باشد چون لسان تشریح الزام در نهی ندارد و این نکته بسیار خوب را از علامه رحمه الله پذیرفتیم که به خاطر تخبط اینها به اصلیت ربا و فرعیت بیع فتوا داده اند ما می گوئیم آن موقع با این أحلّ می توانیم نقد کنیم آن تخبطی را که ربا را اصل کرده، بیع را فرع کرده می گوئیم چطور ممکن است ربا اصل باشد در حالی که برای ربا حرمت تشریح شده است؟ چطور ممکن است بیع فرع باشد در حالی که برای بیع حلیّت تشریح شده است؟ البته قبلاً گفتیم این می تواند خبر هم باشد.

ولی قرینه تخبط و شیطان زدگی و آن نکته بسیار خوبی که استفاده کردیم که اینها از روال فهم عقلایی خارج شده اند، فهم عقلایی غیر متخبط به شیطان یعنی اگر یک کسی فهمی داشت ولی متخبط به شیطان نبود شیطان تخبطی در آن ایجاد نکرده بود او می فهمد که بیع اصل است آن فهم عقلائی غیر متخبط بیع را اصل می کند آن فهمی که از رویه عقلایی خارج شده شیطان زده شده «یتخبطه الشیطان من المس» برایش اتفاق افتاده، ربا را اصل می کند ما وقتی می خواهیم آن را نقد کنیم باید برای بیع

حلیّت جعل کنیم، برای ربا حرمت جعل کنیم منتهی با همین نکته بسیار مهم که تخطی، تکلیف تسویه را روشن می‌کند و فهم معیوب غیر عقلائی آنها را مطرح می‌کند لسانِ اَحَلّ ولو لسان نهی نیست، لسان تشریح است به‌خاطر نقد آن تخطی و نتایج آن تخطی یعنی اصلیت ربا و فرعیت بیع آن موقع هیچ مشکلی نداریم.

پس توجه کنید این نکته اگر خوب پخته شود و مرتب بیان بشود آن موقع می‌توانیم مسئله را درست کنیم به اینکه با آیه قرآن کریم «أحلّ الله البيع» می‌خواهد مبنا را فهم عقلایی قرار بدهد فهم عقلایی، حلیّت بیع عرفی است و حرمت ربا در مقابل این فهم عقلایی که حلیّت بیع عرفی و حرمت بیع ربوی یا مطلق ربا است معامله ربوی چه بیع چه قرض چه هر چیز دیگری که بعداً در این سیستم‌های جدید بانکداری یا غیر بانکداری به وجود بیاید، قبلاً اینها را شرح دادیم اگر این فهم عقلایی رفت به سمت اصل قرارداد آن معاملات ربویه و برقرار دادن این فهم، ما می‌گوییم این فهم عقلایی نیست این معیوب است، این شیطان زده است فهم درست عقلایی حلیّت بیع عرفی است و حرمت معامله ربوی.

بیان نتایج تحلیل استاد

دقت کنید اگر این‌طوری تحلیل کردیم آن موقع از این تحلیل دو نتیجه مهم می‌گیریم یک: «الذین يأكلون الربا» یعنی زیاده آن معامله نیست چون اکل مال، معامله نیست، اکل معامله کسی نمی‌کند اکل زیاده می‌کند اما «أحلّ الله البيع» دیگر واو آن استینافی است و اَحَلّ هم تشریح است اَحَلّ تشریحی است که دیگر در آن تردید نمی‌کنیم که در اَحَلّ می‌تواند به زیاده بخورد می‌تواند به معامله بخورد می‌گوییم نه، يأكلون به زیاده خورده تا قانون تخطی درست شود اَحَلّ به معامله بیع و معامله ربوی خورده و معامله بیع را اصل کرده و حلال و معامله ربوی را کرده فرع انحراف از فهم عقلایی و حرام این نکته بسیار مرتبی می‌شود این دو نکته، نکته اول يأكلون به زیاده خورد نکته دوم واو و «أحلّ الله

البيع» و او استیناف شد أحلّ شد أحلّ تشریحی و این نقد آن تخبط و نتایج تخبط یعنی یک فهم تفسیری در کنار یک ضابطه قشنگ اصولی مشکل ما را حل می‌کند.

ضابطه اصولی ما این است که تشریح نیاز به لسان نهی ندارد فهم تفسیری ما این است که قرائن داخلی آیه به تعبیر زیبای امام رحمه‌الله مناسبت حکم و موضوع این طور است آن موقع اگر این طور شد که این دو نتیجه را گرفتیم، می‌گوییم حضرت امام رحمه‌الله آن قرینه عقلایی شما که می‌گفتید تخاطبی است این خودش تأیید می‌کند همین فهم را که اگر در روال عقلایی باشیم باید بیع را اصل کنیم نمی‌توانیم بگوییم آیات مسوق برای بیان فقط ربا است نه آیات آمده‌اند دو حکم را مستقلاً بیان کنند یکی توییح و تأیید شدید و اعلام حرمت معامله ربوی و بطلان معامله ربوی، حرمت اکل زیاده و بطلان معامله ربوی دو اصل بودن بیع و حلّیت عنوان بیع یعنی این طور جمع‌بندی کردیم گفتیم حضرت امام رحمه‌الله کمک خوبی به ما کردید که آن قرینه عقلایی و عقلایی دانستن معاطات وقتی است که اصل قرارداد بیع را عقلایی کنید حق هم با شماست بیع عقلاء اصل است و در بیع هم معاطات اصل است سیره این است.

اگر این ضابطه درست باشد آن موقع بین عنوان ربا و بیع در تشریح یک مبنا داریم در صدقه نه فعلاً برای صدقه تشریحی نداریم ما یک فهم عقلایی قرار می‌دهیم اگر این فهم عقلایی ملاک نباشد آن تیقن تخاطبی خراب است اما چون شما حضرت امام رحمه‌الله این راه خوب را برای ما باز کردید که ما با فهم عقلایی و تیقن تخاطبی مسئله معاطات وقتی می‌رویم سراغ عقلاء درست می‌گویید عقلاء با معاطات کار می‌کنند اما با معاطات به عنوان اصلیت بیع کار می‌کنند که ما در معاطات گفتیم که حتی می‌شود گفت معاطات اصل در غیر بیع هم، در اجاره هم معاطاتی عمل می‌کنیم حالا در نکاح ممکن است کسی اختلافاتی داشته باشد سر جای خودش نکاح معاطاتی موضوعات مهمه بینیم حیث عقلایی یا

حیث شرعی‌اش با ادله چه می‌شود سر جای خودش اما ببینید اگر این فهم عقلایی مبناء قرار بگیرد آن موقع این فهم عقلایی این‌طور کار می‌کند.

این روندی بود که اگر کسی بپذیرد که پذیرفتیم با این چند مقدمه‌ای که ما بعضاً از تفسیر زیبای علامه رحمه‌الله و بعضاً از آن نکات فنی و اصولی امام رحمه‌الله روی هم ریختیم مشکل اطلاق حل می‌شود آیه در مقام بیان دو حکم است حکم حلیت برای مطلق بیع حرمت برای مطلق ربا و نقد آن تخبط و نتایج غیر عقلایی متخبط.

بیان قرینه خاصه

بر اساس این روال مثل اینکه با این قرینه‌ها حتی یک مقدار از اطلاق هم جلوتر هستیم یعنی قرینه خاصه داریم. مقدمات حکمت قرینه عامه است که قبلاً وجود دارد اما بیشتر از آن درست می‌کنیم می‌گوئیم آن صدر آیه «الذین یأکلون الربا» با آن تخبط و اصلیت ربا و فرعیت بیع در آن روال قشنگ خودش نشان می‌دهد که آیه این را رد و نقد می‌کند.

ما در مقام بیان بیع هستیم، بیع عرفی است برای این بیع، اطلاق قائلیم و این مطلق بیع عرفی را برایش حلیت جعل می‌کنیم حلیت هم حلیت وضعی است اگر به معامله بخورد با همان روال بسیار زیبای حضرت امام رحمه‌الله حلیت در صدر آیه تکلیفی است در ذیل آیه وضعی است مناسبت حکم و موضوع، در صدر آیه جعل قانون شده در ذیل آیه هم جعل قانون شده آنجا حرمت تکلیفی اکل ربا مطرح بود در مقابل حلیت تکلیفی زیاده بیعی اینجا حلیت وضعی مطلق بیع در مقابل حرمت وضعی مطلق ربا، مشکل ما حل می‌شود.

اگر این طور نخواهیم بگوییم غیر عقلائی سخن گفتیم و خود امام رحمه الله ما را از این غیر عقلائی سخن گفتن بر حذر داشته است منتهی امام رحمه الله خواسته اند از این فهم عقلائی به عنوان قدر متیقن تخاطبی فقط برای درست کردن معاطات درست کنند ما می گوئیم نه، ما از این فهم عقلایی که حق هم همین است برای اثبات حلیت مطلق بیع استفاده می کنیم برای پاسخ به عدم در مقام بیان بودن استفاده می کنیم بلکه بیشتر خودش را یک قرینه می کنیم خواسته احراز اطلاق برای مطلق بیع عرفی به نظر ما این خیلی مرتب می شود و ما از تردید هم خارج می شویم دیگر نمی گوئیم دو احتمال وجود دارد می گوئیم نه صدرش تکلیفی است در مورد زیاده ذیلش وضعی است در مورد معامله صدرش قانون است ذیلش قانون است ذیلش اطلاق دارد بلکه بالاتر با این قرائنی که گفتیم دو حکم روشن و در مقام بیان بودن هم تبیین و تجمیع می شود.

نکته پایانی که آنجا بحث کردیم که آن هم بحث مهمی بود چون این آیه **أحلّ خلی به درد فقه** می خورد در شروط و خیلی جاها از آن استفاده می شود اگر اطلاق آن را تثبیت و تسجیل نکنیم بعداً در خیلی از فروع فقہی دچار مشکل می شویم.

تبیین تقنین عقلایی در دو پله

نکته پایانی این بود که آنجا گفتیم امام رحمه الله یک حلیت قانونی درست کرد اگر خاطرتان باشد **أحلّ** را برای حلیت قانونی بکار برد ما گفتیم حلیت قانونی همان حلیتی است که رحمه الله در عموماً و مطلقاً به ما یاد داده است در مقام تقنین و با همین هم توانستیم آن اشکالات بعدی را حل کنیم.

می گوئیم اصلاً آیات تشریح این طور هستند با حلیت قانونی، مطلق قانونی و عام قانونی که این قانوناً و قاعدتاً به تعبیر محقق خراسانی رحمه الله در کفایه که تعبیر زیبایی دارند رحمه الله که اینها قانوناً این طور هستند ما این طور با آن کار کردیم آنجا عبارت **أخوند** رحمه الله را هم خواندیم قبلاً ولی جا دارد

انصافاً این نکته تکمیلی را هم که دوستان خیلی باید از آن استفاده کنند حرف مهم ما در بررسی مبانی امام رحمه الله این است که اگر این جملات از مصدرشان و ارتباطشان با آخوند رحمه الله خوب بیان بشود خیلی از مسائل حل می شود ان شاء الله.

آنجا آخوند رحمه الله این تعبیر را خیلی عالی بکار برده اند ما هم از آن استفاده کردیم که آخوند رحمه الله با عام قانونی و مطلق قانونی کار می کنند، تعبیر آخوند رحمه الله در آنجا که مخصصات منفصل و متصل را بحث می کنند این است و اما فی المنفصل، فلأن إرادة الخصوص واقعاً لا تستلزم استعماله فيه و كون الخاصّ قرينةً عليه، بل من الممكن قطعاً استعماله معه في العموم قاعدةً این تعبیر خیلی عالی است تخصیص قطعاً وجود دارد و تخصیص هم از اول خواسته شده ولی اینجا عام در عموم استعمال می شود قاعدتاً.

بعد ثمره دارد این ثمره اش این است که شما یک قاعده تحویل مکلف می دهید که عند الشک به آن رجوع می کند لذا مستعمل فيه که عام است چون آنجا دعوا این بود می گفتند در متصل مجازیت را می شود حل کرد از باب تعدد دال و مدلول اما در منفصل ما از اول باید بگوییم این مجاز است آخوند رحمه الله گفت نه خیر در منفصل با اینکه می دانیم از اول خاص خواسته شده ولی در عام استعمال شده تا قانون شکل بگیرد خیلی این حرف پخته ای است تعبیرشان این است بل من الممكن قطعاً استعماله مع تخصیص بالمنفصل فی العموم قاعدةً.

اگر این نکته بسیار خوب محقق خراسانی رحمه الله در کفایه بود لذا ما آنجا گفتیم آن قانونی که امام رحمه الله در عباراتشان دارند در بیع قانون خطاب قانونی نیست این مطلق و عام قانونی است که ما ولو بحث خطاب قانونی را قائل نباشیم باز می توانیم از این تعبیر استفاده کنیم و این تعبیر بسیار خوبی است که ما از آخوند رحمه الله داریم که امام رحمه الله می فرمایند: فإنه يقال: إنه اخبار علی فرضه عن

التحليل القانوني، ولا يلزم أن يكون إخباراً عنه بمخصّصاته ومقيّداته، كما أنّ إخبارات الأئمّة عليهم السلام وفتاويهم يمكن أن تكون كذلك، أو لمصالحهم أعلم بها، لعلّ منها فتح باب الاجتهاد في تحليل حليّة قانوني در واقع معنایش خطاب قانوني نیست. حرف مهم ما آنجا این بود که کسی اگر بخواهد فرمایش امام رحمه الله را تحلیل قشنگ کند این حلیّت قانونی است نه خطاب قانونی ما خطاب قانونی هم که قائل نباشیم می توانیم برای اینها از باب تشریح حلیّت قانونی درست کنیم حلیّت قانونی را داریم و این حلیّت قانونی را در مطلقات و عمومات داریم تخصیص و تقیید آنها هم مجازیت نمی آورد و اینها اصلاً مراد مقنن هستند تا قاعده و قانون شکل بگیرد بعد یا بگوئید مدل اجتهادی است یعنی مجتهد برود فسخ کند و تخصیص بزند و تقیید کند.

ما این را تا اینجا حل کردیم یعنی تبیین کردیم فرمایش استاد اساتذّه بزرگوار ما حضرت امام رحمه الله را و گفتیم روال امام رحمه الله این است و مبنا و منشاء حضرت امام رحمه الله در این مسیرها این است حالا این را درست کردیم منتهی حالا می خواهیم با این فهم عقلایی یک نکته بگوییم که اگر کسی فهم عقلایی را قائل شد می تواند فهم عقلایی را در حد همین تحلیل قانونی نگه بدارد «أحلّ الله البيع» قانونی را برای تحلیل قانونی به عنوان فهم عقلایی با محور قراردادن بیع مطرح کند می تواند نه اصلاً این فهم عقلایی را از باب خطاب قانونی درست کند اشکال ندارد.

ما اگر آمدیم در فضای روند عقلایی آن موقع اشکال ندارد شما تقنین عقلایی را برای دو پله قائلید یک پله که آخوند رحمه الله قائل است تقنین عقلایی یک پله که ما می توانیم از روند تقنین عقلایی خطاب قانونی به دست بیاوریم آن هم اشکال ندارد و خیلی روان تر و روشن تر خواهد بود.

اگر این روند این طور شد یعنی مرکب کردیم این بحث را شما می توانید با آن قرائن داخلی آیات و مناسبات حکم و موضوع همان طور که عرض کردیم کل مشکلات اطلاق را در آیهّ أحلّ و حلیّت

وضعی را در آیهٔ أحلّ در مقابل حلیّت تکلیفی زیادهٔ بیعی و حرمت تکلیفی زیادهٔ ربوی در صدر آیات آن هم و بحث تخبط و شیطان زدگی را مجموعاً از آیات استفاده کنیم.

حالا در این فضا که ما قرار می‌گیریم برگردیم جواب آقای خویی رحمه‌الله و اشکالاتی را که آقایان به شیخ رحمه‌الله داشتند و آن نظر خودمان را دربارهٔ فرمایش شیخ رحمه‌الله بگوییم ما سه عبارت داریم. نظر خودمان را هم ان‌شاءالله می‌گوییم بعد معلوم می‌شود تکلیف ما با آیهٔ أحلّ در لزوم چون اطلاقش درست شد آن اشکالات را هم عرض می‌کنیم بعد آن تکلیف أحلّ در لزوم روشن می‌شود می‌ماند آیهٔ تجارت که ما قبلاً نظر امام رحمه‌الله را گفتیم سه تا را منتهی یادآوری مختصری می‌کنیم چون فرمایش آقای خویی رحمه‌الله را داشتیم یادآوری می‌کنیم که بحث تمام شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴۰۰/۴/۱۹

جلسه ۱۴۷

استاد شیخ عبدالکریم فرحانی (دام‌عزه)

خارج نته



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور مباحث گذشته: فرمایشات امام رحمه‌الله پیرامون اطلاق آیه أحلّ

بحث ما در ارتباط با فرمایشات حضرت امام رحمه‌الله در آیه «أحلّ الله البيع» و اثبات اطلاق برای آن بود تا بتوانیم از اطلاق آن لزوم را نتیجه بگیریم، توضیح دادیم و دوباره تکرار نمی‌کنیم، امام رحمه‌الله توانستند نشان بدهند که یک اشکالی در آیه أحلّ وجود دارد و آن اشکال این است که محور آیات ربا است ما هم جواب دادیم و گفتیم که همان نکته بسیار زیبایی که شما به ما یاد دادید که در واقع

یک تیقن عقلایی داریم برای مساله معاطات در مساله صحت، چون امام رحمه الله نشان دادند که اگر اطلاق هم وجود نداشته باشد، به خاطر تیقن معاطات در معاملات عقلائیه ما می توانیم از فی الجمله «أحلَّ اللهُ البیع» صحت معاطات را در بیاوریم.

ما هم از این تیقن عقلائی استفاده کردیم و در واقع آن تخبطی که برای اکل ربوی برای رباخواران آیه شریفه بیان فرمود «الذین یأکلون الربا لا یقومون الا کمن یتخبطه الشیطان من المس» این تخبط برای اکل ربا وجود دارد و ثمره اش این است که «قالوا انما البیع مثل الربا» ربا را اصل کردند و البته این به عنوان یک قانون عقلائی مطرح شد که هرگاه رباخواری رواج پیدا کند تخبطی اتفاق می افتد که مطالب را معیوب می بینند.

بیع اصل است و با تیقن بیع معاطاتی عند العقلاء و با اصل بودن بیع با نگاه آیه می توانیم بیع را در «أحلَّ اللهُ البیع» اصل قرار بدهیم و ربا را در صدر آیه اصل قرار بدهیم، هیچ اشکالی ندارد، صدر آیه یک قانون به ما می دهد، «الذین یأکلون الربا» می خواهد تخبُط و شیطان زدگی را به ما نشان بدهد آن هم نه به شکل یک حادثه شخصی بلکه به شکل یک قانون - حالا چه قضیه خارجی چه قضیه حقیقیه فرقی نمی کند - ذیل می خواهد بیع را برای نقد آن تخبط، اصل قرار بدهد یعنی اطلاق قابل احراز است و مشکلی نداریم.

بعد رسیدیم به اینکه اگر آن فهم عقلائی، قرینه قرار بگیرد شما می توانید با آن فهم عقلائی حلیت بیع را به عنوان حکم قانونی درست کنید، اطلاق در فضای حکم قانونی هیچ مشکلی هم ندارد، اطلاق حرمت ربا را در فضای حکم قانونی درست کنید و هیچ مشکلی هم ندارد، دیگر آنکه بگویم آیات در مقام تشریح هستند و آیات در مقام تشریح اطلاق ندارند، نه خیر اطلاق قانونی دارند که عبارتش را از مرحوم آخوند رحمه الله خواندیم و گفتیم این حرف مرحوم آخوند رحمه الله است و ربطی به بحث خطاب

قانونی ندارد، یعنی در فضای کسانی که اصلاً ملتزم به خطاب قانونی هم نیستند خود عام قانونی و مطلق قانونی را قائل هستند، این می‌خواهد قاعده القاء کند.

عبارت امام رحمه‌الله در بیع را هم در جلسه پایانی یک اشاره‌ای کردیم که امام رحمه‌الله می‌گویند: از این در می‌آید که خدا می‌خواهد بگوید: من قانون را می‌دهم، قاعده را می‌دهم و این قانون محل مراجعه شما عند الشک می‌شود چرا این کار را می‌کنم؟ امام رحمه‌الله می‌فرمودند: ثمره‌اش انفتاح باب اجتهاد است. در روایات هم زیاد است که یک جا مطلق را می‌گوید و یک جا مقیداتش را می‌گوید که مجتهد فحص کند.

بیان ثمرات قرینه عقلانی

بنابراین ما با آن قرینه عقلانی و آن فهم عقلانی یک: اطلاق را درست می‌کنیم دو: و آن فهم عقلانی و قرینه عقلانی عام قانونی را به ما می‌دهد مطلق قانونی را به ما می‌دهد سه: و مشکل تشریح را حل می‌کند، دیگر همه اینها حل است چهار: اصل بودن ربا را در صدر و اصل بودن بیع را در نقد تخبط نشان می‌دهد اینها همه درست می‌شود.

در ثمره پنجم گفتیم که می‌شود گفت: از این قرینه عقلانی خطاب قانونی را هم می‌شود استفاده کرد، این را هم توضیح دادیم، یعنی اگر بخواهیم آن فهم عقلانی را مبنا قرار بدهیم در واقع شارع دارد خطابش را خطاب قانونی قرار می‌دهد، حالا فرق بین خطاب قانونی و خطاب شخصی سر جای خودش گفته شد، بستگی دارد تا چه مقداری بخواهید از این فهم عقلانی استفاده کنید منتهی اگر به حریم فهم قانونی هم وارد نشویم باز مدعا ثابت است یعنی مشکلمان حل است، نه مشکل تشریح مانع است و نه مشکل محور قراردادن ربا و نبود اطلاق از باب در مقام بیان نبودن برای بیع، این را هم حل کردیم.

بی‌نیازی از اطلاق به سبب تیقن

جمله دیگری را هم در جلسه گذشته گفتیم این را هم مقداری تقویت کنیم که نتیجه بدهد و آن جمله این است که ممکن است در اینجا بگوییم به واسطه آن تیقن و آن فهم عقلانی به اطلاق به آن شکل هم احتیاج نداریم، یعنی قرینه آن فهم عقلانی یک چیزی قوی‌تر از اطلاق می‌شود.

به عبارت دیگر ممکن است در آیات تشریح دچار اشکال شوم و آن حرف مرحوم آخوند رحمه‌الله را نزنم که عام قانونی این عام است قاعدتاً و قانوناً این مطلق است قاعدتاً و قانوناً، چه در روایات و چه در آیات و مولا در مقام بیان است برای القاء قاعده که اگر این را قبول کنم همه را حل کردم، ممکن است کسی این را نگوید اما بگوید در این آیه مشکل ندارم، در این آیه به خاطر تیقن مسئله بیع و محور قرار گرفتن بیع در مناسبات عقلانی قطع دارم به اینکه مولا بیع را تمام الموضوع قرار داده است برای حلیت و ربا را تمام الموضوع قرار داده است برای حرمت.

قبلاً توضیح داده‌ام ببینید اطلاق مقدمه عامه دارد، مقدمات حکمت، قرینه عامه هستند، اما اینجا کأنّ قرینه خاصه دارم، قرینه خاصه مقابله بیع و ربا، قرینه خاصه تخبیط که ربا را اصل می‌کند، بیع را فرع می‌کند، و نقد آن تخبیط که بیع را اصل می‌کند ربا را فرع می‌کند، این خودش نشان می‌دهد که مولا می‌خواهد برای حلیت، تمام الموضوع را بیع بداند، برای بیرون رفتن از تخبیط این‌طور.

یعنی الان به آن بحث اولیه‌مان یک چیزی اضافه کردیم، در بحث اولیه‌مان که جمع‌بندی می‌کردیم و در این کتاب بیع تقریرات معاطاء در جلد سه آمده و داشتیم بررسی می‌کردیم در همان جا بود که یک عام قانونی دارم یک مطلق قانونی دارم و یک خطاب قانونی دارم، با آن قرینه عقلانی اطلاق را درست می‌کنم، عام قانونی را درست می‌کنم، اطلاق قانونی را درست می‌کنم و مشکل تشریح را حل

می‌کنم، بعد گفتیم شما می‌توانید قرینه عقلائیه را برای خطاب قانونی درست کنید، چون وقتی فهم عقلائی مطرح باشد فهم عقلائی در تقنین، خطاب قانونی است.

اما الان می‌گوئیم اگر کسی اصلاً خطاب قانونی را کنار گذاشت، اگر کسی عام قانونی را هم کنار گذاشت، مطلق قانونی را هم کنار گذاشت یعنی آن حرف مرحوم آخوند رحمه‌الله را هم زیر بار نرفت، گفت نه، آیات در مقام تشریح هستند و در مقام تشریح یک فی الجمله تحلیلی دارم و یک فی الجمله تحریمی دارم حالا نسبت به ربا ممکن است بگویم که یک تحریمی دارم و نسبت به بیع بگویم در مقام بیان نیست اما از حیث تشریح نه، همه‌اش فی الجمله است دیگر بین بیع و ربا فرقی نیست.

اشکال تشریح اشکال مستقلی بود که کسی بگوید: به خاطر اینکه آیات تشریح در مقام تشریح هستند نه در مقام بیان همه خصوصیات حکم، آیه تشریح می‌کند، و ما آن اشکال علامه رحمه‌الله را هم قبول نداریم که لسان تشریح باید حتماً امر و نهی‌ای باشد نه خیر، لا تاكلوا، ذورا، که خواندیم قبلاً آیاتش را «لا تاكلوا الربا اضعافاً مضاعفة، ذروا ما بقى من...» نه خیر نمی‌خواهیم، تشریح با لسان اینها امکان دارد و آیات همه در مقام تشریح هستند و در مقام تشریح هم اطلاق، می‌گوئیم نه، همه‌جا هم در مقام تشریح اهمال داشته باشیم اینجا نداریم، اینجا به خاطر قرینه صدر و تخبط و آیه «انما البيع مثل الربا» که آن را شرح دادیم بیع را فرع ربا کردند آیه می‌خواهد این را نقد کند این قرینه داریم، فهم عقلائی و قرائنی که در آیه از باب فهم عقلائی وجود دارد می‌خواهد کل مسئله را حل کند.

اینجا در مقام تشریحی هستیم که بخواهد نقد تخبط کند و بخواهد بگوید رباخواری است که این نگاه معیوب را درست کرده و الا نگاه عقلائی و سالم تمام الموضوع قرارگرفتن بیع است برای تحلیل و تمام الموضوع قرارگرفتن ربا است برای تحریم، ملاحظه می‌کنید که خوب می‌شود یعنی انصاف مطلب

این است که یک چیزی اضافه شد به مطلب امام رحمه الله و آیه «أحلَّ اللهُ البيع» خیلی رتبه پیدا کرد و می شود یک آیه تشریحی و اصل قرارداد بیع و مسئله را حل می کنیم.

بر اساس این حرف کاملاً روشن می شود که لازم نیست ربا را زیاده معنا کنیم، «حرمَّ الربا» می تواند مطلق معاملات ربوی را هر جا که باشد، چه ربای قرضی چه ربای معاوضی هر چه که هست «حرمَّ الربا أحلَّ اللهُ البيع» آیه خیلی روان و روشن، یکی از آیات رئیسی و کلیدی ما در معاملات می شود این پایان بحث ما با امام رحمه الله و سر سفره بسیار زیبای امام رحمه الله و علامه طباطبایی رحمه الله مشکلی نداریم اصلاً در «أحلَّ اللهُ البيع» چیزی بیشتر از اطلاق داریم و این که بیشتر از اطلاق است اصلاً نیازی حتی نه به عام قانونی دارد و نه به خطاب قانونی دارد ولو اینکه قائل هستیم هم به عام قانونی و هم خطاب قانونی هم به مطلق قانونی و هم خطاب قانونی در همه جا، یعنی اینجا آیه قرینه ای دارد مقابله ای دارد سازمانی دارد که خیلی قشنگ و روشن و روان مشکل ما را حل می کند.

پس با اطلاق «أحلَّ اللهُ البيع» می توانم لزوم را درست کنم و این فرمایش بسیار، بسیار خوب حضرت امام رحمه الله است که دیگر آن «علی اشکال» را که امام رحمه الله در بیع فرمودند را هم حل کردیم، یعنی خودشان اشکال را بیان کردند و ما هم اشکال را حل کردیم.

برای صحت، به اطلاق احتیاجی نداشتیم به خاطر تيقن برای لزوم، به اطلاق احتیاج داشتیم که توضیح آن را دادیم، و در واقع با این لزومی که از اطلاق به دست می آید و عرض کردیم اصلاً بیشتر از اطلاق، ما أحلَّ را از ادله لزوم می دانیم و هیچ مشکلی هم نداریم.

باقی می ماند یک نکته ای که حلیت أحلَّ وضعی است یا تکلیفی که آقای خوئی رحمه الله وارد شدند و جواب آقای خوئی رحمه الله را هم می دهیم، محقق اصفهانی رحمه الله، محقق خوئی رحمه الله، محقق یزدی رحمه الله

اینها یک بحث‌هایی اینجا داشتند و یک تحلیلی و عبارتی نسبت به شیخ رحمه‌الله داشتند که باید نظرمان را درباره شیخ رحمه‌الله هم بدهیم، قول مختار ما مشکل را حل کرد و **أحلَّ** شد از ادله لزوم، حلّیت می‌توانست تکلیفی باشد اگر زیاده باشد می‌توانست وضعی باشد اگر فلان باشد که حالا این حرفها، می‌رسیم.

بیان کلام شیخ رحمه‌الله و نقد اشکالات به ایشان

اما درباره بیان شیخ رحمه‌الله، از شیخ رحمه‌الله شروع کنیم بر اساس این تحلیلی که کردیم بالاخره اشکالات آقایان را هم برایشان حل کنیم. در باب لزوم آنها گیر کردند و ما حل کردیم، ایشان از شیخ رحمه‌الله - قبلاً هم عرض کردم - سه عبارت داشتند.

عبارت اول عبارتی بود که شیخ رحمه‌الله اول آیه **أحلَّ** آورد و آنجا تعبیر کرد که «**أحلَّ** الله البیع» دلالت می‌کند بر صحت معاطات از باب حلّیت تکلیفی، تعبیر شیخ رحمه‌الله این بود که **یدلّ** علیه ایضاً عموم قوله «**أحلَّ** الله البیع» این یک عبارت شیخ رحمه‌الله بود که جناب شیخ رحمه‌الله حلّیت تکلیفی تفسیر کرد، بعد می‌خواست با ملازمه شرعی از آن صحت را استفاده کند بعد هم خود شیخ رحمه‌الله به آن اشکال گرفتند که توضیحاتش را دادیم.

شیخ رحمه‌الله فرمودند: حلّیت تکلیفی چون به خود بیع نمی‌خورد به حلّیت جمیع تصرفات می‌خورد و حلّیت تکلیفی جمیع تصرفات دلالت بر صحت معاطات نمی‌کند، چرا شرعاً دلالت نمی‌کند؟ چون ملازمه‌ای وجود ندارد، درست است که بعضی از تصرفات متوقف بر ملک هستند اما یک ملکیت آنی قبل از تصرف در مثل وطی و مثل بیع و وقف داریم که می‌تواند مشکل را حل کند، یعنی قائلین به اینکه معاطات اباحه را می‌دهد، این ملکیت آنی را قائل هستند لذا ملازمه‌ای وجود ندارد، این یک بیان است که خود شیخ رحمه‌الله آن را رد کرده‌اند.

بیان دوم شیخ رحمه الله عبارتی بود که تحت عنوان وجه ثانی بیان فرمودند: بل قد يقال بأن الآیة دالة عرفاً بالمطابقة علی صحة البیع لا مجرد حکم التکلیفی این عبارت دوم شیخ رحمه الله است، آنجا عرض کردیم که شیخ رحمه الله می گویند: نه، ما آن را سراغ ملازمه نبردیم که بگوییم بالمطابقه می خواهد به ما صحت بدهد، بعد خود شیخ رحمه الله گفتند اینجا محل تأمل است.

محقق اصفهانی رحمه الله بیان کردن اینجا بیان شیخ رحمه الله دو تأمل دارد، تأمل اول این است که شیخ رحمه الله می گوید: حلیت تکلیفی است و ما جامعی بین حلیت تکلیفی و حلیت وضعی نداریم که شیخ رحمه الله بخواهد این حلیت را حمل بر وضع کند، یا بگوید مطابقت یعنی متبادر، یعنی متبادر از حل بشود حل وضعی یعنی صحت، این را توضیح دادیم که اشکال اول آقای اصفهانی رحمه الله است.

اشکال دوم محقق اصفهانی رحمه الله این است که می گویند: شیخ رحمه الله به این دلیل این معنا را کنار گذاشته اند، اشکال دوم این است که شیخ رحمه الله قائل نیست که در احکام وضعیه بتوانیم جعل صحت کنیم، شیخ رحمه الله قائل است به اینکه باید حکم صحت را از تکلیف انتزاع کنیم، پس باید حلیت بشود تکلیفی و بعد از حلیت تکلیفی انتزاع صحت بشود، آقای اصفهانی رحمه الله دو اشکال را به این بیان دارند و می گویند شیخ رحمه الله در وجه تأمل سر این دو مطلب به مشکل برخوردده اند.

حالا با تحلیلی که داشتیم می خواهیم جواب بدهیم، می گوئیم اولاً اشکال دوم شما را قبول نداریم، قبلاً در ذیل آیه «أوفوا بالعقود» نشان دادیم که نمی شود گفت شیخ رحمه الله قائل است به اینکه وضع از تکلیف انتزاع می شود، امام رحمه الله نشان دادند که آن بل قد يقال که شیخ رحمه الله در حاشیه مکاسب آورده اند در همه نسخه ها نیست، شیخ رحمه الله طاهر عبارتشان در اینجا این است که ما جعل وضع می کنیم، هم در آیه «أوفوا بالعقود» و هم در آیه «أحل الله البیع».

اگر گفتیم اصلاً آنچه که به شیخ ^{رحمه الله} نسبت داده شده است که ایشان قائل به جعل وضع در قسم سوم احکام وضعیه نیست، در قسم دوم درست است شیخ ^{رحمه الله} و مرحوم آخوند ^{رحمه الله} هر دو می گویند استحاله دارد، جزئیت و شرطیت للمامور به استحاله دارد، این امکان ندارد الا بعد از امر و وقتی که امر آمد شما آن را انتزاع کنید دیگر نیاز به جعل وضع ندارد، اما در قسم سوم دلیلی نداریم بر اینکه این را به شیخ ^{رحمه الله} نسبت بدهیم، بلکه در فقه وقتی می بینیم شیخ ^{رحمه الله} می گوید «أحلَّ اللهُ البیع» بالمطابقه دلالت بر صحت دارد، حالا اشکال جامع را عرض می کنیم.

خوب دقت کنید، با این مطلبی که آقایان به شیخ ^{رحمه الله} اشکال می کنند اصلاً اشکال دوم را نمی فهمید، اشکال دوم متوقف است بر اینکه ثابت بشود شیخ ^{رحمه الله} جعل احکام وضعیه را قبول ندارد، ما آنجا در ذیل بحث اوفوا بیان کردیم دیگر آن را تکرار نمی کنیم، مراجعه بفرمائید چون بحث امسالمان هم بوده است، ظاهر عبارت شیخ ^{رحمه الله} در متن مکاسب این است که شیخ ^{رحمه الله} می گوید می شود حکم وضعی لزوم را در بیاورم دال بر لزوم بدانم اما بالملازمه یعنی لسان جعل حکم وضعی دلالت التزامی باشد، اینجا که می گوید لسان جعل حکم وضعی یعنی صحت دلالت مطابقی.

اگر ما این اشکال دوم را از اصل منکر شدیم دیگر اشکالی باقی نمی ماند که بگوییم شیخ ^{رحمه الله} نمی تواند قائل به جعل وضع بشود، نه شیخ ^{رحمه الله} می تواند قائل به جعل وضع بشود حالا در «أوفوا بالعقود» جعل لزوم است در «أحلَّ اللهُ البیع» جعل صحت است، در «أوفوا بالعقود» از باب ملازمه است، با ملازمه، جعل لزوم می کند، در «أحلَّ اللهُ البیع» از باب مطابقه، صحت را درست می کند که حالا می گوئیم لزوم را از باب اطلاق درست می کنند، هیچ مشکلی ندارد، لذا این اشکال دوم را قبول نداریم، اگر این اشکال دوم رد بشود، می رسیم در معنای سوم هم که آقایان خواستند توضیح بدهند آن توضیحی که آقای مروج ^{رحمه الله} دادند و ما آن را خواندیم تنها اشکال بیان آقای مروج ^{رحمه الله} همین

اشکال عدم امکان جعل حکم وضعی است و ما آن را خرابش می‌کنیم، اما اشکال اول که بگوییم آیا
أحلّ می‌تواند اعم باشد؟ جواب می‌دهیم بله، ما می‌توانیم بگوییم أحلّ نیاز به اعمیت ندارد، این را هم
قبلاً خواندیم هم از امام رحمه‌الله در «أحلّ الله البيع» خواندیم و هم از ایشان در «أفوا بالعقود» خواندیم،

حالا این یک مقدار توضیح لازم دارد، (من دیگر با اجازه شما امروز یک بحث فقه الغنای داشتیم
یک مقدار دردم دارد بیشتر می‌شود) این را هم توضیح می‌دهیم که نه ما اصلاً نیازی به اعمیت نداریم،
ما یک مدلول تصدیقی می‌توانیم درست کنیم در حیث مدلول تصوری اعمیت لازم نداریم اصلاً که
برویم دنبال اعمیت و برویم دنبال جامع و بخواهیم با جامع کار کنیم نه خیر لازم نیست، ما اعمیت
لازم نداریم، امکان جعل حکم وضعی هم قائل هستیم، لذا می‌توانیم بگوییم که عبارت دوم شیخ رحمه‌الله
مشکلی از این بابت ندارد، آن موقع محل اشکال و تأمل شیخ رحمه‌الله چه چیزی است؟ عرض خواهیم
کرد ان شاء الله یک مقدار این فرمایش امام رحمه‌الله را در بیع در أفوا هست در أحلّ هم هست، اما نشان
دادند که باز ما بحث جامع لازم نداریم و یک مختصر توضیح بدهم یادتان خواهد آمد، لذا به این
عبارت دوم، بله عبارت اول را خود شیخ رحمه‌الله رد کرده است آن را رها کنیم، ملازمه شرعی، حلیت
تکلیفی و بعد ملازمه شرعی، عبارت دوم را که شیخ رحمه‌الله گفته است بالمطابقه به نظر ما این دو تا
اشکال محقق اصفهانی رحمه‌الله اصلاً به شیخ رحمه‌الله وارد نیست، آن موقع محل تأمل چه چیزی است؟
عرض می‌کنم حالا آن اشکال اول اعمیت را یک مقدار توضیح می‌دهم تا برسیم به عبارت سوم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



خارج فقه

استاد شیخ عبدالکریم فرحانی (دام غزه)

جلسه ۱۴۸

۴۰۰/۴/۲۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور مباحث گذشته: بررسی فرمایشات محقق اصفهانی رحمه الله در ذیل عبارت شیخ رحمه الله

بحث ما در ارتباط با فرمایشات ارزشمند محقق اصفهانی رحمه الله بود که عرض کردیم ایشان در ذیل عبارت دوم شیخ رحمه الله دو اشکال مطرح فرمودند، عبارت دوم شیخ رحمه الله این بود که ایشان در باب بیع سه عبارت داشتند عبارت دوم را داشتیم توضیح می دادیم که تعبیر شیخ رحمه الله این بود که تعبیر ما این بشود که بگوییم: بل قد يقال بأن الآیة دالة عرفاً بالمطابقة علی صحة البیع لا مجرد الحكم التکلیفی آیه بالمطابقة دلالت می کند بر صحت که آقای اصفهانی رحمه الله فرمودند شیخ رحمه الله به این بیان دو اشکال دارند و تأملی که شیخ رحمه الله در ادامه داشته اند که این وجه محل تأمل است یک اشکالش این است که جناب شیخ رحمه الله قائل نیست به اینکه حل وضعی و حل تکلیفی جامع دارند، این یک اشکال، یک اشکالش این است که شیخ رحمه الله قائل نیست به اینکه احکام وضعیه قابل جعل هستند، ما گفتیم هر دوی این اشکالها جواب دارند، ما می توانیم از این اشکالی که آقای اصفهانی رحمه الله گفتند دفاع کنیم.

اشکال بحث امکان حکم وضعی را به تبع امام رحمه الله جواب دادیم و امام رحمه الله خواستند بگویند اینکه به شیخ رحمه الله نسبت می دهند که قسم سوم از احکام وضعیه قابل جعل نیست، نه خیر، شیخ رحمه الله قائل است به قابلیت جعل که شرح آن را آنجا دادیم و امام رحمه الله عبارتش را در ذیل آیه «أوفوا بالعقود» آوردند، در ذیل اشکالی که محقق اصفهانی رحمه الله آنجا در باب انتزاعی دانستن حکم وضعی به شیخ رحمه الله می گیرند.

محقق اصفهانی رحمه الله آنجا اشکال می گیرند که اگر کسی بخواهد وضع را از تکلیف انتزاع کند حکم انتزاعی و مفهوم انتزاعی باید بر منشأ انتزاعش قابل تطبیق باشد و حکم صحت یا لزوم به عنوان حکم

وضعی قابل تطبیق بر منشأ انتزاع یعنی تکلیفی نیست، چطور مثلاً فوقیت بر منشأ انتزاع قابل تطبیق است؟ چطور تحت و فوق مفاهیم انتزاعی هستند ولی بر منشأ انتزاعشان تطبیق می‌کنند، آنجا محقق اصفهانی رحمه الله اصل انتزاعی دانستن حکم لزوم را از حکم تکلیفی مسلم گرفته و بعد اشکال کرده است.

جواب امام رحمه الله به اشکال محقق اصفهانی رحمه الله

امام رحمه الله می‌خواهند بگویند نه خیر، این اشکال وارد نیست به خاطر اینکه اصلاً ظاهر صدر کلام شیخ رحمه الله این است که انتزاع به معنای معروف در فلسفه، در آنجا نیست، بلکه مراد انتزاع اعتبار العقلاء شیئاً عقیب شیء است که شرح آن را دادیم دیگر توضیح آن را بیان نمی‌کنیم و دوستان مراجعه کنند چون درس امسال بوده است.

امام رحمه الله مفصل توضیح داده‌اند که مثلاً عقلاء وقتی می‌خواهند یک چیزی را اعتبار کنند، این اعتبار باید اثر داشته باشد نمی‌توانند گزاف اعتبار کنند، لذا اعتبار ملکیت وقتی درست است که یک اثری بر آن بار بشود، مثلاً حکم تکلیفی که توضیحش سر جای خودش آمده است، این جواب آن است که ظاهر صدر کلام شیخ رحمه الله این است و شیخ رحمه الله بر اساس ظاهر صدر کلامش در آیه أوفوا این‌طور است، بله یک چیزی در پاورقی از شیخ رحمه الله گفته شده است که در همه نسخ وجود ندارد، الان هم اینجا در بحث بیع که شیخ رحمه الله تعبیر می‌کند که این دالة بالمطابقة علی صحة البيع، جعل صحت را ادعا می‌کند، شما نمی‌توانید وقتی صریح عبارت شیخ رحمه الله جعل حکم وضعی است بگوئید این با مبنای شیخ رحمه الله نمی‌سازد چون آن مبنا محل اشکال است، نشان بدهید جایی که آن مبنا صریحاً وجود دارد تا با شما بحث کنیم.

این نکته اول بود که اینجا گفتیم و باید از شیخ رحمه الله دفاع کنیم و بگوییم این اشکال وارد نیست که جلسه قبل اشاره کردم و گفتم عبارتش را هم بخوانم، در کتاب البیع این عبارتی را که خواندم در این کتاب البیعی که الان در اختیار من است امام رحمه الله در این کتاب البیعی که جامعه محترم مدرسین چاپ کرده و تصحیح شده است الان مطرح است آن الملیکه لا یعتبرها العقلاء کیف ما اتفق و جزافاً بل اعتبارها موقوف علی اثر فی الجملة یعنی شیخ رحمه الله منطق اعتبار بحث می کند، چون حکم وضعی نوعاً موضوع برای تکلیف است باید اثر داشته باشد، نه اینکه انتزاع به معنای معروف باشد که بگوییم این حکم صحت یا لزوم قابل اعتبار نیست و فقط تکلیف قابل اعتبار است و شما لزوم را از تکلیف انتزاع کنید بعد محقق اصفهانی رحمه الله اشکال کند و بگوید که آن موقع مفهوم لزوم قابل انطباق بر منشأش نیست.

فاذا سلبت آثار الملكية مطلقاً عن مال و حرم علی المالك جميع التصرفات الحالية و غیرها یسقط لدى العقلاء اعتبار الملكية له امام رحمه الله می خواهند بگویند که شیخ رحمه الله به دنبال این است و لو اجیز لشخص فی مال جميع التصرفات الوضعية و التکلیفیه یعتبرها العقلاء ملکاً له لا انه تنزع الملكية و او جوازها کانتزاع الفوقیت و التحتیه که محقق اصفهانی رحمه الله این طور فرض کرده یعنی امتناع قسم ثالث را قبول کرده و بعد خواسته اشکال بگیرد.

بعد امام رحمه الله می گویند این که می گوئیم مخالف ذیل کلامش است ولی لکن التأمل فی صدر الکلام و شطحات کلامهم شطحات کلام مثل همین بحث الان ما در بیع که شیخ رحمه الله می گوید می شود جعل صحت کرد بالمطابقه، اگر بالمطابقه جعل صحت امکان دارد، دیگر این صریح عبارت شیخ رحمه الله است و تصریحی شیخ رحمه الله ندارند و فقط گفته اند این محل تأمل، حالا تأمل را باید درست کنیم و بعداً تأمل را می گوئیم، چرا ما تأمل را با اصل حرف شیخ رحمه الله ناسازگارش کنیم، این یک نکته که

عرض کردم در اوفوا گفته شده و اینجا هم امام رحمه الله در اُحْلّ پیاده کرده است و ما زیر بار این اشکال محقق اصفهانی رحمه الله نمی رویم.

اشکال دوم محقق رحمه الله اصفهانی به شیخ رحمه الله

اشکال دومی که محقق اصفهانی رحمه الله به شیخ رحمه الله وارد کرده اند این است که شیخ رحمه الله قائل نیست به اینکه جامع بین الحلّ الوضعی و حل التکلیفی وجود دارد تا حلیت وقتی به مثلاً بیع می خورد وضعی اش کند و وقتی به مثلاً تصرف می خورد تکلیفی اش کند، چون محقق اصفهانی رحمه الله قبلاً هم توضیح دادیم که فرض ایشان بر این است که اگر جامع درست کردیم - آقای خوئی رحمه الله هم همین طور است - اگر یک جامعی درست کردیم - سید صاحب عروه رحمه الله هم همین طور است - آن موقع حلی که جامع دارد اگر به عنوان اعتباری بیع بخورد ظاهر در وضع است، اگر به فعل مکلف بخورد نه عنوان اعتباری بیع مثلاً آن موقع ظاهر بشود در تکلیف ولی وقتی این امکان دارد که حل جامع، می خواهند بگویند که شیخ رحمه الله قائل به جامع نیست، چون قائل به جامع بین الحل تکلیفی و حل الوضعی نیست لذا مشکل پیدا می کنند.

جواب امام رحمه الله به اشکال دوم محقق اصفهانی رحمه الله

امام رحمه الله می خواهند بگویند نه خیر، اصلاً چنین چیزی لازم نیست، ما قبول نداریم که شیخ رحمه الله یک چنین حرفی را زده باشد یا اصلاً چنین چیزی را نیاز داشته باشیم، حالا اینکه شیخ رحمه الله بگوید یا نگوید یک مطلب است، اصل مطلب را ما قبول نداریم.

این را امام رحمه الله خیلی زیبا در بیع و صفحه نود و چهار این کتاب بیعشان تحقیق کرده اند و ما هم قبلاً توضیح آن را بیان کردیم، در آیه اوفوا هم توضیح آن را بیان کردیم، چون توضیح مشترک است، چون در آیه اوفوا هم بحث این است که آیه اوفوا وجوب تکلیفی است «أوفوا بالعقود» که بعد این

و جوب مثلاً تکلیفی تلقی بشود یا نه وضعی است چون خورده است به عنوان عقد، آقای خوئی^{رحمه الله} در این فضا بحث کرده است، حالا یک بار این بحث را می برند سر صیغه إفعال مثل «أوفوا بالعقود» یک بار بحث را می برند سر کلمه حل، به همین مناسبت آنجا هم این بحث تکرار شده است.

امام^{رحمه الله} این را هم جواب داده اند می گویند نه خیر، ما قبول نداریم چنین چیزی را، این را امام^{رحمه الله} آنجا توضیح داده اند و رد کرده اند و قول بعضهم أن الحل في الآية الكريمة استعمل في القدر المشترك بين الوضع و التكليف كأنه في غير محله في المقام و سایر المقامات چرا شما می خواهید فرض کنید که قدر مشترک حتماً لازم است؟ این را می خواستیم توضیح بدهیم که معلوم بشود ما این اشکال را هم از محقق اصفهانی^{رحمه الله} نمی پذیریم.

توضیح آن این است که می خواهیم بگوییم که ایشان بین مفهوم تصویری و تصدیقی خلط می کنند، اگر گفتیم حل در آیه می تواند به وضع بخورد، می تواند به تکلیف بخورد، حاکم به این فهمان ظهور تصدیقی است از باب مناسبت حکم و موضوع، این ربطی به ظهور تصویری اش ندارد، ظهور تصدیقی از باب مناسبت حکم و موضوع یک باب است، اینکه در خود معنای حل یک جامع تصویری درست کنم یک حرف دیگر است.

امام^{رحمه الله} می گویند در علم اصول یک مبنا دارم چه در این مقام و چه در سایر مقامات، خوب دقت کنید امام^{رحمه الله} این را می خواهند بگویند آنجا که این را توضیح می دادیم با صیغه إفعال هم توضیح می دادیم حضرت امام^{رحمه الله} در أوفوا هم این را همین طور با صیغه إفعال توضیح دادند و خیلی هم خوب توضیح داده اند.

حرف این است که یادتان است که در صیغه إفعال یک بحثی داشتیم که آیا صیغه إفعال یا ماده امر یا هیئت امر برای ندب وضع شده است یا برای وجوب وضع شده است یا برای قدر مشترک وجوب و ندب، مثلاً بگوییم رجحان، آنجا یک بحث زیبایی از شاگردان محقق نائینی رحمه الله به دست ما رسید که امام رحمه الله خیلی از آن استفاده کرده‌اند.

آنجا این طور گفتیم که اصلاً هر سه تا غلط است نه وجوب است و ندب است و نه مشترک بین این دو تا، نه قدر مشترک، پس وجوب و ندب از کجا در می‌آید؟ آنجا عبارت این بود اگر یادتان باشد توضیح هم دادیم، آنجا می‌گویند صیغه إفعال وقتی در معنایش استفاده شد عقل حکم می‌کند به اینکه این ظاهر در وجوب است یا عقل حکم می‌کند به اینکه این ظاهر در ندب است، وجوب و ندب معنای تصویری صیغه نیستند حتی معنای مستعمل فیه صیغه هم نیستند، وجوب و ندب معنایی هستند که حتی بعد از استعمال صیغه در معنایش به حکم عقل ظهور پیدا می‌کند. این یک مبنایی است که بیایم و بگوییم معنایی که در واقع لفظ را ظاهر حجت در آن می‌دانم ربطی به معنای تصویری و حتی تصدیقی نوع اول یعنی مستعمل فیه آن ندارد که من بروم دنبال جامع، جامع وقتی است که من بگوییم معنای تصویری است، یا حداکثر بگوییم معنای مستعمل فیه است، لازمان است که البته آنجا در سخن محقق نائینی رحمه الله به تبع امام رحمه الله یک اصلاحاتی کردیم ولی اصل حرف درست است.

خدا رحمت کند مرحوم آقای مظفر رحمه الله به استادشان آقای نائینی رحمه الله این را آنجا خوب توضیح داده‌اند که وجوب و ندب معنای موضوع له نیستند و معنای مستعمل فیه هم نیستند بلکه معنایی هستند که ظهور پیدا می‌کند این لفظ در این معنا بعد از استعمالش در معنای خودش، اگر این را گفتم آن موقع معنا این می‌شود آن موقع جامع منتهی می‌شود، حالا مثلاً صیغه إفعال یا ماده امر مثلاً برای بعث یا نسبت بعثیه باشد منتهی وقتی در بعث استعمال شد ظهور پیدا می‌کند در وجوب، یا حجت

می شود در وجوب حالا علی اختلافی که بین ما و محقق نائینی ^{رحمه الله} است، این معنایش این نیست که من جامع داشته باشم، اما این را قشنگ در آنجا پیاده کرده اند که المراد بالحلیه و الحرمة در «أحلّ الله البیع و حرّم الربا» چه چیزی است؟

امام ^{رحمه الله} می خواهند بگویند بر اساس اینکه با زیاده کار کنم حلیت تکلیفی است بر اساس اینکه با معامله کار کنم حلیت وضعی است اما نه به این معنا لکن لا بمعنی استعمالهما فی الحکم التکلیفی و الوضعی کما اینکه این طور تخیل شده است بل بمعنی استعمالها فی معنی هما اللغوی حالا معنای لغوی اش هر چه که باشد چون یک اختلافی بین آقای اصفهانی ^{رحمه الله} و آقای خوئی ^{رحمه الله} وجود دارد، منتهی اینها و انما التکلیف و الوضع بمناسبات الحکم و الموضوع که توضیح آن را دادیم کما أن الامر كذلك فی صیغه الامر و النهی فانهما فی الوضعیات و التکلیفیات تستعملان فی معنی واحد و هو معنی اللغوی ای البیع و الزجر لکنهما اذا تعلقا بالعناوین النفسیه حالا از آن هم جلوتر رفتیم و گفتیم وجوب و ندب هم همین طور است خواستم با مدرسه محقق نائینی ^{رحمه الله} آن را توضیح بدهم که استغراب نکنید و این را غریب نشمارید، لکنهما إن تعلقا بعناوین النفسیه كالصلاة و الخمر يفهم منهما أن المحبوب و المبعوض نفسهما و أن البعث و الزجر تکلیفیان و إن تعلقا بمثل الاسباب و ما لها آلیة الی تحصیل الغیر مثل مرکبات اعتباریه از آنها صحت و فساد در می آید فقوله لا تشرب الخمر كقوله لا تصلّ فی وبر ما لا یأکل لحمه، لا تصل فی وبر ما لا یأکل ظاهر در فساد عبادت است، لا تشرب ظاهر در زجر تکلیفی است، یکی وضعی و یکی تکلیفی است فی استعمال النهی فی معناها الحقیقی ای الزجر زجر است، لکن تعلقه بالعنوان الاول بحث شرب خمر دالّ علی ممنوعیته الذاتیه و بالثانی علی مانعیة الوبر عن الصلاة و کذا الحال فی الامر کذا فی الحل و الحرمة و الوجوب و الجواز و الفرض و المنع و الرخصة و غیرها این یک بحثی می شود و در تمام این آیات پیاده می شود.

آنجا جواب آقای اصفهانی رحمه الله را دادیم در اوفوا هم تکرار کردیم البته در اوفوا یک اشکال اضافه‌ای به آقای خوئی رحمه الله داشتیم که نه، اصلاً در اوفوا این که به‌عنوان اعتباری عقد نخورده است بلکه به وفاء خورده است اصلاً اصل حرف حتی با مبنای خودتان هم غلط است، حالا به آن کاری نداریم.

ولی جمع‌بندی می‌کنم، این مبنا از آن مبانی کلیدی و مهم است و ما بر اساس این مبنا کیلیدی و مهم می‌خواهیم بگوییم هر دو اشکالی که محقق اصفهانی رحمه الله گرفته‌اند انصافاً وارد نیست، نه مسئله جعل امکان حکم وضعی که خواستند بگویند شیخ رحمه الله قائل نیست و انتزاعی می‌داند و بعد هم به او اشکال می‌گیرند که قانون انتزاعیات در اینجا جاری نیست و مفهوم انتزاعی باید بر منشأ انتزاع صادق باشد و اینجا نیست، صحت بر تکلیف صدق نمی‌کند، لزوم بر تکلیف صدق نمی‌کند، بعد خواسته‌اند با این اشکال بگویند شیخ رحمه الله نمی‌تواند جعل صحت کند نمی‌تواند جعل لزوم کند، در حالی که ظاهر عبارت شیخ رحمه الله در هر دو جا جعل حکم وضعی است.

حالا در پاورقی اوفوا جمله‌ای از شیخ رحمه الله هست که آن سر جای خودش، نه مسئله قدر جامع بین الحل وضعی و حل تکلیفی، نه خیر، چنین چیزی را قبول نداریم، حل وضعی و حل تکلیفی از باب مناسبت حکم و موضوع به دست می‌آید و مناسبت حکم و موضوع یک مفهوم تصدیقی و حجتش می‌کند وضع یا تکلیف، ربطی ندارد به موضوع له یا مستعمل فیه، هیچ بطنی ندارد، جامعی هم لازم نداریم و اشکال منتفی است، این عبارت دوم شیخ رحمه الله بود، بنابراین مشکل شیخ رحمه الله چه چیزی است؟ مشکل شیخ رحمه الله را بعداً عرض می‌کنم، برویم در عبارت سوم شیخ رحمه الله تا بعد مشکل شیخ رحمه الله را عرض کنم که چه چیزی است.

پس عبارت دوم شیخ رحمه الله را می گوئیم شیخ رحمه الله گفته است که اولش بگوییم حل آمده و به جمیع تصرفات خورده است بعد به ملازمه شرعی از آن صحت در می آید، بعد گفته که این ملازمه شرعی وجود ندارد چون ملکیت آنی آن را خراب می کند، توضیح آن داده شد. احتمال دوم این است که بگوییم این حل، حل وضعی است حل بیع بالمطابقه صحت را می دهد، این جعل صحت است و هیچ مشکلی و آن مشکلاتی که آقای اصفهانی رحمه الله وارد کرده اند وارد نیست، بعد ببینیم شیخ رحمه الله آنجا چه مشکلی داشته اند بعداً عرض خواهیم کرد.

بیان عبارت سوم شیخ رحمه الله و کلام علما پیرامون آن

عبارت سوم شیخ رحمه الله که می خواهیم آن را بحث کنیم این است که شیخ رحمه الله این دفعه در پایان بحث تعبیر کردند به اینکه اولی این است که ما تمسک کنیم فی المطلب بأن المتبادر عرفاً من حل البیع صحته شرعاً گفته است که تبادر و متبادر عرفی از حل بیع صحت شرعی او است، این عبارت شیخ رحمه الله را دو نحوه می شود تفسیر کرد، یک تفسیر را محقق اصفهانی رحمه الله انجام دادند که قبلاً توضیح دادیم و اسم آن را گذاشته اند ملازمه عرفیه، گفته اند شیخ رحمه الله متبادر که دارند می گویند یعنی ملازمه عرفی وجود دارد بین حلیت بیع، حلیت تصرفاتی که مستند به عنوان بیع است با صحت بیع، ولی ملازمه عرفی است نه شرعی، توضیح آن را هم قبلاً دادیم که آقای خوئی رحمه الله هم تقریباً همین را به عنوان تتمیم حرف شیخ رحمه الله بیان کردند که گفتیم تتمیم حرف شیخ رحمه الله نیست بلکه خود عبارت شیخ رحمه الله است.

این احتمال را هم آقای اصفهانی رحمه الله استاد آقای خوئی رحمه الله داده اند که اگر کسی گفت این تصرفات مستند به عنوان بیع است پس باید خود بیع مملک باشد نه اینکه یک ملکیت آنی به وجود بیاید که به بیع مربوط نباشد و اسمش را گذاشته اند ملازمه عرفی، تا اینجا بیع خودش مملک است

ملکیت بیع به خاطر این است که حلیت را به بیع نسبت دادیم پس جمیع تصرفات به عنوان اینکه بیع هستند حلال هستند بعد عرف می‌گوید این ملازمه دارد با ملکیت با صحت بیع، بیع سبب صحیح مملک است و لذا جمیع تصرفات صحت جواز پیدا می‌کنند تکلیفاً از باب عنوان بیع، محقق اصفهانی ^{رحمه‌الله} می‌فرماید اگر این طور بگوییم آن دو اشکال هم وارد نیست، چرا؟ چون اینجا مسئله، مسئله جعل تکلیف است، حلیت تکلیفی است، نه حلیت وضعی است که دنبال جعل حکم وضعی بروم، نه، حلیت وضعی است که دنبال جعل حکم وضعی بروم، حلیت تکلیفی است اشکال ملازمه شرعی هم وجود ندارد چون ملازمه عرفی است.

بعد ایشان خواسته‌اند بگویند که شیخ ^{رحمه‌الله} خواسته است این طور حل کنند ولی من محقق اصفهانی ^{رحمه‌الله} چون جامع بین حل وضعی و تکلیفی را قائل هستم می‌توانم مسئله را بدون ملازمه حل کنم، این تقریباً حاصل فرمایش محقق اصفهانی ^{رحمه‌الله} است که تقریباً مختار آقای خوئی ^{رحمه‌الله} هم همین است گفته است که من بالمطابقه حل می‌کنم شیخ ^{رحمه‌الله} بالملازمه عرفیه حل کرده است، بالمطابقه حل می‌کنم به خاطر جامع، شیخ ^{رحمه‌الله} بالمطابقه را گفته و رد کرده که به آقای خوئی ^{رحمه‌الله} گفتیم که لااقل می‌گفتید که مطابقه را هم شیخ ^{رحمه‌الله} گفته است ولی به خاطر جامع آن را رد کرده‌اند به خاطر آن دو اشکال که ما قبول نداشتیم، این تقریباً توضیح محقق اصفهانی ^{رحمه‌الله}.

بیان کلام مرحوم مروج ^{رحمه‌الله} و نقد کلام ایشان

مرحوم آقای مروج ^{رحمه‌الله} یک توضیح دیگری سر این عبارت دارند. ایشان تمسک کردند به اینکه متبادر عرفی یعنی تبادر که شیخ ^{رحمه‌الله} گفته یعنی همان وجه دوم که مطابقه است نه ملازمه، چون گفته متبادر یعنی مطابقه، گفته که این سومی بر می‌گردد به دومی، بعد خود آقای مروج ^{رحمه‌الله} اشکال

کرده‌اند که فقط تنها اشکال این است که شیخ رحمه‌الله نمی‌تواند جعل وضع کند، اگر اشکال جعل وضع نباشد این سومی بر می‌گردد به دومی، به خاطر کلمه تبادر.

خوب دقت کنید، اولاً ما به مرحوم مروج رحمه‌الله می‌گوئیم که ما مشکل جعل وضعی را حل کردیم لذا شما با مبنایتان باید صریح بگوئید که شیخ رحمه‌الله جعل صحت کرده به خاطر تبادر ولی اصل مطلب را قبول نداریم چرا قبول نداریم؟

به خاطر اینکه این تبادر عرفی، تبادر از حاق لفظ نیست، ما یک تبادر از حاق لفظ داریم که وضع و مفهوم تصویری را درست می‌کند آن تبادر مال آن تعبیر دلالت مطابقی است که شیخ رحمه‌الله می‌گوید شما نمی‌توانید این تبادر عرفی را به دلالت مطابقی و به وضع و به این مفهوم تصویری بر گردانید، این تبادر، تبادر از اطلاق است ما دو نحوه تبادر داریم، تبادر از اطلاق یعنی مناسبت حکم و موضوع، تبادر از اطلاق اگر بشود مناسبت حکم و موضوع ظهور ساز است، نه موضوع له ساز و این خیلی عجیب است از آقای مروج رحمه‌الله که چرا این اشتباه را کرده‌اند.

متبادر از حل بیع صحت شرعی‌اش است یعنی این آیه ظهور پیدا می‌کند در صحت شرعی، یعنی همان مناسبت حکم و موضوع که امام رحمه‌الله می‌فرمودند. مناسبت حکم و موضوع بخواهد یک چیزی را درست کند می‌شود ظهور نمی‌شود وضع، نمی‌شود مطابقه، و این همان اشکالی است که شیخ رحمه‌الله آنجا کرده‌اند، شیخ رحمه‌الله حواش هست که نمی‌توانیم از مناسبت حکم و موضوع تعبیر به مطابقه کنیم مگر اینکه منظورمان از مطابقه مجموع آیه باشد، تعدد دال و مدلول که این را هم شرح دادیم که بله اگر مجموع دال و مدلول مطابقه یعنی این نه، مطابقه یعنی معنای تصویری حل که بگوئیم کأن جناب شیخ رحمه‌الله خودشان خیلی زیبا در این فضا وارد شده‌اند.

بیان فرق دوم و سوم عبارت شیخ رحمه الله

فرق بین عبارت دوم و عبارت سوم شیخ رحمه الله این می‌شود که در عبارت دوم کَانَ شیخ رحمه الله می‌خواهد مطابقه را برگرداند به تبادر از حاق، بعد گفته‌اند که نمی‌شود و حداکثر چیزی را که درست می‌کند ظهور در حل وضعی است، ظهور می‌شود تبادر از اطلاق که شرح آن را دادیم. تبادر از اطلاق یعنی اینکه لفظ وقتی استعمال در معنای خودش می‌شود مجموع قرائن به گونه‌ای است که آن را ظاهر در وضع می‌کند، جامع هم لازم نداریم، پس اشکال شیخ رحمه الله این است حضرت آقای اصفهانی رحمه الله در عبارت دوم، ولی این اشکال را در عبارت سوم بر طرف کرده است، از این طرف هم به مرحوم آقای مروج رحمه الله می‌گوئیم که شما حق ندارید تبادر از اطلاق را تبادر از حاق لفظ بدانید و آن را با تبادر از حاق لفظ یکی کنید، نه خیر.

به نظر ما انصافاً آقایان یک کم لطفی‌ای کردند به عبارت شیخ رحمه الله، نه عبارت دوم مطابقه است، عبارت سوم تبادر از اطلاق است و ظهور است، تبادر از اطلاق با تعدد دال و مدلول قابل برنامه‌ریزی است، این در واقع هم توضیحی هست برای آن محل تأملی که شیخ رحمه الله ارائه کرده‌اند و آقای اصفهانی رحمه الله آن محل تأمل را خوب تبیین نکرده‌اند و هم یک اشکالی است به مرحوم آقای مروج رحمه الله که در واقع این را به آن بر می‌گردانند، این اولاً و ثانیاً، اولاً برای آقای اصفهانی رحمه الله برای تکمیل آن اشکالی که در عبارت دوم شیخ رحمه الله بود، ثانیاً برای آقای مروج رحمه الله برای اینکه تبادر از اطلاق را نبرد به حیث تصویری و مدلول تصویری حل و مطابقه.

منتهی در مورد خود این مطلب بحثمان با شیخ رحمه الله این است که می‌توانیم ملازمه عرفیه را اینجا درست کنیم جناب شیخ رحمه الله، ملازمه عرفی متوقف بر این است که ربا را زیاده معنا کنم یا ربا را معامله معنا کنم، توضیحاتی که اینجا دادیم هنر امام رحمه الله می‌شود، اگر ربا زیاده باشد حل تکلیفی

است و بملازمه عرفی صحت در می آید که حالا آن تتمه اش را ان شاء الله توضیح می دهیم، اگر ربا را معامله معنا کنیم یک طور دیگر می شود این تتمه را هم ان شاء الله داشته باشید که در واقع تکلیف همه آقایان معلوم بشود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴۰۰/۴/۲۱

جلسه ۱۴۹

استاد شیخ عبدالکریم فرحانی (دام غزه)

خارج فقه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

بیان مناسبات و تذکرات اخلاقی

دیروز شهادت وجود مقدس امام جواد علیه السلام بود در این جلسه درس فقه الغنا که حضوری بود هم روضه را و هم توسل را و تذکراتی از سیره امام جواد علیه السلام در آنجا شد امروز هم روز اول ذی الحجة است ماه بسیار نورانی و ارزشمند و هنوز هم البته در فضای ماتم شهادت امام جواد علیه السلام هستیم ولی ان شاء الله دوستان از این فضای معنوی ماه ذی الحجة استفاده بکنند اذکار و اوراد ایام معلوماتی که برای ذکر الهی وارد شده و آماده بشویم برای درک روز عرفه و استفاده از فضای معنوی عید سعید قربان و این ایام، ایام بسیار، بسیار نورانی و ارزشمندی است.

امیدوارم ان شاء الله خداوند متعال در کنار این تلاش‌های علمی و درسی و انقلابی دوستان عزیز ماه اذکار معنوی ماه ذی الحجة الحرام و ان شاء الله شب‌ها و سحرهای نورانی این ماه بهره‌مند کند بالاخره موضوع این تلاش‌ها لیل است و واعدنا موسی ثلاثین لیلاً و اتمناها بعشر شب‌ها شب‌های خوبی است سحرها سحرهای ارزشمندی است یاد خدای متعال ذکر الهی خلوت و انس عزیزان، دیروز در این دعای نورانی امام جواد علیه‌السلام به دوستان عرض کردم این دعایی که بعد از زیارت آقا جواد الائمه علیه‌السلام وارد شده است، دعای بسیار ارزشمندی است که دوستان و عزیزان ما باید توجه داشته باشند به این دعاها نورانی اهل بیت علیهم‌السلام که وارد شده است و واقعاً استفاده کنند.

دعایی داریم بعد از زیارت امام جواد علیه‌السلام که در ملحقات دوم مفاتیح‌الجنان وارد شده است اللهم انت الرب و انا المربوب انت الخالق و انا المخلوق انت المالك و انا المملوك، خیلی عالی است این دعا که به اینجا می‌رسد اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و قرب فرجهم و أرحم ذلّی بین یدیک و تضرعی الیک و وحشتی من الناس و انسی بک اولیاء الهی در عین حالی که بیشترین تلاش را و بیشترین خدمت را برای هدایت مردم و خدمت خالصانه به مردم داشتند اما یک خلوتی داشتند و یک انسی با خدای متعال داشتند، آن خلوت را بر هم نمی‌زدند، تعبیر خیلی زیبا است و وحشتی من الناس و انسی بک جلسات انس ما با خدای متعال زیاد نیست، خلوت کم است خلوت وقتی دارد، انسی با خدای متعال وقتی می‌خواهد، یاد خدای متعال، قرائت قرآن در فضای انس با خدای متعال وقتی می‌خواهد، اگر احساس کردیم در آن جلسه انس، ذلّی بین یدیک تضرعی الیک احساس بندگی، آن احساس خضوع و خشوع و تضرع را، احساس انس کردیم با خدای متعال، از غیر فراری بودیم، در عین حالی که به همه خدمت می‌کنیم تلاش می‌کنیم، اینها منافاتی با هم ندارد ولی این خلوت مسئله را درست می‌کند اگر این‌طوری شد آن موقع کرامت الهی ما را در می‌یابد.

یا کریم تصدق علیّ فی هذه الساعةً خدایا در این ساعت انس تصدق علیّ برحمةً من عندک تهدی بها قلبی و تجمع بها امری یک دفعه می بینیم هدایت الهی به واسطه آن انس محقق می شود، قلب حرکت می کند، اتصال به وجود می آید، صیام قلب در این است، نه روز ماه ذی الحجة بعضی ها که از خیلی وقت پیش آماده شده اند، شکل می گیرد، تکریم بها مقامی و تحطُّ بها عنی رزقی و تغفر بها ما مضی من ذنوبی وجود مقدس آقا جواد الائمه معدن یک چنین اسراری است.

جلسه قبل هم عرض کردم که امیدوارم این روز پایانی ماه ذی القعدة عزیزان با یک چنین سرمایه ای ذی الحجة را درک کند و برای استفاده از فضای این ایام آماده بشود، و تسلک بی سبیل السالکین و تعیننی علی ما صالح ما اعطیتنی کما اعنت علی الصالحین علی صالح ما اعطیتهم ببینید خدای متعال با این بندگانش حساب و کتابی دارد، حیف است من سالها است سر سفره این خانواده بزرگ مهمان بی بی فاطمه معصومه مهمان آقا ثامن الحجج علیهما السلام ایام ذی القعدة ایامی بود که بوی امام هشتم علیه السلام می داد، شهادت نور دیده اش هم پایان بخش بود، با این سرمایه باید وارد ذی الحج بشوم و ان شاء الله از این فضا استفاده کنم، امیدوارم که عزیزان برنامه ریزی کنند، قدر بدانیم، استفاده کنیم، عمر می گذرد دیگر چیزی باقی نمانده است، فرصتی نداریم، بهره ببریم ان شاء الله شاید خدای متعال فرصت خوبی بدهد عرفه را و قربان را درک کنیم و حقیقه عید داشته باشیم عید عرفه و عید قربان را و بهره مند بشویم.

این لا اله الا الله هایی که از حضرت امیر علیه السلام وارد شده است، لا اله الا الله عدد الیالی و الدهور لا اله الا الله عدد امواج البحور لا اله الا الله و رحمته خیر مما یجمعون لا اله الا الله عدد الشوک و الشجر عجب کلماتی این تحلیلاتی که از حضرت امیر علیه السلام آمده در کنار آن اذکاری که هدیه شده است به عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه السلام، عزیزان استفاده کنید فضا فضا

بسیار ارزشمندی است امیدوارم عزیزان و سروران من بزرگان ما، ما را از دعای خیر و توجهاتی که دارند فراموش نکنند، اسلام را انقلاب را مردم را مشکلات این مردم را توفیق خدمتگزاران این مردم را برای برنامه‌ریزی و انسجام‌بخشی و حل مشکلات را از خدای متعال بخواهند مخصوصاً این بیماران را، بیماران این ویروس منحوس را و گرفتاران این جامعه اسلامی را از دعای خیرتان فراموش نکنید ان شاء الله.

مرور مباحث گذشته: اشکال به بعض اعلام با بیان امام رحمه‌الله

بحث ما در ارتباط با فرمایشات حضرت امام رحمه‌الله بود عرض کردیم که با بیانی که حضرت امام رحمه‌الله داشتند می‌توانیم اشکالاتی را به محقق اصفهانی، محقق یزدی رحمه‌الله و محقق خوئی رحمه‌الله داشته باشیم و همین‌طور مرحوم آقای مروج رحمه‌الله صاحب هدی الطالب، در ارتباط با عبارات ثلاثی که آقایان از مرحوم شیخ رحمه‌الله نقل کردند نکاتی را در عبارات اول خود شیخ رحمه‌الله نقل کرد و انکار ملازمه شرعی کرد و عبارت دوم را آنها یک‌طور دیگری معنا کرده‌اند و ما هم بحث کردیم و آن دو اشکال وارد نبود، سر عبارت سوم بحث کردیم و تقریباً آن اشکال را تبیین کردیم و گفتیم نباید آقایان عبارت سوم را مثل مرحوم آقای مروج رحمه‌الله تبادر را برگردانند به دلالت مطابقه و آن توضیحات را دادیم.

ملازمه عرفی را هم که محقق اصفهانی رحمه‌الله بیان کردند گفتیم اشکال ندارد و ملازمه عرفی می‌تواند درست باشد و درست است اگر ربا را زیاده معنا کنیم یعنی از یک حکم تکلیفی یک حکم وضعی از باب ملازمه در می‌آوریم، اگر یا کلون الربا، ربا زیاده معنا بشود حکم، حکم تکلیفی است این حکم تکلیفی ملازمه دارد با حکم وضعی، اشکالی ندارد، دیگر ملازمه است، دیگر هم نیاز نداریم بگوییم ما با جامع کار می‌کنیم و از جامع دلالت مطابقی درست می‌شود نه دلالت التزامی.

اولاً جامع را انکار کردیم لذا فرمایش محقق اصفهانی رحمه الله و فرمایش محقق خوئی رحمه الله غلط است که با جامع سر دلالت مطابقی کار کنیم نه خیر، ما جامع نداریم، ملازمه هم اگر ربا را زیاده معنا کنیم ملازمه عرفی است و کاملاً هم درست است اگر اکل زیاده در ربا محرم است و اکل زیاده در بیع محلل است خوب حلیت اکل زیاده ملازمه دارد با صحت بیع، لذا عبارت سوم در فضای ربای به معنای زیاده و حلیت زیاده بیعی و حرمت زیاده ربوی بله معلوم است ملازمه دارد با صحت بیع و فساد ربا.

لذا عبارت سوم اوج بحث می شود ما ملازمه عرفی می دانیم و لازمه عرفی با زیاده درست است و آن توضیحات محقق اصفهانی رحمه الله و محقق خوئی رحمه الله که می خواستند با جامع مطابقی اش کنند ناتمام است، آقای خوئی رحمه الله می فرمودند مختار من مطابقی است می توانم علی التنزل ملازمه عرفی را قائل بشوم، نه دیگر ما جامع را انکار کردیم، بله اگر مسئله را از باب مناسبت حکم و موضوع با آن توضیحاتی که دادیم «أحلّ الله البیع» را تحلیل کردیم آن موقع بیع می شود معامله بیعی و حلیت وقتی به معامله می خورد می شود وضعی، نیازی به جامع هم نداریم، این تقریباً حصیله اشکالاتی است که ما به آقایان در این فضا داریم.

بیان اشکالی فنی تر برای حل نزاع در آیه أحلّ

اینجا یک اشکال فنی تری هم هست که آن اشکال را هم بگوییم که آن بحث آیه أحلّ در نزاع با آقایان جمع بشود، اشکال فنی تر این است که برای درستی ملازمه نیازی به جمیع تصرفات نداریم، اگر بعض تصرفات را هم حلال بدانیم فی الجمله، تصرفات هم صحت بیع را می دهد تحلیل این را هم از امام رحمه الله خواندیم.

امام رحمه الله فرمودند: اگر حلیت اکل زیاده داشته باشیم همین مقدار این حلیت نمی تواند تعبد باشد، این حلیت بر می گردد به امضای سبب، چون سبب این زیاده، بیع است، لذا حرف مهم ما این است که اینجا مهم این است که لازم ندارم برای درست کردن حکم وضعی، جمیع تصرفات را بیاورم بعضی از تصرفات هم باشد اشکال ندارد و این از آن کارهای مهم حضرت امام رحمه الله بود، با حلیت تکلیفی زیاده، حلیت تکلیفی بعض تصرفات می توانم ملازمه عرفی صحت سبب را داشته باشم.

بنابراین اصراری نداریم بر اینکه بگوییم جمیع را باید در تقدیر بگیرم نه، اولاً یاکلون الربا یعنی یاکلون الزیاده و حرمت اکل زیاده در ربا و حلیت اکل زیاده در بیع مدلول خود آیه است ثانیاً این ملازمه عرفی درست است که بدون حیث جمیع تصرفات است، این هم یک نکته که این در تحلیل آیه خیلی مهم است و بر اساس آن فرمایشات و مختار حضرت امام رحمه الله که به آن اعتقاد پیدا کردیم باید به آقایان اشکال بگیریم.

اشکال آخر به محقق اصفهانی رحمه الله و محقق خوئی رحمه الله

نکته پایانی که اینجا باید مطرح کنیم بحث اطلاق است بحث ما این بود که شما برای درست کردن آیه حتی در حکم صحت، اطلاق لازم دارید، این اشکال آخر ما است به محقق اصفهانی رحمه الله و محقق خوئی رحمه الله، شما اگر بخواهید صحت را درست کنید اطلاق می خواهید، چرا؟ توضیح دادیم گفتیم یک بار مفاد آیه را درست می کنیم، حرمت می شود تکلیفی در زیاده، جواز می شود تکلیفی در زیاده بیعی، حلیت می شود وضعی در معامله بیعی، اشکال ندارد این مفاد آیه است، مفاد آیه با مناسبت حکم و موضوع می تواند حلیت تکلیفی باشد می تواند حلیت وضعی باشد، حلیت تکلیفی کار خودش را می کند حلیت وضعی هم کار خودش را می کند، جامعی هم وجود ندارد این مفاد آیه.

منتهی بحث این است که باید اطلاق درست بشود و اگر اطلاق درست نشود و شما خواستید بدون اطلاق کار کنید یعنی اگر گفتید اصلاً آیه در مقام بیان ربا است نه در مقام بیان بیع و اطلاق نسبت به بیع ندارد، اطلاق نسبت به صدقه ندارد، سه عنوان گفتیم ربا و بیع و صدقه «یمحق الله الربا و یربى الصدقات» اگر گفتید اطلاق نسبت به مسئله مثلاً بیع وجود ندارد، شما باید با صحت فی الجمله کار کنید در حکم وضعی، صحت فی الجمله بیع کدام بیع را درست می‌کند؟ بحث این است، چون اطلاق وجود ندارد.

بله اینجا البته جواب آقای قدیری رحمه الله را دادیم و گفتیم که صحت فی الجمله، بیع معاطات را درست می‌کند چون معاطات متقین تخاطبی است، بعد هم از همان تیقن تخاطبی معاطات، با امام رحمه الله خود اطلاق را درست کردیم، منتهی می‌خواهیم بگوییم اگر اطلاق نبود و شما خواستید با تیقن تخاطبی کار کنید می‌توانید از صحت فی الجمله، حالا صحت فی الجمله ای که یا مطابقتاً به دست می‌آید یا التزاماً به دست می‌آید یا با ملازمه درست می‌شود یا با مطابقت درست می‌شود اشکال ندارد، شما می‌توانید با صحت فی الجمله، بیع معاطات را حل کنید اما بیع بالصیغه تان بیرون می‌ماند چون دیگر بر عکس شد گفتیم تیقن سر اخذ و اعطاء است نه سر بیع بالصیغه.

پس اگر با انکار اطلاق کار کردم آن موقع معاطات درست می‌شود و بیع بالصیغه از دستم می‌رود، و این خیلی عجیب است که محقق اصفهانی رحمه الله و محقق خوئی رحمه الله به این مسئله دقت نمودند و صرفاً خواستند با مفاد کار کنند، مفاد که مشکل را حل نمی‌کند، مفاد یک مرحله است، در صحت البته عرض کردم، اطلاق یک مرحله است، شما اگر مفاد را درست کردید که فرض کنید درست شد که تکلیفی‌اش این طوری، وضعی‌اش آن طور، حالا شما از طریق جامع آن را وضعی کردید، یا از طریق نبود جامع ملازمه عرفی‌اش کردید، ما که جامع نمی‌خواستیم مفاد را، اما اطلاق را درست کنید که

بتوانید با تمسک به اطلاق «أحلَّ اللهُ البیع» کارکنید، برای درست کردن مفاد نیازی به جمیع تصرفات نداشتیم، می‌توانستیم مفاد را با فی‌الجمله تصرفات درست کنیم چون تعبد به اثر نداریم، باید سببش درست بشود و سببش هم می‌شود بیع، همه اینها درست، مفاد را درست کردیم.

ولی اگر مفاد را درست کردیم باید اطلاقش را درست کنیم تا با درست کردن اطلاق بعد از مفاد بتوانیم بیع بالصیغه را درست کنیم، یا بیع معاطاتی را درست کنیم برای آنایی که تیقن را به معاطات نمی‌دهند در سیر عقلائی که ما این را قبول نداریم ولی اطلاق باید درست بشود.

در این جهت محقق اصفهانی رحمه‌الله و محقق خوئی رحمه‌الله را سر سفره شیخ رحمه‌الله می‌بینیم کأن ایشان تیقن را سر بیع بالصیغه برده‌اند که این البته در فضای فهم شرعی است نه در فهم عقلائی، ولی اگر این طور هم باشد بیع بالصیغه بدون اطلاق درست می‌شود، نه بیع معاطاتی، اگر با تیقن عقلائی معاطات کار کردید بیع معاطاتی درست می‌شود نه بیع بالصیغه چون اطلاق در کار نیست.

لذا خوب دقت کنید این دو اشکال وجود دارد و به خود شیخ رحمه‌الله هم وارد می‌آید، اولاً برای درست شدن مفاد نیاز به جمیع تصرفات نیست، ثانیاً شما وقتی مفاد را درست کردید برای صحت هم باید اطلاق را درست کنید مگر اینکه بگوییم شیخ رحمه‌الله تیقن تخاطبی معاطات را قبول دارد در فضا القاء آیه به عرف و معاطات را این طور درست کرده است که دیگر نیازی به اطلاق نداشته ولی باید بگویند.

درست کردن لزوم بر اساس اطلاق

بعد اگر این اطلاق درست شد که درست می‌شود، صحت را درست می‌کند با آن تحلیل‌هایی که کردیم لزوم را هم درست می‌کند، حالا مهمش این بحث لزوم است، ما می‌توانیم بر اساس اطلاق که از آیه در می‌آید بگوییم شما صحت اکل را دارید چه قبل از رجوع و چه بعد از رجوع، جواز اکل را دارید

یعنی صحت سبب، چون قبل از رجوع و بعد از رجوع است پس رجوع نفوذ ندارد و معامله بر هم نمی‌خورد، این طور می‌شود دیگر می‌گویید: مجاز هستید که تصرف کنید مجاز هستید که نسبت به زیاده بیعی اکل داشته باشید ولو اینکه رجوعی اتفاق بیافته معنایش این است که همین اطلاق را که شیخ رحمه‌الله گفته است بیان خوبی است.

ما در واقع معتقد هستیم که شیخ رحمه‌الله خوب کار کرده است که در لزوم مسئله اطلاق را مطرح کرده است اما جناب شیخ رحمه‌الله در صحت هم باید بحث اطلاق را مطرح می‌کردند و اطلاق هیچ مشکلی هم ندارد، بله اصل اطلاق اشکال دارد اشکالش را گفتیم که کسی بگوید که آیه صدرأ و ذیلاً، ما جوابش را دادیم، اگر اطلاق درست شد که درست می‌شود، لزوم درست می‌شود صحت هم درست می‌شود مشکلی هم در آیه وجود ندارد، اگر اطلاق درست نشود، بله آیه خراب می‌شود هم در صحت خراب می‌شود مگر از تیقن استفاده کنیم برای صحت در معاطات اما دیگر در لزوم راه ندارد که امام رحمه‌الله در مسئله لزوم که یک اشکالی که می‌خواهند به اطلاق بگیرند این طور است، چون آیه باید در مقام بیان باشد بعد بگویم که شما جواز اکل را دارید چه قبل از رجوع و چه بعد از رجوع، باید اطلاق داشته باشد.

این طور که شد چون اطلاق را درست کردیم، صحت را حل می‌کنیم. آیه از آیات بسیار کلیدی در بیع و لزوم بیع و صحت بیع است و اگر اطلاق خراب بشود می‌شود صحت معاطات را از باب تیقن تخاطبی معاطات درست کرد اما لزوم را گیر می‌کنیم چون آیه اطلاق ندارد که بگویم شما جواز اکل را دارید چه قبل از رجوع و چه بعد از رجوع، نه، یا صحت معامله بیعیه را دارید چه قبل از رجوع و چه بعد از رجوع، باید اطلاق احراز بشود، راهش هم این است که ما آن مسیری را که برای اطلاق رفتیم و دفاع کردیم این مسئله درست در بیاید.

این تقریباً پایان بحث است در آیه «أحلّ الله البيع» که هم صحتش در اینجا مرور شد و هم لزوم آن، چاره‌ای هم نبود چون باید اشکال اطلاق امام رحمه الله را، اما اینجا اشکالشان سر اطلاق بود اشکال امام رحمه الله در بحث أحلّ بر ادله لزوم سر اطلاق بود آن یكون المراد بحلیه ما حصل بیع بقرینه الصدر تحلیل بیع غیر ربوی مقابل تحریم قد ذکرنا فلان که دیگر همه را خواندیم و این کان هذا ایضاً غیر بعید و این کان لا یخلو من تأمل و خدشه فتكون الآیة بصدد بیان حلیه مال الحاصل فیکون له اطلاق من هذه الجهة آنجا گفته‌اند که تأمل و خدشه‌ای وجود دارد که توضیح دادیم و چاره‌ای هم نداشتیم که توضیح دادیم که این خدشه اطلاق را می‌خواهد خراب کند، مگر اینکه با این توضیحاتی که داده شد اطلاق درست بشود و اگر اطلاق درست شد مشکل آیه «أحلّ الله البيع» تمام می‌شود اما در پایان یک بحث شبهه مصداقیه را مطرح می‌کنند که بحث شبهه مصداقیه را قبلاً بحث کردیم و دیگر آن را تکرار نمی‌کنیم که بحث امسال بود، این هم آیه أحلّ.

باقی می‌ماند در فرمایشات محقق خوئی رحمه الله بحث آیه، چون اینجا شیخ رحمه الله در همان بحث لزوم و اصالة اللزومی که در بحث خیارات دارند آیه أحلّ را گفته‌اند و آیه تجارت را هم گفته‌اند که آقای خوئی رحمه الله آن بحث را کرده‌اند که توضیحات آن را عرض کردیم

حالا ببینیم اشکالات آقای خوئی رحمه الله در باب آیه تجارت، چون ما آنجا حل کردیم چون ما با امام رحمه الله آنجا در آیه تجارت بحث می‌کردیم هم مجموع مستثنی و مستثنی منه را بحث کردیم و هم مستثنی منه را بحث کردیم و هم مستثنی را بحث کردیم که حالا مستثنی مانده است «الا أن تكون تجارة» از باب لزوم، ما با امام رحمه الله این را حل کردیم ولی اشکالات آقای خوئی رحمه الله باقی مانده است که این را هم ان شاء الله در ارتباط با مستثنای آیه تجارت در باب لزوم با توجه به اینکه ما مشکل أحلّ را حل کردیم به آقای خوئی رحمه الله جواب دادیم در أحلّ گیری نداریم و از شیخ رحمه الله دفاع

کردیم و خودمان گرفتاری داشتیم که بحث‌هایش را با امام رحمه‌الله کردیم، می‌ماند مستثنای آیه تجارت که مقدماتش را با آقای خوئی رحمه‌الله رفتیم مانده یکی دو سه نکته مربوط به آیه تجارت که جواب آقای خوئی رحمه‌الله را هم بدهیم بیعش که اشکال نداشت تجارتش هم اشکال ندارد که ان‌شاءالله آن را هم می‌گوئیم البته به تبع امام رحمه‌الله می‌گوئیم این را خواندیم اما اجمالاً این دو سه نکته آیه تجارت را هم بگوئیم و یادآوری کنیم چون فرمایش آقای خوئی رحمه‌الله را داشتیم که دیگر بحث آیه تجارت هم در باب لزوم تکلیفش روشن بشود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴۰۰/۴/۲۲

جلسه ۱۵۰

استاد شیخ عبدالکریم فرحانی (دام‌عزه)

خارج فقه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور مباحث گذشته: اشکال محقق خوئی رحمه‌الله در آیه تجارت

بحث ما باقی ماند سر توضیح آیه تجارت و گفتیم چون اشکالاتی را از محقق خوئی رحمه‌الله در ذیل بیانات شیخ رحمه‌الله در آیه تجارت و آیه أحلّ در بحث لزوم بیان کرده بودیم باید جواب بدهیم مخصوصاً اشکالات آیه تجارت را، چون آیه أحلّ را مفصل بیان کردیم حالا یک تتمه‌ای در عبارت شیخ رحمه‌الله باقی مانده که آن هم افق با آیه تجارت است عرض خواهیم کرد چون می‌خواهیم بیان شیخ رحمه‌الله را در آیه تجارت رسیدگی کنیم یعنی جواب آن را بدهیم، رسیدگی‌اش کردیم عبارت را از جناب شیخ رحمه‌الله خواندیم هم ما دفاع کردیم در مقابل اشکالات آقای خوئی رحمه‌الله ولی خودمان باید

بالاخره تکلیف اشکال شیخ رحمه الله را بیان کنیم ببینیم بالاخره آیه تجارت دلالت بر لزوم می‌کند یا به خاطر اشکال شیخ رحمه الله که حالا عرض خواهیم کرد آیه تجارت بر لزوم دلالت نمی‌کند.

در این ذیل رسیدگی به اشکال آیه تجارت در بیان شیخ رحمه الله ما ان شاء الله به حول الله آن نکته باقی مانده آیه **أحلّ** را در لزوم از نظر شیخ رحمه الله هم بیان خواهیم کرد، ما نظر امام رحمه الله را توضیح دادیم تا حدود زیادی یک تنمهای از آن باقی مانده که این هم افق با آیه تجارت است، عبارت شیخ رحمه الله یادتان است و ما خواندیم و بحث‌های آقای اصفهانی رحمه الله و محقق نائینی رحمه الله و محقق خوئی رحمه الله را خواندیم و سر این بیان شیخ رحمه الله بررسی کردیم حالا مانده بیان خودمان و بیان امام رحمه الله.

بیان عبارت شیخ رحمه الله در مکاسب

عبارت جناب شیخ رحمه الله در مکاسب این بود و من ذلك يظهر لك الوجه في دلالة قوله «أحلّ الله البيع على اللزوم» و منه يظهر وجه الاستدلال على اللزوم باطلاق حلية أكل المال بالتجارة عن التراض جناب شیخ رحمه الله اول، آیه **أوفوا** را ازادله لزوم ذکر کردند که در آن حلیت تکلیفی را دلیل بر لزوم قرار دادند از باب توضیحاتی که داده شد بعد می‌گویند من ذلك يظهر از اینجا روشن می‌شود که «أحلّ الله البيع» هم که در آن حلیت جمیع تصرفات است اطلاقش دلالت بر لزوم می‌کند، چرا؟ چون بعد از فسخ هم حلیت جمیع تصرفات وجود دارد، وقتی بعد از فسخ هم وجود داشته باشد آن موقع فسخ بی‌اثر و ملغاء است، تعبیری که داشتند این بود **فإن حلية البيع التي لا يراد منها الا حلية جميع التصرفات المترتبة عليه التي منها ما يقع بعد فسخ احد المتبايعين بغير رضى الآخر فإن الحلية مستلزمة لعدم التأثير ذلك الفسخ و كون این فسخ لغواً و غیر مؤثر شیخ رحمه الله این‌طور گفت بعد فرمود و منه يظهر وجه الاستدلال على اللزوم باطلاق حلیت أكل المال اگر یک اطلاقی برای **أحلّ** درست کردم و گفتم این اطلاق چه قبل از رجوع و چه بعد از رجوع، جمیع تصرفات را حلال می‌کند**

معلوم می‌کند که این رجوع لغو و غیر مؤثر است پس اصل، لزوم است و معامله لازم است و با رجوع بهم نخورده.

کما اینکه اگر یک اطلاق برای اکل مال «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا أن تكون تجارة عن تراض» حلیت پیدا کرد اکل مال به سبب تجارت، اکل مال به سبب تجارت حلال است چه قبل از رجوع و چه بعد از رجوع، شیخ رحمه الله می‌گوید بنابراین، رجوع ملغاء و بی‌اثر است و معامله لازم است این استدلال شیخ رحمه الله است و منه يظهر وجه الاستدلال علی اللزوم باطلاق حلیت اکل المال بالتجارة عن تراض فإنه يدل علی أن التجارة سبب لحلیه التصرف بقول مطلق اطلاق وجود دارد حتی بعد فسخ احدهما من دون رضی الآخر اگر یکی بدون رضایت دیگری فسخ کرد، اگر مصالحه کردند که هیچ، اگر نه رجوعی شد و خواست رجوع کند و معامله را بهم بزند بدون رضایت دیگری حلیت اکل باقی است پس معلوم است که رجوع ملغاء است.

لذا شیخ رحمه الله جمع‌بندی می‌کند فدلالة الآيات الثلاث یک: أوفوا که جواز تصرفات را و حرمت تصرفات بعد از رجوع را با همان بیان، دو: أحلّ که حلیت تصرفات را به آن اطلاق می‌دهد حتی بعد از رجوع سه: آیه تجارت که حلیت اکل مال را برایش قائل است حتی بعد از رجوع، اینها دلالة الآيات الثلاث علی اصالة اللزوم علی نهج الواحد این حرف شیخ رحمه الله است.

بیان اشکال جناب شیخ رحمه الله و نقد اشکالات محقق نائینی رحمه الله و خوئی رحمه الله

لکن الانصاف حالا اشکال شیخ رحمه الله است أن فی دلالة الآيتين بانفسهما علی اللزوم نظر ما این نظر را که محقق نائینی رحمه الله بیان کرد بعد آقای خوئی رحمه الله به آن اشکال گرفت در سه مرحله بررسی کردیم به آنها جواب دادیم گفتیم نه، آن اشکال آقای نائینی رحمه الله اصلاً مورد نظر شیخ رحمه الله نیست،

اینها را گفتیم و در چند مرحله با محقق خوئی رحمه الله درگیر شدیم که دوستان یادشان هست و گفتیم زیر بار این حرف شما در **أحلّ** نمی‌رویم.

حالا می‌خواهیم در تجارت هم بگوییم، در **أحلّ** نرفتیم به خاطر اینکه آقای خوئی رحمه الله می‌خواستند بگویند **أحلّ** ظاهر در حلّیت وضعی است به خاطر جامع، ما گفتیم نه خیر، شیخ رحمه الله جامع را قبول ندارد، ولی **أحلّ** را ظاهر در حلّیت وضعی می‌داند از باب تعدد دال و مدلول در پاسخ سوم شیخ رحمه الله، کما اینکه گفتیم ملازمه هم قابل استدلال است که البته این حرف ما با شیخ رحمه الله بود این دفعه، گفتیم جناب شیخ رحمه الله ما می‌توانیم با ملازمه کار کنیم و اگر با ملازمه کار کردیم آن موقع حلّیت زیاده، ملازمه عرفی با صحت دارد، اگر با معامله کار کردیم تعدد دال و مدلول ظاهرش می‌کند در حلّیت وضعی، از حرف سوم که مختار شیخ رحمه الله است دفاع کردیم، دفاع کردیم در مقابل محقق اصفهانی رحمه الله و در مقابل محقق خوئی رحمه الله، محقق خوئی رحمه الله ملازمه عرفی را می‌گفت ولی می‌گفت ظاهر حلّیت وضعی است ما گفتیم خود شیخ رحمه الله این را گفته منتهی بدون جامع، چون ما جامع را بین حل وضعی و حلّ تکلیفی قبول نداشتیم، این حرف سوم شیخ رحمه الله است.

اگر با ملازمه بخواهید کار کنید گفتیم برای شما ملازمه را هم درست می‌کنیم آن موقع به شیخ رحمه الله می‌گوییم جناب شیخ رحمه الله می‌شود «**أحلّ الله البیع**» را از باب ملازمه عرفی درست کرد اما از باب حلّیت زیاده، **أکل زیاده فالذین یاکلون الربا یعنی أکل زیاده**، و لذا گفتی جمیع تصرفات هم لازم نیست، لذا ببینید اینجا قشنگ در **أحلّ** جواب‌ها را می‌دهد.

اگر این‌طور بشود ما می‌توانیم برای آیه **أحلّ حلّیت تکلیفی درست کنیم** و با حلّیت تکلیفی از باب ملازمه، صحت وضعی را درست کنیم، برای **أحلّ** می‌توانیم حلّیت وضعی درست کنیم از باب مناسبت حکم و موضوع و آن را ظاهر در حلّیت وضعی بدانیم، منتهی گفتیم که یک اطلاقی لازم است که این

اطلاق را باید در أحلّ ثابت کنیم، کدام اطلاق؟ اطلاقى که در ذیل آیه أحلّ ممکن است که کسی - همان اشکال سوم امام رحمه الله - بگوید در مقام بیان نیست که این را هم ثابت کردیم.

منتهی باید ببینیم که اگر اطلاق را درست کردیم حلّیت را هم توانستیم تکلیفی کنیم اشکال رحمه الله اینجا به أحلّ چیست؟ چون شیخ رحمه الله اگر اشکالش نبود و اطلاق باشد، اطلاق وضع را هم خراب می‌کند اختصاص به اینجا ندارد، اگر شیخ رحمه الله اشکال دیگری دارد باید جواب آن اشکال را در أحلّ بدهیم، بعد از همین سرمایه اشکال شیخ رحمه الله تکلیف آیه تجارت را روشن کنیم.

ما آن توضیح‌ها را دادیم، اطلاق درست شد، صحت درست شد، حکم وضعی صحت درست شد، با دو مسیر هم درست شد، هم با ملازمه عرفیه از باب حلّیت اکل زیاده هم با حلّیت وضعی از باب تعدد دال و مدلول بدون جامع بین حل وضعی و حل تکلیفی، آن تمام شد اما اشکال اینجای شیخ رحمه الله چیست؟ اینجا اشکال چه چیزی است؟

اگر خاطرتان باشد ما به آقای خوئی رحمه الله گفتیم اشکال شیخ رحمه الله به نظر ما چیز دیگری است غیر از اشکالی که شما از محقق نائینی رحمه الله نقل و نقد کردید، اشکال شیخ رحمه الله چه چیزی بود؟ اشکال شیخ رحمه الله این بود که شیخ رحمه الله می‌خواست بگوید من اصلاً در آیه أحلّ بحث حلّیت تصرفات ندارم بر اساس آن حرف سومم، صحت وضعی دارم، لذا به آقای خوئی رحمه الله گفتیم آقای خوئی رحمه الله آن چیزی را که شما به شیخ رحمه الله نسبت می‌دادید خود شیخ رحمه الله گفته است، به شیخ رحمه الله به عنوان اشکال مطرح می‌کردید که اینجا حلّیت وضعی مطرح است نه حلّیت تکلیفی که شما بخواهید برای آن اطلاق درست کنید، خود شیخ رحمه الله این را گفته است.

خود شیخ رحمه الله این را گفته اما از باب تعدد دال و مدلول گفته از باب مناسبت حکم و موضوع گفته لذا به آقای مروج رحمه الله اشکال کردیم که تبادر، تبادر از اطلاق است نه تبادر از حاقّ لفظ، این بر نمی‌گردد به آن دلالت مطابقی، حرف ما این بود، ما به آقای مروج رحمه الله این اشکال را کردیم که نباید شما این را به دومی برگردانید، شیخ رحمه الله این را گفته بعد بر اساس این می‌تواند اشکال کند که من در احلّ بحث حکم تکلیفی ندارم که بخواهم بر اساس این حکم تکلیفی مسئله اطلاق حلّیت حکم تکلیفی را بعد از رجوع بحث کنم، من یک حکم وضعی دارم، اشکال شیخ رحمه الله آنجا این می‌شد، آن موقع من در احلّ اگر حکم تکلیفی داشته باشم می‌توانم با آن اطلاق گیری کنم، اگر در احلّ حکم وضعی داشته باشم و حکم وضعی را مطابقتاً بخواهم درست کنم شیخ رحمه الله می‌گوید مطابقتاً درست در نمی‌آید چون تعدد دال و مدلول و مناسبت حکم و موضوع ظهور درست می‌کند نه وضع، یعنی اشکال شیخ رحمه الله این است.

به آن وجه دوم دو اشکال آقای اصفهانی رحمه الله را جواب دادیم، مطابقتاً اگر می‌شد خوب بود ولی نمی‌شود، ظهور درست می‌شود نه وضع، اگر هم ظهور در حکم وضعی پیدا کند باز حکم تکلیفی در آن نیست که بگویم حلّیت تصرفات اطلاق دارد چه قبل از رجوع و چه بعد از رجوع.

لذا عنایت کنید ما با این روال جواب آقای خوئی رحمه الله را دادیم، جواب آقای مروج رحمه الله را دادیم جواب آقای اصفهانی رحمه الله را دادیم، اشکال شیخ رحمه الله را در وجه دوم که گفت محل تأمل است بیان کردیم، اشکال شیخ رحمه الله را هم در لزوم بیان کردیم، شیخ رحمه الله می‌گوید اینجا نمی‌توانم ادعای اطلاق حلّیت تصرفات بکنم، چون حلّیت وضعی را از ظهور آیه استفاده می‌کنم، این طور می‌شود یعنی قشنگ فرمایش جناب شیخ رحمه الله را در لزوم این طور تحلیل می‌کنم، که قبلاً به آقای خوئی رحمه الله با سیستم نجف جواب دادیم حالا دیگر با سیستم خودمان جواب می‌دهیم.

یکی دانستن دو آیه بنا بر مبنای امام رحمه الله

فقط یک نکته باقی می ماند که آن نکته این است که اگر - که این بحث اصلی امام رحمه الله است - گفتم جناب شیخ رحمه الله، یک احتمال در «أحلّ الله البيع» حلیت وضعی است، حکم وضعی است اگر حکم وضعی بود دیگر حکم تکلیفی ای وجود ندارد که شما اطلاق گیری کنید درست است، اما یک احتمال هم این است که در «أحلّ الله البيع» به خاطر حلیت تکلیفی اکل زیاده با زیاده کار کنم، آن چه مشکلی دارد؟

آن موقع با شیخ رحمه الله این گیر را داریم که جناب شیخ رحمه الله شما حرفتان درست است ما اشکال شیخ رحمه الله را که گفت انصاف این است که دلالة الآيتين - حالا ان شاء الله آن آیه بعد را هم عرض می کنم - انصاف دلالت الآيتين علی اللزوم است و نظر دارم به آن و انفسهما نمی توانند مگر اینکه با استصحاب کار کنیم که خارج بحث ما است، جناب شیخ رحمه الله ما قبول کردیم از شما و حرفی نداریم، شما اگر آیه را ظاهر در حکم وضعی دانستید دیگر حلیت تکلیفی ندارید که بخواهید از آن بعد از رجوع اطلاق گیری کنید، اشکال شیخ رحمه الله این است، ما همین را هم به آقای خوئی رحمه الله عرض کردیم و گفتیم شما نمی توانید به شیخ رحمه الله اشکال بگیریید بر اساس تحلیل استادان آقای نائینی رحمه الله، اما می خواهیم به شیخ رحمه الله بگوییم اگر ربا را زیاده معنا کردیم که صدرش یا کلون الزیادة بود که دیگر برویم در اکل، خوب دقت کنید آن موقع دیگر این ما را به آیه تجارت نزدیک می کند «لا تأکلوا الا أن تكون تجارة» حلیت اکل است که اکل یعنی همه تصرفات، تکلیفی است دیگر.

این که گفته بودیم یک تتمه دارد می آیند در سیستم حضرت امام رحمه الله با هم یکی می شوند، دو تا آیه تقریباً با هم یکی می شوند، فقط یکی عنوان تجارت دارد و یکی عنوان بیع دارد، تجارت با آن اعمیتی که سر جای خودش گفته شد ولی از جهت تکلیفی هر دو، بحث اکل است «یا کلون الربا» اینجا «لا

تاکلوا اموالکم» اگر آیه اُحلّ را سر اُکل زیاده آوردهیم حلیت دیگر تکلیفی است، اگر حلیت تکلیفی بود و خواستیم با حلیت تکلیفی کار کنیم دیگر شما این اشکال را ندارید که بگوئید ظهور دارد در وضع ولی از باب ملازمه عرفیه ولی حلیت تکلیفی دارد حلیت وضعی هم دارد.

آن موقع این آیه اُحلّ می شود مثل آیه اوفوا که شیخ رحمه الله درست کرد، که مفادش تکلیف است و از آن وضع در می آید بالملازمه، اینجا هم مفادش می شود تکلیف از آن وضع هم بالملازمه در می آید، اگر این طور شد جناب شیخ رحمه الله دیگر اشکال شما چه چیزی است؟

تفکیک اشکال باب اطلاق از اشکال باب صحت بنا بر مبنای امام رحمه الله

آن موقع باید اشکال شیخ رحمه الله را طور دیگری تقریر کنیم که این اشکال را اگر بخواهیم تقریر کنیم هم اُحلّ را با فرض اُکل زیاده و حلیت تلکیفی بگیرد و هم «لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل» را با فرض بحث حلیت اُکل بگیرد، حلیت اُکل مال حلیت تصرف، این موقع اشکال را یک طور دیگری معنا کنیم، خواهش می کنم خوب دقت کنید.

اگر این طور شد آن موقع این مطلب بسیار، بسیار زیبای حضرت امام رحمه الله این طوری می شود، که امام رحمه الله در ارتباط با اطلاق در باب لزوم اشکالی دارند غیر از اشکال در باب صحت، آنجا بحث اطلاق در باب صحت را درست کردیم و به شیخ رحمه الله و محقق خوئی رحمه الله و محقق اصفهانی رحمه الله و سید صاحب عروه رحمه الله اشکال کردیم که شما مفاد را درست می کنید اطلاق را هم باید درست کنید اگر نکنید ما با متیقن تخاطبی معاطاء را درست می کنیم اما جای دیگر نمی توانید از آن صحت بیع بالصیغه را درست کنید، آنجا اطلاق را درست کردیم، صحت حل شد.

اینجا کأن یک اشکال دیگری داریم که در باب تمسک به اطلاق حلّیت اکل و حلّیت تصرفات بعد از رجوع است در فضای اینکه از آیه حکم تکلیفی در بیاورم یعنی ملازمه را قبول کنم. قبلاً در اینجا به آقای خوئی رحمه الله گفتیم نه اصلاً شیخ رحمه الله در أحلّ به دنبال حکم تکلیفی نیست بنا بر احتمال سوم، وضعی است اگر وضعی باشد اشکال واضح است، وضعی هم از باب ظهور است نه از باب وضع، به آقای مروج رحمه الله گفتیم سه را به دو برنگردان، و گفتیم اشکال شیخ رحمه الله در ذیل دو این است که از آن وضع در نمی آید، ظهور در می آید که در سه است، نه آن دو اشکالی که آقای اصفهانی رحمه الله گرفتند، همه اش درست.

اگر در أحلّ بحث ظهور در وضع است بله اطلاق ندارد، اما در لا تاكلوا که این طوری نیست، لا تاكلوا صریح حرمت اکل است «لا تأكلوا الا أن تكون تجارة عن تراض» اگر همین فضا سر «یاکلون الربا و أحلّ الله البيع و حرّم الربا» پیاده بشود باز می شود حکم تکلیفی.

ظاهر اشکال شیخ رحمه الله این است که حتی اگر تکلیفی در آن باشد و ما بخواهیم با ملازمه عرفی کار کنیم باز می خواهد اشکال کند؟ این است بحث؟ که اگر این طور باشد دو آیه را می گیرد، بحث این است، آن موقع یک اشکالی دارم که حتی اگر تکلیفی باشد در أحلّ، حتی اگر تکلیفی باشد در لا تاكلوا اشکال وارد است اما اشکال در أوفوا در فضای تکلیف وارد نیست، از همین جا آدم می تواند حدس بزند که چرا محقق نائینی رحمه الله به دنبال آن تفسیر رفتند که البته آن را قبول نکردیم و جواب محقق نائینی رحمه الله را دادیم اما کأن محقق نائینی رحمه الله اینجا گیر کرده اند که یک اشکالی را دارم از زبان شیخ رحمه الله مطرح می کنم که این اشکال در این فضا است، اگر این طور باشد آن موقع اشکال امام رحمه الله به أحلّ در اطلاقش نسبت به لزوم، باید غیر از اشکال امام رحمه الله باشد در اطلاقش نسبت به

صحت، و اشکال امام رحمه الله در تجارت هم پیش بیاید با همین توضیحی که دادم، حالا ان شاء الله ملاحظه بفرمائید.

بحث اصول ما تمام شد اما انصافاً این تتمه فقهی مان با شیخ رحمه الله که دیگر اوج و قله بحث فقه الخمینی ما است این باقی مانده که ان شاء الله فردا این تکه فقه را جمع بکنیم ولی با اجازه دوستان ما فقه را دیگر از همان ساعت ده شروع می‌کنیم که برسیم ولو شده یک چهل دقیقه چهل و پنج دقیقه امروز هم زیادتر شد اصول ما کمتر بود فقه ما بیشتر شد حالا بنده هم به خاطر کسالت یک مقدار بارم سنگین است دیگر اکتفاء می‌کنم و الا جای داشت همین بیست دقیقه‌ای یا بیست و پنج دقیقه‌ای جمعش کنیم ولی فقه را بگذاریم فردا به فضل پروردگار، یک یا دو جلسه فقه را ما فردا با هم به جای اصول چون اصولمان تمام شده فقه را یک یا دو جلسه‌ای بحثش را تمام کنیم، ان شاء الله درباره مسئله اطلاق در لزوم با فرض حکم تکلیفی، اگر حکم تکلیفی نباشد که دیگر احتمال سوم است که دیگر اصلاً شیخ رحمه الله صاف اشکال را دارد اما این اشکال را دیگر در تجارت نمی‌شود پیاده کرد، دیگر یک اشکالی در باب اطلاق این طور پیش می‌آید که ببینید آن موقع حساب ما با محقق خوئی رحمه الله و محقق نائینی رحمه الله خیلی متفاوت می‌شود تا جلسه بعد، عبارات امام رحمه الله را خواهش می‌کنم ملاحظه کنید چه در آیه تجارت در مستثنی که بخواهیم از لزومش استفاده کنیم که قبلاً توضیح آن را بیان کردیم چه در اینجا در اطلاق أحلّ نسبت به لزوم که عبارت امام رحمه الله را خواندیم حالا تأملی بکنید که اوجش اینجاست دیگر ان شاء الله.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور مباحث گذشته: جمع بندی دلالت آیتین بر لزوم

جمع بندی مطلبی که در باب دلالت آیتین بر لزوم ارائه شد به اینجا رسید که در باب آیه «أحلّ الله البيع» نشان دادیم که اشکال جناب شیخ رحمه الله به عبارت دوم، اشکالی نیست که محقق اصفهانی رحمه الله ارائه کردند، عبارت دوم شان این بود که بگوییم «مطابقة» «أحلّ الله البيع» بر حل وضعی دلالت می کند، محقق اصفهانی رحمه الله می گفتند که شیخ رحمه الله اینجا تأمل دارد و تأمل ایشان برای این است که جعل حکم وضعی را قائل نیست که این را جواب دادیم، بعد هم گفتند که شیخ رحمه الله نمی تواند قائل به حل وضعی بشود چون جامع بین حل وضعی و تکلیفی را قائل نیست، این را هم جواب دادیم، اگر این دو اشکال منتفی بشود شیخ رحمه الله چه اشکالی به این بیان دوم دارد؟

گفتیم اشکال شیخ رحمه الله به بیان دوم این است که آیه ظهور در حل وضعی دارد بر اساس عبارت سوم شیخ رحمه الله، ولی ظهور آیه در حل وضعی به معنای این نیست که مطابقتاً دلالت بر حل وضعی می کند، ظهور آن بر حل وضعی از باب مناسبت حکم و موضوع به اینکه ما جامعی بین حل وضعی و تکلیفی داشته باشیم بر مبنای مختار امام رحمه الله، لذا توانستیم عبارت سوم شیخ رحمه الله را بر مبنای مختار امام رحمه الله معنا کنیم و مشکلات شیخ رحمه الله کلاً حل شد، آیه «أحلّ الله البيع» حل وضعی می دهد از باب

مناسبت حکم و موضوع، جعل حکم وضعی صورت می‌گیرد با آیه یک، جامع هم لازم نداریم و ظهورش در حل وضعی به معنای وضع برای حل وضعی نیست که در واقع این طور کار کنم، نه خیر، از باب مناسبت حکم و موضوع ظهور آیه حل وضعی است.

پس اشکالات محقق اصفهانی رحمه‌الله منتفی شد و عبارت سوم شیخ رحمه‌الله درست شد، در همین فضا اشکال آقای مروج رحمه‌الله را هم مطرح کردیم که ایشان خواستند سومی را به دومی بر گردانند، ما گفتیم نه، دومی مطابقت است، سومی تبادر از اطلاق است و این تبادر از اطلاق یعنی ظهور آیه بر حل وضعی، دومی اشکال دارد ولی سومی اشکالی ندارد.

به محقق خوئی رحمه‌الله هم سر آیه حل جواب دادیم و گفتیم شیخ رحمه‌الله قائل به این است که ظاهر آیه جعل حلّیت وضعیه است برای بیع و لذا شما نباید تصور کنید که شیخ رحمه‌الله مسئله را سر حل تکلیفی برده است، نه، برده‌اند سر حل وضعی، البته محقق خوئی رحمه‌الله می‌گفت حل تکلیفی با ملازمه عرفیه درست می‌شود ولی خلاف ظاهر است علت اینکه می‌گفت خلاف ظاهر است چون معتقد بود که یک جامعی بین حل تکلیفی و حل وضعی هست، بعد اگر به عنوان اعتباری نسبت داده بشود وضعی است و اگر به فعل نسبت داده بشود وضعی است، ما گفتیم که اصلاً جامع وجود ندارد، همان معنای لغوی حل را اگر به بیع نسبت بدهیم با مناسبت حکم و موضوع ظهور پیدا می‌کند در حل وضعی و شیخ رحمه‌الله قائل به این است، این در واقع سرمایه بحث ما در آیه حل است.

امام رحمه‌الله هم نشان دادند که اینجا اطلاقی لازم داریم برای استفاده از حل وضعی بیع در همه موارد، حالا در معاطاة یا بیع وضعی بالصیغه، اگر آن اطلاق نباشد ممکن است که نشود از آیه استفاده کرد مگر با تیقن عقلائی که دفاع کردیم، این تقریباً جمع‌بندی آیه حل در وضع بود. بر اساس این جمع‌بندی، شیخ رحمه‌الله در باب لزوم چه گفته است؟ شیخ رحمه‌الله گفته در باب لزوم می‌توانیم بگوییم آیه

ظاهر در حلیت همه تصرفات از تکلیف هستند حتی بعد از رجوع که عبارت شیخ رحمه الله را برای چندمین بار جلسه قبل در جمع بندی خواندیم، بعد خود شیخ رحمه الله اشکال گرفت به این آیه و گفت ما بر اساس مختارمان حلیت تکلیفی نداشتیم که بخواهیم حلیت همه تصرفات را بعد از رجوع هم قائل بشویم و لذا بگوییم رجوع ملغاء است و لغو است و بیع لازم است، ما با حل وضعی کار کردیم، بنابراین آیه حل با آیه «أوفوا بالعقود» از نظر شیخ رحمه الله متفاوت است، در آیه «أوفوا بالعقود» حل تکلیفی داریم مطابقتاً، حل وضعی داریم از باب لازمه آن حل تکلیفی که تبیین آن انجام شده، اما در آیه «أحلّ الله البيع» حل وضعی داریم، وقتی حل وضعی داریم دیگر نمی شود بحث حل تکلیفی بعد از رجوع را مطرح کرد، این جمع بندی ما است لذا اشکال شیخ رحمه الله این طور می شود.

در آیه تجارت چطور؟ در آیه تجارت هم همین طور است چون جناب شیخ رحمه الله آیه تجارت را ارجاع به آیه حل داد، گفت از اینجا که ما حل را درست کردیم وجه تمسک به آیه تجارت معلوم می شود، معنایش این است که اگر در آیه تجارت هم معنا را بردیم سر حل وضعی «الا أن تكون تجارة عن تراض» می شود حل وضعی، حل وضعی یعنی هر جا که تجارتي اتفاق افتاد آن تجارت نافذ است و حل وضعی دارد، اگر آیه تجارت را حمل بر حل وضعی کردم به خاطر آیه مثلاً «أحلّ الله البيع» آن موقع آیه تجارت هم مثل آیه «أحلّ» می شود چون دلالت می کند بر حل وضعی آن موقع نمی شود در آن بحث مثلاً جواز تصرفات بعد از رجوع را پیاده کرد، این می شود مرام شیخ رحمه الله از نظر ما اشکال شیخ رحمه الله در باب لزوم این است: می خواهد بگوید من می توانم لزوم را در اوفوا پیاده کنم چون حل تکلیفی در آن دارم، از حل وضعی می توانم حل تکلیفی در بیاورم بالملازمة، از حل تکلیفی بعد از رجوع می توانم لزوم در بیاورم، می شود، در آیه «أوفوا بالعقود» می شود، اما انصاف این است که در آیه «أحلّ الله البيع» چون حل وضعی است و در آیه «الا أن تكون تجارة عن تراض»

چون در آیه تجارت با حل وضعی کار می‌کنیم و می‌خواهیم تجارت را مثل بیع معنا کنیم آن موقع نمی‌توانم بحث جواز تصرفات را بعد از رجوع مطرح کنم، ما می‌گوئیم اشکال شیخ ^{رحمه‌الله} این است، این جمع‌بندی ما از فرمایشات شیخ ^{رحمه‌الله} است.

بیان نظر امام ^{رحمه‌الله} درباره آیتین

اما امام ^{رحمه‌الله} اصراری داشتند که درست هم بود که آیه *أحلّ* و آیه تجارت باید اطلاق داشته باشند برای اینکه بشود از اطلاق آنها تکلیف معاطاة را روشن کرد که بحثش را کردیم، اما عبارت امام ^{رحمه‌الله} در لزوم در اینجا چه چیزی است؟ عبارت امام ^{رحمه‌الله} در لزوم به این بر می‌گردد که امام ^{رحمه‌الله} می‌فرمایند: در لزوم باید حواسمان به مبنا مان باشد، مبنای ما در «*أحلّ الله البيع*» تارة حل تکلیفی بود و تارة حل وضعی بود، اگر با حل تکلیفی کار کردیم اطلاق مشکلی ندارد، در واقع جواب شیخ ^{رحمه‌الله} را می‌خواهیم بدهیم و بگوئیم جناب شیخ ^{رحمه‌الله} ما از *أحلّ* حل وضعی نمی‌فهمیم، ما از *أحلّ* به خاطر صدرش که «*الذین یأکلون الربا*» را مطرح می‌کند *أکل ربا*، *أکل* زیاده است، *أکل* زیاده حلال است یعنی حل تکلیفی، ربا آنجا *یأکلون المعامله* نیست پس در واقع یک کسی معامله‌ای به صورت ربوی انجام داده و برایش یک زیاده‌ای در مال به وجود آمده، برایش حلال است که تصرف کند؟ حلال است که بخورد؟ در بیع حلال است می‌شود حلّیت تصرفات، حلّیت *أکل*، *أکل* هم یعنی تصرفات، اگر بر اساس مبنا مان از حلّیت، حلّیت تکلیفی در آوردیم اطلاق درست است.

لذا دقت کنید عبارت امام ^{رحمه‌الله} این است امام ^{رحمه‌الله} در کتاب بیعشان می‌فرمایند که: *الدلیل الثامن آیه حل البیع* که توضیح آن را دادیم، فرمودند دو احتمال در آن وجود دارد آن *یکون المراد* به حلّیت ما *حصل أی الریح بقرینة الصدر و الذیل و علیه لا یبعد اطلاقه* براین اساس اطلاق درست است بان *یقال*

أن حل ما حصل باعتبار حل التصرفات و اطلاقه يقتضى حلیتها حتی بعد الفسخ و هو مساوق للزوم خلی زیبا امام رحمه الله می گویند اگر با حل تکلیفی کار کردم استدلال صدر مکاسب درست است و دیگر اشکال شیخ رحمه الله وارد نیست، به شیخ رحمه الله می خواهم بگویم جناب شیخ رحمه الله اینجا شما با حل تکلیفی، آن مشکل را ندارید، بله ثانیمها أن المراد تحلیل البیع الغير الروبی اگر حلیت برگردد به حلیت معامله نه حلیت زیاده، حلیت معامله وضعی می شود، حل وضعی بشود اشکال شیخ رحمه الله وارد است، حالا اشکال را بعداً می گوئیم، قبلاً اشکال را امام رحمه الله فرموده، اطلاقش نسبت به حل وضعی یعنی اگر شارع بگوید بیع را نافذ می دانم از کجای نفوذ، بیع در می آید که بعد از رجوع هم بیع نافذ است، من تجارت را نافذ می دانم از کجای آن در می آید که بعد از رجوع هم تجارت نافذ است؟ حالا بعداً می گوئیم و بیشتر توضیح می دهیم.

لذا امام رحمه الله می گویند اگر با حل تکلیفی کار کردیم آن استدلال اصلی شیخ رحمه الله در مکاسب که حلیت تصرفات بعد از رجوع هم اطلاق دارد بر اساس این بیان اطلاق که در أحلّ داریم در باب لزوم، غیر از اطلاق است که در صحت داشتیم، من یک اطلاق در صحت داشتیم، اطلاق در صحت می خواست نشان بدهد که مولا در مقام بیان حکم بیع است نه حکم ربا به تنهایی، لذا می توانم از اطلاق حل مثلاً تکلیفی یا وضعی هم بیع بالصیغه را درست کنم و هم بیع بالاخذ و الاعطاء را، اطلاق اینجا این است که آیا من می توانم برای آیه بعد از رجوع هم حکمی قائل بشوم؟ امام رحمه الله می گویند بله اگر شما تکلیفی اش کردید بله می شود، حرف شیخ رحمه الله درست است، حرف متن مکاسب.

اشکال و الانصافی که از شیخ رحمه الله جلسه قبل خواندیم دیگر وارد نیست، می گوئیم جناب شیخ رحمه الله ما با حل تکلیفی کار می کنیم حل تکلیفی این آیه را مثل «أوفوا بالعقود» در تکلیف می کند که شما قائل بودید، مشکل ندارد، بله اگر با حل وضعی کار کردیم آنجا یک بحثی پیش آمد که آنهایی

که می‌گویند حل وضعی، خود اصل بیع را می‌گویند یا به دنبال این هستند که به اعتبار بیع حلّیت بیع آن زیاده را درست کنند؟ امام رحمه‌الله می‌گویند بله درست می‌گویید می‌خواهند به دنبال آن باشند اما چون مفاد حل وضعی است اطلاق مخدوش می‌شود، لذا تعبیرشان تعبیر بسیار درستی است.

بعد فرمودند که: ثانيهما أن المراد تحليل البيع الغير الربوي مقابل تحريم الربوي و قد ذكرنا ولي اینجا قبلاً توضیح دادیم و الان هم آن توضیحات امام رحمه‌الله را ذکر کردیم که ليس المنظور من قال إن البيع مثل الربا التسوية بين الانشائين و البيعين بعنوانهما بل المراد التسوية بينهما في حصول الربح اینجا که می‌گفتند البيع مثل الربا دنبال بحث ربح بودند اما در عین حالی که دنبال بحث ربح هستند مفاد آیه وضعی است نه تکلیفی، وقتی مفاد آیه وضعی است نه تکلیفی آن موقع اطلاقش خراب می‌شود.

امام رحمه‌الله می‌فرماید اینجا به دنبال مسئله ربح و زیاده بودند دفعاً لعار أكل الربا فنفي التسوية بهذا اللحاظ دنبال این بودند که مسئله زیاده را روشن کنند اما این دنبال بودن معنایش این نیست که مفاد آیه را تکلیفی می‌کند، فیرجع المقصود الى نفيها في حصول الربح فتكون الآية بصدد بيان حلية المال الحاصل اینجا به دنبال این هستند که بگویند و لو اینکه وضعی اش کنم چون دنبال ربح هستند می‌توانم اطلاق را درست کنم فیکون لها اطلاق من هذه الجهة امام رحمه‌الله می‌گوید و هذا ايضاً غير بعيد و إن كان لا يخلو من تأمل و خدشة خدشه‌اش هم همین است که عرض کردم، خدشه‌اش این است که درست است که به دنبال آن هستند اما ظاهر آیه اگر شد وضع، آن موقع از باب صحت معامله أكل زیاده بیعی درست می‌شود ولی اطلاق پیدا نمی‌کند چون اطلاق وقتی است که مولا در مقام بیان این باشد اگر گفتیم در مقام بیان وضع است نه تکلیف دیگر نمی‌توانم استدلال کنم، ببقاء حل تکلیفی این اشکال فنی امام رحمه‌الله می‌شود.

پس حرف امام رحمه الله این است که در صحت أحلّ، یک اطلاق درست کردم آن سر جای خودش، اینجا می‌خواهم یک اطلاق برای مسئله رجوع درست کنم، این اطلاق برای مسئله رجوع در فضای حل تکلیفی درست است که احتمال حل تکلیفی را به خاطر صدر آیه بدهم، یا کلون الربا این طور اما اگر دنبال ذیل رفته‌م و مثلاً سر «أحلّ الله البيع» ایستادم و گفتم نه، ظاهر در حلّیت خود معامله بیعی است و ظاهر در حلّیت وضعی خود معامله است که شیخ رحمه الله این را تقویت کرد، بر این اساس شیخ رحمه الله درست می‌گوید که اطلاق نداریم.

بله کسی ممکن است به شیخ رحمه الله اشکال کند، بگوید اینها که می‌گفتند «أحلّ الله البيع و حرّم الربا» خود انشائین بما اینکه انشائین هستند را مبنا قرار نمی‌دهند، می‌خواهند با حلّیت این انشاء و حرمت آن انشاء حلّیت ریح و حلّیت زیاده در بیع و حرمت زیاده در ربا را مطرح کنند، امام رحمه الله می‌گویند که حرف درستی است اما مفاد را تکلیف نمی‌کند، اگر مفاد بشود وضع اشکال و الانصاف شیخ رحمه الله اینجا وارد است، نمی‌شود اینجا اطلاق گیری کنیم.

پس از آیه «أحلّ الله البيع» بنا بر حل تکلیفی می‌توان لزوم را در آورد و از آیه «أحلّ الله البيع» بنا بر حل وضعی نمی‌شود لزوم را در آورد، امام رحمه الله قشنگ مسیر شیخ رحمه الله را تأیید کرده ولی اختلاف ایشان با شیخ رحمه الله این است که شما نمی‌توانید بگوئید در آیه فقط مسیر حل وضعی است نه یک مسیر حل تکلیفی هم داریم از باب صدر آیه و هیچ اشکالی هم ندارد، حل زیاده حاصله از بیع تکلیفاً حتی بعد از رجوع، بله درست است اطلاق دارد، این دلالت می‌کند بر لزوم، انصافاً این قله کار ما می‌شود، دو اطلاق شد یکی در وضع و صحت معاطات، صحت بیع، یکی در لزوم بیع، اما در لزوم فقط در بخش حل تکلیفی، اطلاق درست می‌شود نه در بخش حل وضعی، این فرمایش حضرت امام رحمه الله در آیه أحلّ، این می‌شود در همان راستای مطالبی که خدمت شما ارائه کردیم، از شیخ رحمه الله

دفاع کردیم و جواب آقایان را دادیم و الان هم به شیخ رحمه الله یک اشکالی در لزوم وارد کردیم، آیه
أحلّ یک تتمه‌ای را هم جلسه قبل عرض کردم که در خود حل تکلیفی یک اشکال دیگری در اطلاق
وجود دارد که آن را هم عرض می‌کنم، این عبارت امام رحمه الله تمام بشود تا آن را هم رسیدگی کنیم.

بیان نحوه استدلال در آیه تجارت

در آیه تجارت هم همین مسیر را باید برویم که آیا در آیه تجارت، تجارت مستثنی بود «لا تأکلوا
اموالکم بینکم بالباطل الا أن تكون تجارة عن تراض» قبلاً مفصل توضیح دادیم، اخیراً هم توضیح
دادیم. در همین فضا، فضای فرمایشات آقای خوئی رحمه الله که ما یک مستثنی منه ای داریم لا تأکلوا
یک مستثنی ای داریم تجارت و یک استثنائی داریم که حصر آفرین است، سه جور استدلال، ما قبلاً
که با شیخ رحمه الله کار کردیم فقط درباره مستثنی منه و استثناء کار کردیم یعنی حصر و خود لا تأکلوا و
لذا با آقای خوئی رحمه الله هم در همین جهت درگیری داشتیم، الان شیخ رحمه الله می‌خواهد تکلیف
مستثنی را روشن کند یعنی خود آیه تجارت در لزوم، آن موقع دوباره همین مسیر را باید بررسی کنیم.
آیا در آیه تجارت ما با وضعی کار می‌کنیم یا با تکلیف؟ این را قبلاً با امام رحمه الله خواندیم قبلاً وقتی
ادله آیه لا تأکلوا را می‌خواندیم هر سه وجه را با امام رحمه الله خواندیم اما الان می‌خواهیم از آن مطالب
استفاده کنیم برای پاسخ به آقای خوئی رحمه الله و پاسخ به شیخ رحمه الله. پاسخ آقای خوئی رحمه الله را قبلاً
در جمع‌بندی دادیم، گفتیم شیخ رحمه الله بنایش را بر این گذاشته که حل تجارت، حل وضعی است و
گفته اطلاق ندارد، عین آیه بیع، چون در بیع هم شیخ رحمه الله همین را گفت، گفت از بیع مما ذکر وجه
تمسک به تجارت در صحت دانسته می‌شود، حل وضعی است، اگر حل وضعی باشد معلوم است
نمی‌شود استدلال کرد به آقای خوئی رحمه الله جواب دادیم، خود شیخ رحمه الله این را قائل است.

اما با امام رحمه الله که کار کردیم ایشان آنجا این بحث را داشتند اگر بخواهیم عبارت ایشان را بیان کنیم امام رحمه الله در این آیه قشنگ الدلیل الرابع آیه التجارة تقریب الاستدلال بالمستثنی منه این را خواندیم بعد امام رحمه الله می گویند تقریب الاستدلال بالمستثنی الان بحث ما است این را قبلاً از امام رحمه الله خواندیم، بعد هم وجه سومش تقریب الاستدلال بالحصر که آنجا نشان دادیم که سه جور استدلال در آیه وجود دارد و لذا عرض کردم با آقای خوئی رحمه الله هم یک درگیری داشتیم.

اما الان امام رحمه الله در مستثنی چه می فرماید؟ همین مطالب را می گویند، می گویند در مستثنی همچنین دو احتمال داریم، یک بار مستثنی را حل تکلیفی معنا می کنیم با نظر به صدر آیه - جلسه قبل هم عرض کردم - آن موقع مفاد آیه تجارت عین مفاد آیه بیع است، منتهی صدر آیه بیع این بود که «الذین یأکلون الربا» صدر آیه تجارت این است «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» اگر به صدر نگاه کردم و گفتم «الا أن تكون تجارت» می خواهد حلیت تکلیفی اکل مال به سبب تجارت را بیان کند اطلاق پیدا می کند، بحث امام رحمه الله این است قشنگ عین همان مدل اینجا هم پیاده می شود که عرض کردم مفصل بحثش را انجام دادیم ولی الان فضا قشنگ روشن می شود معلوم هم می شود که چرا امام رحمه الله در آخر فقط أحلّ را در ادله لزوم ذکر کرده است، دیگر این آیه تجارت را مثل شیخ رحمه الله نیاورده است، چون امام رحمه الله سر جایش هر سه را با هم بحث کرده است، شیخ رحمه الله دو مورد را اول بحث کرده این یکی را آخر بحث کرده، مستثنی را آخر در ادله لزوم بحث کرده، مستثنی چون آیه تجارت است کنار آیه بیع با هم بحث کرده چون در صحت با هم بودند در لزوم هم آنها را با هم بحث کرده با همان مسیری که عرض کردم.

بینید امام رحمه الله می فرماید و اما الاستدلال بالمستثنی فهو بان یقال أن اطلاق تجویز الاکل من الحاصل بالتجارة یقتضی جوازه بعد الفسخ ایضاً که می شود همان استدلال، حلیت تصرفات اکل مال

بالتجارة بعد از رجوع هم هست، می شو همان استدلال شیخ ^{رحمه الله} در متن مکاسب، امام ^{رحمه الله} می گویند می شود همین حرف را در اینجا زد، حالا عرض کردم که اشکالی وجود دارد که آن اشکال را عرض خواهم کرد، حلیت تصرفات در مال اکل، مال یعنی تصرفات در مال، این حلیت اگر با نظر به صدر بحث بشود می توانیم در مستثنی بگوییم حلیت «الا أن تكون تجارة» حلیت وضعی نیست، حلیت تکلیفی است «لا تأكلوا» این حرمت اکل مال بالباطل است الا اینکه آن اکل مال به سبب تجارت باشد، حلال است، حلیت تکلیفی دارد اکل یعنی تصرف که در جای خودش گفتیم اکل به معنای خودش منظور نیست بلکه به معنا تصرفات است.

اگر آن طور باشد هو کاشف عن عدم نفوذه رجوع نافذ نیست و الا لم یکن وجهه لجوازه این می شود عین عبارت شیخ ^{رحمه الله}، شیخ ^{رحمه الله} هم همین را می گویند، رجوع ملغاء و بی اثر است. بعد امام ^{رحمه الله} خودشان سریع تذکر می دهند و لا یخفی أن الاطلاق مبني على التقريب الثاني من التقريبين المتقدمين لا یخفی به اینکه اطلاق بنابراین است که به حرمت تکلیفی در مستثنی منه و حلیت تکلیفی در مستثنی کار کنم و هو إن النظر فیها الی حرمة التصرف و جوازه، لا تأكلوا حرمت تکلیفی «الا أن تكون تجارة جواز تکلیفی» و اما إن كان المراد تنفيذ التجارة اما اگر نه کسی دنبال وضعی رفت همین طور که شیخ ^{رحمه الله} معنا کرد، اما اگر کسی گفت مراد تنفيذ التجارة است و سلب التأثير الاسباب الباطلة عرفاً لدى الشارع اگر کسی گفت شارع در مستثنی منه می گوید اسباب باطله مؤثر نیستند، تجارت مؤثر است، نفوذ و صحت دارد که عرض کردم شیخ ^{رحمه الله} این طور معنایش کرد عین أحلّ، اگر کسی گفت آیه در مقام بیان عدم تنفيذ سبب باطل و تنفيذ سببی به نام تجارت است خوب بله این دیگر کاری به رجوع ندارد، فلا اطلاق فیها بالنسبة الی حالات الاكل و التصرف حتی يشمل بعد الفسخ دیگر نمی توانیم بگوییم این تصرف حلال است حتی بعد از رجوع، خوب الان بحث تصرف

نیست، این اشکال شیخ رحمه الله را امام رحمه الله اینجا بیان کرده اند، لائها علی الفرض بصدد تنفید البیع لا حرمة الاکل حالا بیع را مطرح کرده، أحلّ هم همین طور است، تجارت مصداق بیع است تجارت اعم بود که توضیحاتش را عرض کردیم.

بعد امام رحمه الله می فرماید و أقوى الاحتمالین ثانیهما أقوى الاحتمالین باتوجه به صدر، حلیت تکلیفی است که فرمودند این تقریب با احتمال الثانی است احتمال ثانی را قبلاً در مستثنی منه گفتند إنّ الاطلاق مبنی علی التقرب الثانی حلیت تکلیفی، الان هم می گویند أقوى الاحتمالین ثانیهما، فیصح التمسک بالاطلاق فما فی تعلقه الطباطبایی رضوان الله تعالی علیه سید یزدی رحمه الله من عدم الاطلاق غیر وجهه الا أن یراد به ما یأتی فیها که عرض خواهیم کرد.

یعنی امام رحمه الله با شیخ رحمه الله در یک مسیر می روند - حالا الا را بعداً عرض می کنم - این فرمایشات امام رحمه الله عین فرمایشات شیخ رحمه الله در مکاسب است ولی اختلاف امام رحمه الله با شیخ رحمه الله اینجا فقط در یک جمله است که شیخ رحمه الله می خواهد بگوید أحلّ و تجارت ظاهر در حل وضعی است، امام رحمه الله می خواهد بگوید نه، در أحلّ دو احتمال وجود دارد، در تجارت دو احتمال وجود دارد که اتفاقاً در تجارت حل تکلیفی أقوى است، ببینید امام رحمه الله اینجا دقیقاً با شیخ رحمه الله است، می خواهیم خوب توجه کنید دیگر جمع این همه زحمتی است که در این آیات کشیدیم.

امام در ذیل این بیان أحلّ شیخ رحمه الله همین را: و من ذلک یظهر وجه دلالة قوله تعالی «احل الله البیع» علی اللزوم، شیخ رحمه الله أحلّ را با تصرفات فإنّ حلیة البیع التي لا یراد منها الا حلیة جمیع تصرفات این مستلزمة لعدم تاثیر ذلک الفسخ و مستلزمة لکونه لغواً غیر مؤثر و منه یظهر وجه الاستدلال علی اللزوم باطلاق حلیة الاکل المال بالتجارة فإنه يدل علی أنّ التجارة سبب لحلیة التصرف بقول المطلق حتی بعد فسخ احدهما شیخ رحمه الله در أحلّ و تجارت می خواهد بگوید اینها

دلالت می‌کنند بر حلیت تکلیفی و لذا اطلاق دارند مثل اوفوا فدلالة آیات الثلاث (اوفوا، أحلّ و آیه التجارة) علی اصالة اللزوم علی نهج واحد امام رحمه الله می‌گویند بله اگر تکلیفی فهمیدیم همین‌طور است.

شیخ رحمه الله اشکال می‌کنند و الانصاف أن دلالة الآيتين محل نظر چرا؟ چون شیخ رحمه الله أحلّ را وضعی کرد، می‌خواهد تجارت را هم وضعی کند، چون تجارت را وضعی کرد، کجا شیخ رحمه الله تجارت را وضعی کرد؟ مستثنی را بحث می‌کنیم نه مستثنی منه، شیخ رحمه الله تجارت را کجا وضعی کرد؟ در همان اول بحث بیع، شیخ رحمه الله در اول بحث بیع قشنگ تجارت را وضعی کرد شیخ رحمه الله فرمود تجارت وضعی است گفت مما ذکر یعنی در مورد بیع هر چه که گفتیم «أحلّ الله البيع» در تجارت هم همین است الاستدلال بآیه «أحلّ الله البيع» که شیخ رحمه الله بیان کرد و يدل علیه أيضاً بعموم قوله «أحلّ الله البيع» این‌طور این تمام شد، و من ما ذکر وجه التمسک بقوله الا أن تكون تجارة در أحلّ اول به دنبال حلیت تصرفات رفت بعد آن را خرابش کرد، بردش سراغ حلیت وضعی از باب ظهور، گفت این احتمال سوم، در تجارت هم نه اینکه ملحقش کرد به این می‌گوید انصاف این است که از این دو تا حلیت وضعی در می‌آید نه حلیت تکلیفی، بحث جمیع تصرفات نیست لذا ما نمی‌توانیم با اطلاقشان کار کنیم بر خلاف «اوفوا بالعقود».

امام رحمه الله می‌گویند بله اگر از آنها حلیت وضعی در بیاید حق با شیخ رحمه الله است ولی واقع مسئله این است و حق این است که حلیت وضعی در نمی‌آید، در تجارت به خاطر صدر احتمال حلیت تکلیفی را تقویت می‌کنم، لذا اشکال شیخ رحمه الله در والانصاف به تجارت وارد نیست، اشکال شیخ رحمه الله در والانصاف به أحلّ بر اساس اینکه یأکلون الربا صدر را مطرح کنم و حلیت بشود تکلیفی وارد نیست این می‌شود حرف امام رحمه الله. پس عبارت امام رحمه الله را هم قشنگ خواندیم و به شیخ رحمه الله اشکال

کردیم و گفتیم اطلاق داریم و استفاده ما حلیت تکلیفی است به خاطر ظاهر صدر، اگر کسی اصرار کرد به حلیت وضعی بله راست می‌گویید آن اطلاق، ببینید دو اطلاق شد یکی اطلاق در بیع داشتیم یک اطلاق اینجا می‌خواهیم درست کنیم.

حالا در این فضا امام رحمه‌الله یک اشکال دیگری داشتند با فرض حلیت تکلیفی، اینجا که گفتند علامه طباطبایی سید یزدی رضوان‌الله تعالی علیه خواستند انکار اطلاق کنند، امام رحمه‌الله می‌خواهد بگوید اگر انکار اطلاق ایشان مثل انکار اطلاق شیخ رحمه‌الله است وارد نیست که بخواهد بگوید ظاهر در وضع است اطلاق ندارد، اگر مثل انکار آقای خوئی رحمه‌الله است وارد نیست که آقای خوئی رحمه‌الله هم می‌گفت ظاهر در وضع است و اطلاق ندارد، گفتیم اولاً این ظاهر در وضع بودن را خود شیخ رحمه‌الله گفته است نه شما، نادرست این حرف را به شیخ رحمه‌الله نسبت می‌دهید، شیخ رحمه‌الله حرف آخرشان ظاهر در وضع بودن است و انصاف شیخ رحمه‌الله هم همین حرف شما است ولی ما این حرف را قبول نداریم.

باقی می‌ماند یک اشکال دیگر که خیلی طولانی شد بنده هم بالاخره با توجه به این وضع جسمی ام ان شاء الله جلسه پایانی ما شنبه باشد اجازه بدهید این "إلا" که امام رحمه‌الله برای فرمایش آقای سید یزدی رحمه‌الله قائل شدند "إلا" قابل بحثی است که فرمودند که مگر اینکه سید یزدی رحمه‌الله بخواهد حرف ما را بزند که آن موقع یک حرف دیگری داریم در مورد اطلاق که عرض می‌کنیم ان شاء الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خارج فقه

استاد شیخ عبدالکریم فرحانی (دام غزه)

جلسه ۱۵۲

۴۰۰/۴/۲۶

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور مباحث گذشته: فرمایشات امام رحمه الله در ذیل آیه تجارت

بحث ما رسید به فرمایشات حضرت امام رحمه الله و عرض کردیم امام رحمه الله در ذیل بحث از آیه تجارت که هر سه بخش را یک جا بحث کردند و ما هم بحثش را انجام دادیم ولی الان تبعاً لشیخ رحمه الله و تبعاً لمحقق خوئی رحمه الله که الان بیاناتی را بیان فرمودند ناگزیر شدیم مطالبی را که امام رحمه الله بیان فرمودند یادآوری کنیم، امام رحمه الله آنجا آیه «لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل» را سه بخش کردند یا مستثنی منه یا حصر مستفاد از مجموع آیه یا مستثنی، همان جا تکلیف مستثنی معلوم شد و بعضی از عبارتها را از امام رحمه الله خواندیم که ایشان فرمودند: در مستثنی اگر آیه را برگردانید به مسئله حکم وضعی و گفتید تجارة عن تراض یعنی صحت تجارت، مثل صحت بیع، این یک برداشت از آیه است هم «أحلّ الله البيع» و هم آیه تجارت ناظر به حکم وضعی می شوند.

یک بار دیگر می گوئید نه، آیه به قرینه تجارت ناظر به حکم تکلیفی است چون فرموده «لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل» حرمت اكل مال به باطل مطرح است، بعد «الا أن تكون تجارة عن تراض» حلیت اكل مال حاصل به سبب تجارت است، این هم یک برداشت، بعد امام رحمه الله فرمودند: فرمایش جناب شیخ رحمه الله که می خواستند اشکالی به آیه تجارت بگیرند ناظر به وقتی است که آیه تجارت را وضعی معنا کنیم نه تکلیفی.

خود شیخ رحمه الله اول با حیث تکلیف استدلال کردند بحث حرمت و جواز تصرفات را مطرح فرمودند، بعد در الانصاف خواستند بگویند نه، چون برداشت ما از آیه تجارت یعنی مستثنی و از آیه «أحلّ الله

البيع» وضعی بود، مسئله اطلاق حلیت تصرفات بعد از رجوع را نمی‌توانیم بحث کنیم، نه در «أحلّ الله البيع» و نه در تجارت، امام رحمه الله فرمودند اگر کسی این حرف را وضعی معنای کرد، درست است.

بعد هم همان جا یک بحث خیلی خوبی را محقق اصفهانی رحمه الله مطرح کردند که اصلاً در اینجا شبهه مصداقیه هم داریم، بعد از رجوع کسی ممکن است شک کند که آیا من می‌گویم حلیت بیع، حلیت تجارت، حلیت عقد، هر سه آیه با هم هستند، بعد نمی‌دانم وقتی که رجوع اتفاق افتاد عقدی باقی می‌ماند، تجارتی باقی می‌ماند، بیعی باقی می‌ماند، اگر مسئله را بردم سراغ عقد، سراغ بیع، سراغ تجارت و گفتم عقد گره است - در جای خودش بحثش را کردیم - اصلاً گیر می‌کنم که بعد از رجوع عقدی دارم یا ندارم؟ عقدی دارم که در مورد صحتش و بعد از رجوع بحث کنم؟

اگر شک کردم نفوذ رجوع یعنی گفتم اگر این رجوع نفاذ باشد این بهم خورده است، تجارت بهم خورده بیع بهم خورده، لذا امام رحمه الله آنجا خیلی زیبا هم اینکه وقتی وضعی معنایش کنم حلیت تصرفات ندارم را پذیرفته است که دیگر بخواهم به اطلاق حلیت تصرفات اخذ کنم، و هم اگر وضعی معنایش کردم مثل آیه «أوفوا بالعقود» ممکن است بحث شبهه مصداقیه پدید بیاید که امام رحمه الله آنجا ارجاع دادند به اینکه بگذارید بحث اوفوا را بکنیم که ما هم همان جا گذاشتیم چون بعد از آیه تجارت، آیه «أوفوا بالعقود» و بحث شبهه مصداقیه مفصل پاسخ داده شد با وجوه مختلف.

لذا این مطلب درست می‌شود که اگر کسی وضعی معنایش کرد اطلاق حلیت تصرفات منتفی است قطعاً، شبهه مصداقیه قابل بحث است و کسی باید آنجا بحث کند مثل آیه «أوفوا بالعقود» شبهه مصداقیه را بعد از رجوع حل کند تا بتواند از آیه تجارت استفاده کند از خود آیه تجارت، این یک بخش بود که جلسه قبل اشاره کردیم حیث شبهه مصداقیه اش را هم الان یادآوری کردیم که در حکم وضعی

چه بیع چه تجارت و چه «اوفوا بالعقود» بحث شبهه مصداقیه جاری است و اعلام چنین بحثی را دارند و محقق اصفهانی ^{رحمه الله} هم مطرح کردند و قابل رسیدگی است.

اما اگر کسی این مسئله را تکلیفی معنا کرد که امام ^{رحمه الله} دلالت آیه بر حکم تکلیفی را تقویت می‌کنند به خاطر صدر آیه «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» یا در آیه بیع فرمودند «الذین یاکلون الربا» کسانی که اکل زیاده حاصل از معامله ربوی می‌کنند، اکل زیاده، آن مالی که زائد بر سرمایه است و این مال حاصل از آن معامله ربوی است، این اکل حرام است اکل این مال در مقابل اکل مال حاصل از معامله بیعی، بیع غیر ربوی.

اگر مسئله را برگردانیم به اکل زیاده، حرمت اکل و جواز اکل، اکل مال حاصل از سبب باطل، در مقابل اکل مال حاصل از سببی به نام تجارت، امام ^{رحمه الله} می‌فرمایند: بله اینجا می‌شود بحث حرمت اکل مال و حلیت اکل مال را برای بحث اطلاق مطرح کرد، بعد امام ^{رحمه الله} فرمودند - که عبارت را خواندیم - ما این را ظاهر در تکلیفی می‌بینیم به خاطر صدر آیه و اگر ظاهر در تکلیف دیدیم اشکال سید طباطبایی سید یزدی ^{رحمه الله} وارد نیست که ما اطلاق نداریم چون وضعی است نه، از جهت حکم تکلیفی حرمت اکل مال در مستثنی منه جواز اکل مال در مستثنی، می‌توانیم اطلاق گیری کنیم، حالا به شیخ ^{رحمه الله} جواب می‌دهیم که نه، ما احتمال تکلیف را اقوی دیدیم، وقتی احتمال تکلیف را اقوی دیدیم آن والانصاف شما دیگر جاری نیست، آقای خوئی ^{رحمه الله} هم همین جواب را می‌دهند این تا اینجا.

بیان احتمالی دیگر در کلام سید یزدی رحمه الله توسط امام رحمه الله

امام رحمه الله می‌گویند بله ممکن است سید صاحب عروه یک اشکال دیگری داشته باشند حتی در فضای تکلیف که عبارتشان این بود که گفتند مگر اینکه اشکال سید به نبود اطلاق برگردد به چیزی که ما می‌گوئیم: الا آن یراد به ما یأتی فیها ما می‌توانیم در آیه حتی بنا بر حیث تکلیف ایرادی را داشته باشیم، ایراد چه چیزی است؟ ایراد این است که شبهه مصداقیه در اینجا وارد است.

شما می‌گویید اکل مالی که از سببی به نام تجارت بیاید، آن موقع وقتی سببی را تجارت دانستیم، مال حاصله از تجارت، مال حاصله از بیع، زیاده حاصل از بیع، زیاده حال از تجارت، در مقابل مال حاصل از ربا مثلاً که سبب باطل است که عرض کردم اینها نطق شان یک نطق است، چه اُحلّ و چه آیه تجارت، یک مال دارم که می‌گویم اکلش محرم است چون حاصل از ربا است یک مال دارم که می‌گویم اکل آن محلّل است چون می‌گویم حاصل از بیع است، چون حاصل از تجارت است، بحث حلیت تکلیفی اکل مال یا حلیت تکلیفی تصرفات است که حالا خصوص اکل را از آن الغاء خصوصیت کردیم، در آیه «لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل».

اگر این بحث شد آن موقع مستشکل می‌گوید وقتی رجوع اتفاق افتاد مگر نمی‌گویید من شک می‌کنم در بقاء تجارت، اگر شک کردید در بقاء تجارت این مال مقید شد به قیدی به نام تجارت، شما شک می‌کنید در موضوع دوباره، شبهه مصداقیه درست می‌شود، اگر وضعی بود صریحاً شبهه مصداقیه بود که در جای خودش باید حل کنیم، اگر تکلیفی هم باشد از باب اینکه این مالی که مقید شده به سببی به نام تجارت، به سببی به نام بیع، حالا که رجوعی اتفاق افتاد شما احتمال می‌دهید که سبب منتفی است، چطور می‌خواهید از دلیل استفاده کنید؟ المال الحاصل من التجارة يجوز اكله بعد از اینکه

رجوع اتفاق افتاد و تجارت منتفی شد شک می‌کنید، می‌شود تمسک به عام در شبهه مصداقیه خودش، همان شبهه مصداقیه ای که برای وضعی داشتید اینجا دوباره پیش می‌آید.

امام این را در آنجا جواب می‌دهند و می‌گویند نه، باید اینجا با عرف کار کنیم، عرف سبب را قید نمی‌گیرد، عرف می‌گوید اینجا موضوع مال است که اینجا مفصل بحثش را کردیم که عرف وقتی با مال کار می‌کند و موضوع را مال می‌گیرد دیگر مال، مال است «لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل» این مالی که بین شما است، سببش هر چه که هست مال موضوع است، این مال، مال است، اگر من با نظر دقی عرفی بخواهم کار کنم نه با نظر دقی عقلی مال، مال است، لذا نظر دقی عرفی سبب را قید نمی‌کند، وقتی سبب را قید نکند - مفصل آنجا بحث کردیم - چون موضوع مال است نه ملک «لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل» این مال مالیتش باقی است، مورد رغبت است مال یعنی چیزی که مورد رغبت است، لذا این قبل از رجوع مال است بعد از رجوع هم مال است لذا اکل مال جائز است، اکل زیاده، زیاده یعنی همان زیاده مال، اگر این‌طور شد نه، مشکل شبهه مصداقیه از جهت قیدیت سبب منتفی است، لذا این شبهه منتفی است امام ^{رحمه الله} می‌گوید منتفی است.

اشکال امام ^{رحمه الله} به بیان خودشان

شخص دیگری ممکن است شبهه‌ای کند که امام ^{رحمه الله} به بیان خودشان اشکال می‌کنند خیلی خلاصه سیستمشان مرتب می‌شود، عرض کردم ملک منتفی است و بحث مال مطرح می‌شود و در مال هم حیث قیدیت سبب از بین می‌رود، و علی الاحتمال الثانی که با مال کار کنم یكون الموضوع لحلیة الاكل هو المال الحاصل بالتجارة فحينئذ یعنی قلنا بتقید المال بكونه حاصلًا بالتجارة فمع الفسخ يشك فی الموضوع لان التجارة تنتفی مع فرض تاثیر الفسخ فلا یكون المال مال التجارة و مع احتمال

الانتفاء تصیر الشبهه مصداقيه یعنی همان شبهه مصداقيه ای که در فضای حکم وضعی وجود داشت، ما احتمال دوم را تقویت کردیم و تکلیفی‌اش کردیم ولی قبول داشتیم که در وضعی شبهه مصداقيه وجود دارد.

لذا زیبا است نعم هنا شبهه اخرى و هی أن الآیة علی الاحتمال الاول که آن را قبول نکردیم من الاحتمال المتقدمین بصدد تنفيذ التجارة که شیخ رحمه الله وضع را تقویت کرد، آقای خوئی رحمه الله وضع را تقویت کرد، ما گفتیم نه اولی این است که تقریب الثانی که تکلیفی است اقوی است، فکأنه قال التجارة نافذة فیأتی فیها ما یأتی فی اوفوا بالعقود من الشک فی الموضوع بعد الفسخ فسیأتی الکلام فیہ چه در تجارت و چه در بیع و در همه شبهه مصداقيه در فضای حکم وضعی، سروکله‌اش پیدا می‌شود که سر جای خودش باید بحث کنیم.

و علی الاحتمال الثانی که برویم سراغ تکلیف، موضوع را هم مال می‌کنیم، نه ملک، مال هم مال است آن موقع سؤال می‌شود که این مال مقید به سبب است؟ اگر مقید به سبب است با احتمال انتفاء سبب موضوع دوباره شبهه مصداقيه پیدا می‌کند، اگر این‌طور حرف زدیم آن موقع امام رحمه الله می‌گویند این اشکال را می‌توانیم جواب بدهیم، این اشکال را مبنی بر قیدیت سبب عرفاً رد می‌کنیم، ولی یک اشکال دیگری وجود دارد و آن این است که ما قبلاً نظریه رجل همدانی را در باب حصه عرفاً تأیید کردیم کأن معلول یک تقیدی پیدا می‌کند از طریق علتش عرفاً کأن این‌طور می‌شود که این مال حصه‌های مختلفی دارد، حصه حاصله از تجارت غیر از حصه حاصله از ربا است، عرفاً این‌طور است.

اگر مال یک تقیدی پیدا کرد به حصه خاص مثلاً مال حاصل از تجارت، ببینید قید داخل نیست، با تقید کار می‌کنیم، قبلاً حصه را بحث کردیم دوستان دیگر با ما بیایند، قید رفت بیرون اما تقید داخل

شد، اگر تقید آمد داخل آن موقع کان این مال‌ها مابین می‌شوند عرفاً ما حصه را با نظر رجل عقلاً رد کردیم اما عرفاً تأیید کردیم، اگر ما حصه و تقید و تخصص را عرفاً بپذیریم دوباره یک مشکلی پیش می‌آید، آن موقع با فرض تأثیر بحث شبهه مصداقیه اینجا هم قابل پیگیری است، انصافاً فرمایش امام رحمه الله خیلی جدی است.

بعد می‌گویند اگر سید صاحب عروه رحمه الله خواستند این را بگویند حق دارند که اولاً با تکلیف کار می‌کنم نه با وضع و آن اشکال شبهه مصداقیه در وضع اینجا پیش نمی‌آید، ثانیاً در تکلیف که کار کردم سبب را قید نمی‌کنم عرفاً ولی تقید را عرفاً قید می‌کنم یعنی حصه درست می‌کنم و إن قلنا بعدم التقیید لأنّ المعلول لا یتقید بعله و إن کان لا مانع فی مثل المقام چون عرف است ولی فلا اطلاق فیہ لعدم امکان اطلاق المعلول علی عدم علتہ فلا محالۃ یکون موضوع الاطلاق مضیقاً ذاتاً آن یکون حصه من المال التي تكون بحسب الواقع معلولة للتجارة بحث حصه است.

ببینید دو پله است یک‌بار خود سبب بشود، قید بیرون است، یک‌بار تقید بشود داخل است که حصه این‌طور درست می‌شود، بعد امام رحمه الله آنجا هم بحث کرد که ما هم بحث مفصل کردیم که یک کسی ممکن است بگوید: وجود حدوثی کافی است. امام رحمه الله می‌گویند: نه دیگر، عرفاً نمی‌تواند این‌طور باشد جور در نمی‌آید، نمی‌شود فرض کرد و توهم آن الوجود الحدوثی للتجارة کاف فی جواز الاکل و لا یتوقف علیه علی بقاء آن سبب و بقاء عقد فاسد نمی‌شود چون نتیجه‌اش این است که بگوییم مال حاصل بالبیع با فرض تحصیل واقعی فسخ هم جائز الاکل باشد.

یعنی این‌طور می‌شود که بگوییم این بیع یک مالی به من داد ولی وقتی واقعاً هم این بیع منتفی است این مال، مال من است، نمی‌شود، اگر فسخ واقعاً مؤثر بود معنایش این است که وجود حدوثی کافی نیست، و لذا عند الشک در تأثیر فسخ شک در بقاء این حصه و تقید پیش می‌آید، امام رحمه الله انصافاً

خیلی اینجا هنرنمایی کرد و ما هم آنجا شرح دادیم که این حرف در فضای قول رجل هست عرفاً یعنی حصه عرفی، خیلی انصافاً خوب در می‌آید.

امام رحمه‌الله می‌فرمایند: اگر این‌طور شد آن موقع ما گیر می‌کنیم، همان‌گیری که در کجا داریم؟ همان‌گیری را که در شبهه مصداقیه حکم وضعی داریم در تکلیف هم پیدا می‌شود من نمی‌دانم این مال حاصل از تجارت تکلیفش چه می‌شود، آیا این حصه از مال که عرفاً با حصه منتفی است بعد از انتفاء شبهه مصداقیه اش چه می‌شود؟ لذا اشکال تمسک به اطلاق حکم تکلیفی از باب شبهه مصداقیه حصه مال وجود دارد، بله اگر مشکل مسئله شبهه مصداقیه حل شد در جای خودش و گفتم مسئله نفوذ سبب و فلان منتفی می‌شود در خود وضعی هم آن موقع دیگر می‌شود به خود اطلاق تمسک کرد و انتفاء شبهه مصداقیه که سرنوشت این در آیه اوفوا است ما گفتیم مثل امام رحمه‌الله بحثش را سر جای خودش می‌گذاریم.

نتیجه‌گیری بحث

پس تحصیل به اینکه در حیث وضع اشکال شبهه مصداقیه خیلی روشن است، در حیث تکلیف اشکال شبهه مصداقیه یک پیچی می‌خورد ولی به وجود می‌آید حتی با دخالت مال، در حیث وضع تمسک به اطلاق از باب حلیت تصرفات قطعاً منتفی است. در حیث حلیت تصرفات قطعاً منتفی است، تمسک به خود حکم وضعی هم متوقف است بر حل اشکال شبهه مصداقیه که البته ما تبعاً للامام رحمه‌الله گفتیم اصلاً پیش نمی‌آید. سیستم شیخ رحمه‌الله را توضیح دادیم حالا دفع اشکال داریم ولی دفع اشکال لازم است، در حیث تکلیف تمسک به تکلیف از جهت اینکه حکم تکلیفی مال است درست است، حکم

تکلیفی اطلاق دارد ولی به شرط اینکه مسئله تقید را حل کنیم و یقین بدانیم که مثلاً شبهه مصداقیه منتفی است و انتفاء شبهه مصداقیه هم وقتی درست می‌شود که بحث سبب تعیین تکلیف بشود.

این پایان فرمایشات حضرت امام رحمه‌الله است در هر دو آیه، حیث وضع، حیث تکلیف، شبهه فلان و شبهه فلان و دیگر خیلی معلوم می‌شود که چه مقدار از محقق خوئی رحمه‌الله و فرمایشات ایشان فاصله گرفتیم، کجا با شیخ رحمه‌الله همراهی کردیم، کجا جدا شدیم، با شیخ رحمه‌الله همراهی می‌کنیم در انصاف اگر بخواهیم برگردیم به شبهه مصداقیه، در وضع یا تکلیف، با شیخ رحمه‌الله مخالفیم اگر بخواهد بگوید در تکلیف تسمک به عام امکان دارد ولی من تکلیف را قبول ندارم، ما گفتیم نه جناب شیخ رحمه‌الله، ما تکلیف را درست می‌کنیم، ما دو احتمال در آیه داریم، تکلیف قابل تصحیح و حیث تکلیف را هم تقویت می‌کنیم، ولی در تکلیف هم شبهه مصداقیه می‌شود تصویر کرد از باب حصه، حصه‌ای که عرفاً شیخ رحمه‌الله به آن قائل است، قبلاً نشان دادیم که شیخ رحمه‌الله قائل است، این دیگر مجموع بحث‌های بسیار مهم ما است در ادله لزوم.

یک بحثی را امام رحمه‌الله در پایان دارند ان شاء الله برای سال آینده، چون بحث تمام شد الحمدلله آنچه که می‌خواستیم تمام بشود و دیگر تکرار اول سال گریبان‌گیر ما نشود الحمدلله تمام شد، امام رحمه‌الله دلیل ثامن را هم تبعاً لشیخ رحمه‌الله بحث کردند

در نهایت هم می‌گویند: ثم إن الخدشة في ما بالشبهة المصداقية كخدشة في الآية المتقدمة الجواب الجواب که توضیحاتش را دادیم ثم إن ما ذكرناه في تقرير الاصل این بخش از آن ماند إنما ذكرناه في تقرير الاصل في صدر المبحث هو استصحاب الملكية که این را هم در لزوم بحث دارد، یعنی ما از ادله اجتهادی در لزوم بگذریم و برویم سراغ ادله فقاهتی‌مان، از استصحاب استفاده کنیم که این باقی

ماند که ان شاء الله اول درس سال آینده درس تمسک به اصل در لزوم را از باب استصحاب مرور می‌کنیم، در صحت بحث کردیم در لزوم هم ببینیم اوضاع و احوال به کجا می‌رسد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین